



پایان نامه کارشناسی ارشد

رشته علوم حدیث

گرایش تفسیر اثری

عنوان پایان نامه

تأثیر رفتارهای مثبت اخلاقی بر معرفت به خدا

در کتاب و سنت

استاد راهنما

دکتر علی افضلی

استاد مشاور

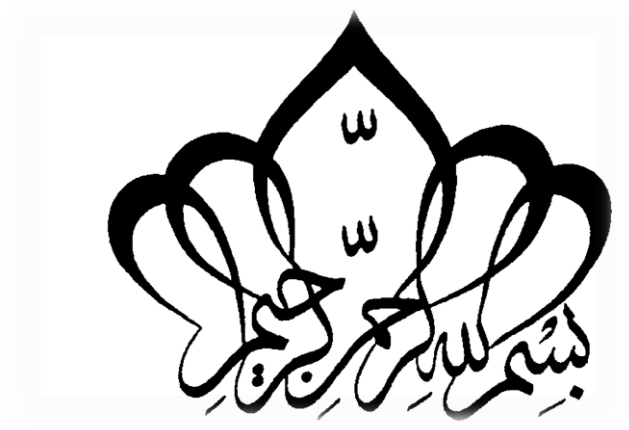
دکتر هادی صادقی

دانشجو

ابراهیم حنیف نیا

ماه و سال دفاع

تیر ۱۳۹۱





پایان نامه کارشناسی ارشد

رشته علوم حدیث

گرایش تفسیر اثری

عنوان پایان نامه

تأثیر رفتارهای مثبت اخلاقی بر معرفت به خدا

در کتاب و سنت

استاد راهنما

دکتر علی افضلی

استاد مشاور

دکتر هادی صادقی

دانشجو

ابراهیم حنیف نیا

ماه و سال دفاع

تیر ۱۳۹۱

تمام حقوق این اثر متعلق به دانشکده علوم حدیث است.

سپاس‌گزاری

بر خود فرض می‌دانم، از اساتید بزرگوارم، جناب آقای دکتر علی افضلی، که با راهنمایی‌های بسیار سودمند و راهگشا و با بزرگواری خاصی، در تمامی مراحل تدوین این تحقیق مرا یاری دادند، نیز از استاد مکرم جناب مستطاب دکتر هادی صادقی، که با مشاوره و نکات ارزنده، همراهیم فرمودند، صمیمانه سپاس‌گزاری نمایم.

خدای را سپاس می‌گوییم، که به لطف مولایمان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) توفیق علم‌آموزی در این مرکز مقدس حدیثی نصیبیم گشت. از زحمات توأم با درایت و اخلاص همه مسئولین و دست‌اندرکاران دانشکده علوم حدیث که در احیای علوم درخشان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) کوشش خالصانه می‌ورزند تشکر می‌کنم.

چکیده

عنوان «تأثیر رفتارهای مثبت اخلاقی بر معرفت به خدا در کتاب و سنت»، که موضوع تحقیق پیش رو است اساس آن بر دو مقوله مهم و بس بنیادین «اخلاق» و «معرفت خدا» بنا نهاده شده است. از یک سوی تکمیل اخلاق، هدف بعثت پیامبر بزرگ اسلام شناخته می‌شود و در پرتو آن هویت و شخصیت انسانی بشر شکل می‌گیرد و از سوی دیگر، معرفت خدا، هدف غائی خلقت و آرمان نهائی رسولان صادق الهی می‌باشد. محتوای تحقیق حاضر بر آن است که به یاری حق، پس از بررسی رفتارهای مثبت اخلاقی و شناسایی مسائل مربوطه، و سپس طرح مسائل بنیادی مرتبط با معرفت الله، در حد توان و با یک رویکرد تازه، تأثیر رفتار و اخلاق بر معرفت به خدا را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. تکیه اصلی در طرح و تبیین عناوین این تحقیق، بر کتاب و سنت معصومین (علیهم السلام) بوده و هر گاه لازم شده از گفتار اندیشمندان و اهل نظر سود برده‌ایم. برای نیل به این مقصود تمامی بحث در چهار فصل سامان یافته است.

در فصل اول «کلیات»، پس از تبیین موضوع، پیشینه و ضرورت آن، به تعریف و توضیح واژه‌های کلیدی رفتار، اخلاق و معرفت پرداخته‌ایم. به چرایی و لزوم تکیه بر کتاب و سنت در ادامه همین فصل اشاره شده است. در فصل دوم «رفتارهای مثبت اخلاقی»، به بیان جایگاه رفتار و اخلاق در کتاب و سنت و نیز در مکتب‌های فکری گذشته و عصر حاضر پرداخته شده است. چون روح و نفس، فرودگاه و مرکز اصلی رفتار و اخلاق می‌باشد بر معرفت نفس و نقش آن در اخلاق و رفتار پافشاری به عمل آمده و سپس، معیار رفتارهای مثبت اخلاقی و دیدگاه‌های مختلف در مورد آن مطرح گشته است. فصل سوم را به موضوع «معرفه الله» اختصاص داده‌ایم و پس از بیان محوریت معرفت خدا، گفته شده که در ادیان الهی خدا مشکوک نیست، بلکه معروف و معلومی است که هیچ دلیلی بر انکار او نمی‌توان اقامه نمود. آنگاه، با تعریف جایگاه درست عقل و وظیفه این گوهر عرشی در خداشناسی، با توضیح ارکان هدایت الهی، یعنی: تعریف، تذکر و تسلیم، بر دو راه اصلی معرفت خدا یکی «معرفت بالآیه» و دیگری «معرفت بالله» تمرکز شده است. سرانجام در فصل پایانی، «تأثیر رفتار و اخلاق بر معرفت به خدا» به عنوان دل‌نشین‌ترین راه دریافت فطرت توحیدی محل بحث می‌باشد. در این فصل، نحوه دستیابی به معرفت خدا از راه رفتار و تهذیب نفس مورد بررسی قرار گرفته و پس از بیان تفاوت راه انبیا و عرفا در باره سیر و سلوک و رفتار، با ذکر نقش نمونه‌هایی از رفتارها در معرفت خدا، سخن به فرجام رسیده است.

کلید واژه‌ها: رفتار، اخلاق، معرفت، رفتارهای مثبت اخلاقی، شناخت خدا، معرفه الله.

فهرست مطالب

۷	۱. فصل اول: کلیات
۸	۱.۱. تبیین موضوع
۱۱	۱.۲. سؤالات تحقیق
۱۱	۱.۳. فرضیات تحقیق
۱۲	۱.۴. پیشینه تحقیق
۱۴	۱.۵. ضرورت بحث
۱۴	۱.۵.۱. ارزش معرفت خدا
۱۸	۱.۶. تعریف واژگان و مفاهیم
۱۸	۱.۶.۱. واژه شناسی رفتار
۲۲	۱.۶.۲. واژه شناسی اخلاق
۲۵	۱.۶.۳. واژه شناسی معرفت
۲۸	۱.۶.۳.۱. انواع معرفت
۳۱	۱.۷. روش تحقیق
۳۴	۲. فصل دوم: رفتارهای مثبت اخلاقی در کتاب و سنت
۳۴	۲.۱. جایگاه رفتارهای مثبت اخلاقی در کتاب و سنت
۳۵	۲.۱.۱. رفتارهای مثبت اخلاقی
۳۸	۲.۱.۲. مبانی نظام اخلاقی اسلام
۳۹	۲.۱.۲.۱. انسان فاعل مختار است
۴۰	۲.۱.۲.۲. زندگی هدفدار است
۴۲	۲.۱.۲.۳. رفتارهای اخلاقی راه وصول به هدف
۴۴	۲.۲. خَلْق نیک و خُلُق نیک
۴۸	۲.۳. تعالی در پرتو فربه شدن روح
۵۱	۲.۴. رابطه علم و اخلاق
۶۰	۲.۵. رابطه ایمان با رفتار و عمل صالح
۶۸	۲.۶. نفس، فرودگاه رفتارهای مثبت اخلاقی

۲.۷. معرفت نفس و اثر آن در رفتار	۷۴
۲.۸. معیار رفتارهای مثبت اخلاقی	۷۸
۲.۸.۱. دو نوع رفتار	۷۸
۲.۸.۲. دیدگاه‌های مختلف	۷۹
۲.۸.۳. دیدگاه وحی	۸۲
الف) انطباق شرعی فعل	۸۷
ب) نیت فاعل	۸۹
۳. فصل سوم: معرفت خدا در کتاب و سنت	۹۳
۳.۱. اهمیت معرفت خدا	۹۴
۳.۲. خدا مشکوک نیست	۱۰۰
۳.۳. جایگاه عقل در معرفت خدا	۱۰۴
۳.۳.۱. عجز عقل در معرفت ذات خدا	۱۰۹
۳.۳.۲. عقل ابزار اداء حق بندگی	۱۱۳
۳.۳.۳. شرط رهنمونی عقل به سوی خدا	۱۱۶
۳.۴. معرفت صنع خداست	۱۱۷
۳.۵. موقف معرفت الهی	۱۲۲
۳.۶. نقش پیامبران در معرفت خدا	۱۲۷
۳.۷. وظیفه بشر در معرفت خدا	۱۲۹
۳.۸. جایگاه اختیار	۱۳۲
۳.۹. راههای معرفت خدا	۱۳۴
۳.۹.۱. معرفت بالآیه	۱۳۶
۳.۹.۱.۱. ویژگی‌های معرفت بالآیه	۱۳۷
۳.۹.۲. معرفت بالله	۱۴۰
۳.۹.۲.۱. تجلی معرفت با بلا	۱۴۳
۳.۹.۲.۲. لقاءالله	۱۴۴
۳.۹.۲.۳. دیدار همگانی خدا در مرگ	۱۴۶
۳.۹.۲.۴. ویژگی‌های معرفت بالله	۱۴۸

۴. فصل چهارم: اثر رفتار و اخلاق بر معرفت الله ۱۵۱

۴.۱. تأثیر رفتارهای مثبت اخلاقی بر شناخت ۱۵۲

۴.۲. رابطه رفتارهای مثبت اخلاقی و معرفت خدا ۱۵۷

۴.۳. تأثیر رفتارهای منفی اخلاقی بر معرفت خدا ۱۶۱

۴.۴. معرفت خدا از راه رفتارهای مثبت اخلاقی ۱۶۸

۴.۵. رفتارهای مثبت اخلاقی راه وصول به هدایت خاصه ۱۷۳

۴.۶. نحوه تأثیر رفتارهای مثبت اخلاقی بر معرفت به خدا ۱۷۵

۴.۶.۱. تأثیر مستقیم ۱۷۵

۴.۶.۲. تأثیر غیر مستقیم ۱۷۷

۴.۷. طریق عرفا در اخلاق و معرفت خدا ۱۸۰

۴.۷.۱. طریقه سیر سالکان سبیل عرفان ۱۸۲

۴.۷.۲. غایت سیر و سلوک عرفانی ۱۸۴

– رفع یک شبهه ۱۸۷

۴.۸. نمونه رفتارهای تأثیر گذار بر معرفت خدا ۱۸۹

۴.۸.۱. نقش تقوا در معرفت به خدا ۱۹۲

۴.۸.۲. نقش یاد خدا در معرفت به خدا ۱۹۴

۴.۸.۳. نقش دعا در معرفت به خدا ۱۹۶

۴.۸.۴. نقش نماز در معرفت به خدا ۲۰۱

۴.۸.۵. نقش ولایت در معرفت به خدا ۲۰۳

۵. فصل پنجم: نتیجه گیری و پیشنهاد ۲۱۰

فهرست منابع ۲۱۵

عنوان عربی

چکیده عربی

چکیده انگلیسی

عنوان انگلیسی

فصل اول: کلیات

۱.۱. تبیین موضوع

دانشمندان علوم اسلامی، مجموعه تعالیم دینی را سه دسته کرده‌اند^۱:

الف) اعتقادات (بینش‌ها)، که مجموعه عقایدند و زیر بنای اندیشه و تفکر اسلامی می‌باشند. این عقاید، که جنبه تئوری و نظری دارند، نشانگر نحوه نگرش انسان به جهان و هستی می‌باشند (جهان‌بینی). خداشناسی و معرفت خدای عالم، که در کتب پیشینیان ذیل "الهیات به معنی الاخص" مطرح شده، اصلی‌ترین بخش این دسته از تعالیم دین است. معرفت خدای سبحان، چنان اساسی است که *أَوَّلُ الدِّينِ*^۲ و *أَعْلَى الْمَعَارِفِ*^۳ محسوب شده، هدف خلقت را معنی می‌کند^۴.

ب) اخلاقیات (گرایش‌ها)، که همان خلق و خوی انسان و خصوصیات نفسانی اوست. آنچه به عنوان اخلاق از آن سخن به میان می‌آید و متضمن صفات و گرایش‌های روحی و قلبی آدمی است و تخلّق به آنها موجب طهارت نفس و پاکیزگی درون می‌باشد، در این حوزه جای دارد.

ج) احکام (کنش‌ها)، این دسته از تعالیم دینی، مجموعه قوانین و دستورالعمل‌هایی است که هر فرد معتقد باید بر طبق آن عمل کند و رفتارهای خارجی انسان را شکل می‌دهد. احکام، که همان رفتاریات و اعمال بیرونی است تحت عنوان "فروع دین" شناخته می‌شود و بیشتر مسائل مربوط به آن، در رساله‌های عملیه فقها بیان شده است. گاهی از این دستورالعمل‌ها به عنوان "فقه اصغر" یاد می‌شود، در برابر "فقه اکبر"، که به دسته اول، یعنی عقاید اطلاق می‌گردد.

۱. مطهری، مرتضی، *آشنایی با علوم اسلامی*، قم، انتشارات صدرا، بی تا، ج ۲، ص ۸۱.

۲. *أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ* (سید رضی، محمد بن حسین، *نهج البلاغه*، تحقیق: صبحی صالح، قم، انتشارات دار الهجره، ۱۴۱۴ ق، ص ۳۹).

۳. *مَعْرِفَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْلَى الْمَعَارِفِ* (آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی، *غررالحکم*، چاپ اول، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، سال ۱۳۶۶، ص ۸۱، حدیث ۱۲۷۰).

۴. *كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ* (مجلسی، محمد باقر، *بحار، بیروت، الوفا*، ۱۴۰۴، ج ۸۷، ص ۱۹۹).

آنچه در این نوشته دنبال می‌کنیم، تحت عنوان: «تأثیر رفتارهای مثبت اخلاقی بر معرفت به خدا در کتاب و سنت»، منظور ما از رفتارهای مثبت اخلاقی، فقط شامل تعالیم دسته دوم، یعنی اخلاقیات تنها نمی‌شود؛ بلکه مقصود ما از رفتارهای اخلاقی، که در معرفت خدا تأثیر گذار می‌باشد، اعم از دو دسته اخیر یعنی: اخلاقیات و احکام است. علت این نگاه این است که، تمام "آیات الاحکام" در قرآن و "احادیث فقهی" دارای رنگ و بوی اخلاقی است. اغلب آیات مربوط به احکام، به یک تعلیل و یا تحلیل اخلاقی ختم می‌گردد. این، از آن حکایت دارد که قرآن، به عنوان بنیادی‌ترین منبع فقه، دارای روح و آهنگ اخلاقی بوده، رسالت اصلی آن تبیین و تحکیم اصول آن می‌باشد. همچنانکه پیشوای بزرگ مکتب اسلام، هدف رسالت خویش را "مکارم اخلاق" دانسته است.^۱ با عنایت به همین کلام نبوی در می‌یابیم که اخلاق، معنایی فراتر از خلق و خوی روحی دارد؛ بلکه در تمامی عبادات ریشه دارد و در همه جهات نمود می‌یابد. آنجا که آدمی در خلوت خود با خالق خویش به راز و نیاز می‌پردازد، اخلاق مناجات، زبان او را به دعا می‌گشاید و آنجا که با خلق خدا معاشرت می‌کند نیز، همین اخلاق در لباس نیکویی او را به کار نیک دعوت می‌نماید.

لذا، گر چه در تقسیم‌بندی‌های متداول نظری، مباحث اخلاق و احکام در دو حوزه مطرح می‌شود. اخلاق مربوط به خلق و خوی و گرایش‌های درونی و احکام، مربوط به رفتار و عمل خارجی؛ اما بر اساس آنچه گفته شد، اولاً، هر دو مبحث با هم، مجموعه وظایف و رفتارهای ما را شکل می‌دهند. ثانیاً، این دو دسته از اخلاقیات و احکام، با هم مرتبط و در یکدیگر تأثیرگذارند. دیگر اینکه، عمل به آنها با هم و به عنوان یک مجموعه پیوسته در معرفت خدای متعال مؤثر می‌باشند. بدیهی است که در کتاب و سنت، برای حصول به معرفت الهی اعمال بیرونی و درونی از هم تفکیک نشده، بلکه در نگاه قرآن و حدیث، همه اعمال، اعم از رفتارهای اخلاقی و احکام در تابش نور معرفت بر قلب کارساز واقع می‌گردد. با این بیان، رویکرد ما در این تحقیق ناظر بر هر دو دسته رفتارها است؛ اعم از آنها که فضائل و آراستگی‌های روحی و درونی انسانند، یا به احکام عملی دین بازگشت دارند.

بدیهی است برای حصول به هدفی که دنبال می‌کنیم، نمی‌توان تنها به جنبه‌های مثبت اخلاق اکتفا نمود بلکه در کنار رفتارهای نیکو و پسندیده، باید از رفتارهای منفی و خلاف اخلاقی هم پرهیز شود تا بتوان به نتیجه دست یافت. انجام نیکی‌ها، همراه با اجتناب از بدی‌ها ثمر می‌دهد. شاید بتوان گفت که، پرهیز از معصیت و

۱. إنما بعثت لأتمم مكارم الأخلاق (طبرسی، رضی الدین حسن بن فضل، مکارم/الأخلاق، چاپ ششم، قم، انتشارات شریف رضی

سال ۱۳۹۲ هجری، ص ۸).

رفتارهای منفی، اگر از رفتارهای مثبت اخلاقی بیشتر مؤثر نباشد، تأثیر آن هرگز کمتر نیست؛ زیرا تا ظرف وجود آدمی از صفات منفی و آلودگی‌ها خالی نگردد، صفات پسندیده و مثبت نمی‌تواند جایگزین گردد و این نکته قابل انکار نیست؛ ولی در این پژوهش قصد ما بر روی همان فضیلت‌ها و نکات مثبت متمرکز می‌باشد.

با توجه به نکات گفته شده، اخلاق و معرفت خدا، دومقوله سرنوشت ساز و بنیادی می‌باشد. اخلاق و رفتار همواره، به عنوان یکی از موضوعات پایه‌ای در شکل دهی سیرت و شخصیت انسان، نیز معرفت و شناخت خدا هم، اساسی‌ترین اصل اعتقادی شناخته می‌شود.

لذا، ما پس از بیان جایگاه دقیق این دو مقوله، تأثیر رفتارهای مثبت اخلاقی بر معرفت خدا را مورد بررسی و کنکاش قرار داده، آنها را در کتاب قرآن و سنت معصومین (علیهم السلام)، تبیین می‌نماییم.

بنابراین، کلیه مباحث را در چهار فصل دنبال می‌کنیم. در فصل اول، پس از تبیین موضوع، پیشینه تحقیق ضرورت و اهمیت بحث، به واژه شناسی سه عبارت مهم و کاربردی یعنی: اخلاق، رفتار و معرفت پرداخته‌ایم. فصل دوم را به طرح مسائلی در رابطه با فضایل اخلاق اختصاص داده‌ایم و روشن ساخته‌ایم که، رفتارهای مثبت اخلاقی، که در کتاب و سنت از آنها به عنوان منجیات یاد می‌شود و در مقابل رذایل و مهلکات قرار می‌گیرد و به نحوی مورد رضایت خداست، در کتاب و سنت دارای اهمیت و جایگاه ویژه‌ای می‌باشد. در فصل سوم آشکار شده که، معرفت خدا دارای چه جایگاه حساس و سرنوشت سازی است. تبیین صحیح این معرفت و بررسی راه‌های خداشناسی، آنگونه که در کلام وحی آمده، یکی از اهداف این فصل می‌باشد. گفته شده که، معرفت راستین خدا در کنه ذات انسان‌ها به ودیعه نهاده شده است. انسان‌ها با آن فطرت استوار مفعول شده‌اند، که به عنوان فعل و صنع الهی قلمداد گشته است. در این دنیا عوامل فطرت پوش، بر این معرفت نورانی غبار غفلت نشانده است. انبیا آمده‌اند تا با تعالیم خویش، این غبارها و آلودگی‌ها را بزدایند، تا انسان با روحی پاک و مهذب، خدای بی‌چون خویش را در آینه قلبش بیابد و با تمام وجود او را وجدان نماید. در فصل چهارم به طور مشخص، پرداخته‌ایم به رابطه‌ای که بین رفتارهای اخلاقی با معرفت خدا برقرار می‌باشد. آنگاه، تأثیر گسترده این رفتارها را بر معرفت خدا مورد بررسی و کنکاش قرار داده‌ایم. گفته‌ایم، نفس و روح آدمی که تجلیگاه معرفت فطری خداست، تحت تأثیر عوامل درونی و بیرونی قرار می‌گیرد که در این میان، تأثیر رفتارهای مثبت اخلاقی دارای اهمیت بسزایی می‌باشد. رفتار و مجاهده زاهدانه انسان و آراسته شدن او به فضایل، نور معرفت فطری را بر قلب می‌تاباند و حاصل آن، معرفتی شدیدتر نسبت به خدای متعال می‌باشد.

۱.۲. سوالات تحقیق

مسائلی که در این تحقیق مورد نظر است، سه مسئله می‌باشد. الف) می‌خواهیم رفتارهای مثبت اخلاقی را شناسایی و مورد بررسی قرار دهیم. ب) معرفت خدا، که از آن به اول الدین و اعلی المعارف یاد می‌شود، تبیین و راه صحیح این معرفت را بیان کنیم. ج) نحوه تأثیر اخلاق و رفتار حسنه را بر معرفت خدای متعال مورد بررسی و کنکاش قرار دهیم.

بنابراین، پرسش‌های ما در این تحقیق به این شرح می‌باشد:

۱- رفتارهای مثبت اخلاقی و جایگاه آن در کتاب و سنت چیست ؟

۲- معرفت راستین از خدا از نظر کتاب و سنت چگونه حاصل می‌شود؟

۳- تأثیر رفتارهای مثبت اخلاقی بر معرفت خدای متعال چگونه است؟

اینکه معرفت خدا بر رفتار انسان اثر می‌گذارد بدیهی است؛ اما در این پی‌گیری، هدف این است که آیا رفتارهای مثبت اخلاقی هم در کسب معرفت خدا و شدت وضعف آن مؤثر است یا نه؟ در این مرحله، معلوم خواهیم ساخت که تخلّق به اخلاق حسنه و تهذیب نفس، یکی از بهترین راه‌های دریافت معرفت خدا و عامل شگرف یادآوری معرفت پر نشاط توحیدی است.

۱.۳. فرضیات تحقیق

فرضیات ما برای تبیین درست این مسائل، بر این مبنا استوار است که، هم رفتارهای مثبت اخلاقی، هم راه صحیح معرفت به خدا و هم چگونگی تأثیر رفتارها بر معرفت به خدا، در مکتب نورانی اسلام و کلام وحی در ایده‌آل‌ترین و کامل‌ترین صورت بیان شده و اصول و فروع آن به خوبی، در قالب کتاب و سنت در اختیار بشر می‌باشد.

رفتارهای مثبت اخلاقی از نظر کتاب و سنت، یعنی تمام رفتارهایی که به نحوی مورد رضایت خداست. توصیه به این رفتارها بخش مهمی از محتوای کتاب و سنت را تشکیل می‌دهد. در آیات و روایات، یکی از مهم‌ترین اهداف بعثت پیامبران معرفی این رفتارها شمرده شده است.

کتاب و سنت، معرفت خداوند را امری فطری و حصول آنرا در دنیا، فقط به صنع و فعل الهی معرفی کرده‌اند و تلاش‌های فکری و رفتارهای عملی انسان به نحو مستقیم و غیر مستقیم در حصول این معرفت مؤثرند. رفتار و مجاهده زاهدانه انسان و آراسته شدن او به فضایل، نور معرفت فطری را بر قلب می‌تاباند و حاصل آن، معرفتی شدیدتر نسبت به معارف الهی می‌باشد.

علی‌هذا، از نظر آیات و روایات، عمل به رفتارهای اخلاقی و تزکیه نفس، ظلمت‌های گناه و معصیت را به کناری زده، روح و جان آدمی را آماده تابش نور معرفت خدا می‌نماید. این پژوهش بر آن است تا روشن سازد که عملکرد انسان در اعتقاد او مؤثر است و معرفت خدا، تنها با حرف‌های نظری و استدلال‌های خشک ذهنی بدست نمی‌آید، بلکه تقوا و تهذیب نفس شرط ضروری و جدا ناپذیر آن است. بدون تردید، آنگاه که انسان‌ها با تمسک به کتاب و سنت کردار و رفتار خویش را سامان بخشند، با رسیدن به معرفت دلپذیر خدای متعال، به درجات بلند عزت و کمال نایل می‌شوند.

۱.۴. پیشینه تحقیق

مباحث مربوط به اخلاق، از زمان‌های اولیه پیدایش بشر بر روی زمین مورد توجه بوده، بویژه از آن هنگام که انسان‌ها زندگی اجتماعی خود را آغاز کردند. همه فرستادگان الهی و حتی متفکران و اصلاح‌طلبان تاریخ، نسبت به کرامت‌های روحی پافشاری نموده، مردم را به رعایت رفتارهای نیک دعوت کرده‌اند. در قرون اخیر هم مسائل اخلاق، چه در کشورهای شرق و چه در جوامع اروپایی و غرب، مورد نظر اندیشمندان بوده و کتاب‌های زیادی در این باره بجای مانده است.

مسائل مربوط به معرفت خدا نیز، سابقه‌ای بسیار طولانی دارد. خداشناسی، با جان و روح آدمی عجین بوده و هم زمان با پیدایش بشر در پهنه وجود، با او همراه گشته. فعالیت‌های فکری، استدلالی و علمی انسان در زمینه مباحث مربوط به خدا، نه تنها در آثار و دست نوشته‌های بشر، از دورترین زمان‌ها بر جای مانده، بلکه، در کهن‌ترین بقایای باستانی تاریخی موجود، به گونه‌های مختلف انعکاس یافته است.

با وجود اینکه کتاب‌های بسیاری در مورد هریک از دو موضوع اخلاق و معرفت خدا تاکنون نگارش یافته و در مورد این دو موضوع به تفکیک نوشته‌های فراوانی در دست است، اما در باره ارتباط این دو موضوع اساسی و تأثیری که در یکدیگر دارند، مکتوبی در دسترس نمی‌باشد.

از جمله آثار مرتبط با موضوع این تحقیق، می‌توان به یک کتاب با عنوان «تأثیر گناه بر معرفت، با تکیه بر آرای آگوستین قدیس» نوشته زهرا پورسینا نام برد که پایان نامه دکترای ایشان بوده و چاپ نخست آن، در سال ۱۳۸۵ از سوی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی منتشر شده است. این اثر، در صدد تبیین این موضوع است که نه تنها آلودگی‌های اخلاقی می‌توانند معرفت بشر را به انحراف کشانند، بلکه به‌طور خاص، گناه را باید از مقولات اصلی معرفت‌شناختی قلمداد کرد. نویسنده در بخش سوم کتاب، با تمرکز بر تأثیر گناه بر معرفت، می‌کوشد که چگونگی تأثیر گناه بر معرفت را تبیین کند.

اخیراً به دو رساله برخورد نمودم، که یکی رساله دکترای آقای مصطفی جعفر طیار دانشجوی دانشکده علوم حدیث قم به سال ۱۳۹۰ می‌باشد، با عنوان: «تأثیر گناه در معرفت از منظر آیات و روایات». این نوشته هم تأثیر گناه را در معرفت (و نه معرفت خدا) از دیدگاه آیات و روایات مورد بحث قرار داده است. دیگری پایان نامه کارشناسی ارشد خانم زهرا خراسانی قمصری دانشجوی دانشکده علوم حدیث و با عنوان: «نقش طهارت روحی و معنوی در کسب معرفت» است که در سال ۱۳۸۹ دفاع شده، که البته این نوشته، فقط به طور کلی به نقش طهارت روحی در معرفت پرداخته، نه معرفت به خدا.

با توجه به اهمیت رفتارهای اخلاقی و معرفت خدا در قرآن و سنت، و تأثیر متقابل این دو مقوله در یکدیگر از این منظر، یعنی: تأثیر عمل و رفتار بر معرفت خدا، تا کنون هیچ پژوهشی انجام نگرفته است. البته، همانگونه که ذکر شد موضوعاتی مانند اخلاق و معرفت خدا، هر یک به طور مجزاً از گذشته تا کنون به کرات مورد بحث بوده، ولی موضوعی با عنوان: «تأثیر رفتارهای مثبت اخلاقی بر معرفت به خدا در کتاب و سنت»، در جایی یافت نشد. امیدوارم که به فضل الهی در این تحقیق، مطالب مفیدی به اربابان دانش و اندیشه عرضه گردد.

۱.۵. ضرورت بحث

رفتارهای مثبت اخلاقی، علاوه بر اینکه نمایانگر درجه شخصیت افراد انسان است، دارای نقشی بنیادی در دریافت همه ابعاد معارفی می‌باشد. این نقش، در رابطه با معرفت خدا، که سنگ اول بنای دین محسوب می‌شود بسیار پر رنگ‌تر است. تأمل در شناخت بهتر رفتارها و فضائل اخلاقی و آشنایی با مسائل مرتبط با آن، نیز دستیابی به معرفت خدای هستی، آنگونه که مورد نظر قرآن و سنت است، به یقین چهره زندگی فردی و اجتماعی بشر را دگرگون می‌سازد. با این نگاه، ضرورت و اهمیت بحث این تحقیق آشکار می‌شود. برای آشنایی هرچه بهتر با ضرورت و اهمیت بحث، در ذیل به چند نکته، با عنوان: «ارزش معرفت خدا» اشاره می‌کنیم.

۱.۵.۱. ارزش معرفت خدا

نکته ۱. ارزش آدمی به میزان شناخت و معرفت اوست و به اندازه معرفتش، از پله‌های کمال بالا می‌رود. از سوی دیگر، در میان همه شناخت‌ها، معرفت خدا از پرشورترین و اساسی‌ترین معرفت‌هاست. اگر انسان به خدا معرفت نداشته باشد، و یا در این معرفت ضعیف باشد، سایر اعمال و حرکات او هم در زندگی از هدف و آرمانی والا برخوردار نخواهد بود. هر معرفتی بدون این معرفت، ناقص و بی فایده است.

علی (علیه السلام) می‌فرماید:

«مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَمَلَتْ مَعْرِفَتُهُ»^۱

«کسی که خدا را شناخت، شناخت او کامل است».

خداشناسی به همه رفتار و افکار آدمی جهت می‌دهد و آنها را ارزش می‌بخشد. علی (علیه السلام) می‌فرماید:

«سَكُنُوا فِي أَنْفُسِكُمْ مَعْرِفَةَ مَا تَعْبُدُونَ، حَتَّى يَنْفَعَكُمْ مَا تُحَرِّكُونَ مِنَ الْجَوَارِحِ بِعِبَادَةِ مَنْ

تَعْرِفُونَ»^۲

۱. محمدی ری شهری، محمد، میزان/الحکمه، ویرایش دوم، قم، دار الحدیث، سال ۱۳۸۵ ش، حدیث ۱۱۹۳۴، بنقل از غرر/الحکم.

۲. حرانی، ابن شعبه، تحف العقول، به تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۸ ه.ق، ص ۲۲۵، حکمت ۱۵۰.

«معرفت خدایی که می‌پرستید در دل جای دهید، تا عبادت به جوارح و اعضاء برای شما

سودمند باشد».

در آیات و روایات، بر این شناخت تأکید فراوان گشته و به گونه‌های مختلف، بر اهمیت آن پا فشرده شده است. این همه اصرار، به خاطر این است که آدمی از نتایج پر ثمر و دلپذیر ناشی از این گوهر گران‌بها محروم نگردد. اگر همه دانش‌ها و معارف دینی را به درختی تشبیه کنیم، بدون شک ریشه این شجره پاک همان "معرفت الله" است، که همه علوم دیگر باید از این ریشه تغذیه کنند.

مردی به خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و پرسید:

«مَا رَأْسُ الْعِلْمِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ»^۱.

«رأس دانش کدام است؟ حضرت فرمودند: شناخت خدا آن گونه که شایسته اوست».

حال باید توجه داشت که دریافت این معرفت نورانی و کمال آفرین، با آن چیزی است که ما بر آن تأکید می‌ورزیم و می‌خواهیم نقش آن را بر این معرفت بررسی نماییم، یعنی: رفتارهای مثبت اخلاقی. به این جهت موضوع بحث بسیار ارزشی و مهم است.

نکته ۲. بزرگ‌ترین لطف الهی پس از "خلقت"، نعمت "هدایت" است. خدای متعال همه موجودات را آفریده و سپس آنها را هدایت فرموده:

﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۲

«خدای ما کسی است که پس از عطای خلقت به هرچیزی، آن را هدایت نمود».

هدایت اعطا شده به بشر، با سایر موجودات متفاوت است. هدایت در موجودات دیگر جبری و غیر اختیاری است که از طریق طبع یا غریزه‌ای که به آنها داده شده اداره می‌شوند، اما هدایت در بشر هوشمندانه و خود آگاهانه رقم خورده و پذیرش آن اختیاری است. آنچه هدایت الهی را در بشر محقق می‌سازد و راه کمال را به روی او گشوده، از دیگر آفریده‌ها ممتاز می‌کند، "مکارم اخلاقی" و "معرفت خدا" می‌باشد. در حقیقت، تحقق خارجی هدایت بشر دارای دو بعد است:

۱. بعد عملی، که اخلاق و رفتار است.

۱. مجلسی، پیشین، ج ۳، ص ۱۴.

۲. طه/۵۰.

۲. بعد نظری، که با معرفت خدا دست یافتنی می‌باشد.

با این وجود، شایسته است جنبه‌های علمی مرتبط با این دو بُعد کمال آفرین و عزت بخش، به خوبی طرح و مورد دقت واقع شود. این یکی دیگر از دلایل ارزشمند بودن و اهمیت موضوع این تحقیق می‌باشد.

نکته ۳. قرآن، به برقراری سه رابطه و پیوند اصرار خاصی دارد. این سه رابطه، که اساس تعلیمات انبیا بر آن بنا نهاده شده و متضمن تأمین سعادت انسان‌ها می‌باشد، از این قرار است:

۱. رابطه با خود^۱، که تحت عنوان "اخلاق فردی" از آن یاد می‌شود. این رابطه، با خودسازی حاصل می‌شود.

۲. رابطه با خلق^۲، که دانشمندان آنرا در قالب "اخلاق اجتماعی" مطرح می‌سازند. شاخصه مهم و اصلی برقراری رابطه با خلق، قسط و عدل می‌باشد.

۳. رابطه با خالق^۳، که ذیل عنوان "اخلاق الهی" بدان پرداخته می‌شود، و پیامبران مردم را به خدا دعوت کرده‌اند. ارزش موضوع مورد بحث این نوشته و ضرورت آن در این است که، به هر سه محور مهم و اساسی قرآن نظر دارد. زیرا با رفتارهای نیکو و اخلاقی مورد بحث در این نوشته، هر سه ارتباط اصلاح می‌شود و آدمی به معرفت نشاط بخش خالق مهربان خویش، که غایت دین است، نائل می‌گردد.

نکته ۴. پیشقراولان فلسفه و عرفان، آنگاه که به بیان و شرح روش‌های فکری خود می‌پردازند، تقسیم‌بندی خاصی را از آن ارائه می‌دهند. فلاسفه، فلسفه را به دو بخش حکمت عملی و حکمت نظری منقسم کرده، حکمت عملی را شامل: اخلاق، سیاست مدن، تدبیر منزل و حکمت نظری را شامل: الهیات، ریاضیات و طبیعیات می‌دانند^۴. عرفا هم عرفان را به دو بخش عرفان عملی و عرفان نظری تقسیم نموده‌اند. هریک از این دو مشرب فکری تحلیل‌های خاص خود را دارند؛ اما آنچه قابل دقت است این که در هر دو تفکر، دو موضوع اخلاق و معرفت خدا، که عنوان اصلی بحث ما است، بسیار پر رنگ و حیاتی می‌باشد. فلاسفه هنگامی که از حکمت عملی بحث می‌کنند، اخلاق را برجسته‌ترین بخش آن می‌دانند و وقتی که از حکمت نظری سخن می‌گویند بخش الهیات آنرا و بویژه قسمت مربوط به خدا را، که تحت عنوان "الهیات به معنی الاخص" مطرح است اصلی-

۱. ذاریات/۲۱.

۲. حدید/۲۵.

۳. احزاب/۴۵ و ۴۶.

۴. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، قم، صدرا، ۱۳۵۸، ج ۱، ص ۱۲۷.

ترین قسمت، منظور می‌کنند. رهبران عارف مسلک هم، به طور کلی، عرفان عملی را، در سیر و سلوک و تهذیب نفس و اخلاق دانسته، عرفان نظری را، در رسیدن به خدا (که از آن به "حقیقت" تعبیر می‌کنند) حاصل می‌دانند. می‌بینیم این هر دو مشرب بزرگ فکری بشری، در اندیشه‌های خویش، برای دو امر اخلاق (عملی) و خداشناسی (نظری) اعتبار و اهمیت ویژه‌ای قائل شده‌اند. از طرفی هر یک از این دو نحله، به گونه‌ای اعتراف دارند که رفتار و اخلاق، عامل مؤثر و اصلی و بلکه مقدمه وصول به خدا محسوب می‌گردد؛ حتی عرفا را، عقیده بر این است که: "شریعت" و "طریقت"، نردبان رسیدن به خدا است که آنرا "حقیقت" می‌دانند.

حال، این دو مقوله اخلاق و معرفت خدا، در کتاب و سنت، به خوبی و به شیوه متفاوت و مخصوص به خود. که بر گرفته از منبع زلال علم وحیانی است. بیان شده، که با بررسی و گفتگوی از آن، دریچه‌هایی زیبا و شورآفرین از حقایق، بر روی ما گشوده می‌گردد. چون این بحث، در معنا بخشی به زندگی و ساماندهی دنیا و آخرت عموم مردم، تأثیر شگرف ایجاد می‌کند، بنابراین، ارزش و لزوم پرداختن به آن به خوبی نمایان می‌شود. نکته ۵. با پیشرفت علم و تکنولوژی و وضعیت خاص و پیچیده‌ای که امروز، زندگی صنعتی برای بشر به ارمغان آورده، و وضع در هم تنیده‌ای که پیشرفت ارتباطات، برای انسان عصر حاضر ایجاد نموده و دنیا به دهکده‌ای جهانی تبدیل شده، لزوم ارائه نظریه پردازی عمیق و همه جانبه، جهت کمک به آسایش و سعادت آحاد جامعه، هر چه بیشتر احساس می‌شود.

امروز عنصر "خدا" و "اخلاق" دو گمشده انسان در عصر حاضر است. توجه به این دو، هم زندگی دنیوی ما را سامان می‌دهد و هم کمال و عزت جاودانی ما را تأمین می‌کند. بدین سبب، لزوم توجه هر چه تمامتر متولیان امر تعلیم و تربیت و نظریه پردازان علوم انسانی و دلسوزان جامعه، به این دو حوزه کاملاً نمایان است. با توجه به اهمیت فراوان اخلاق و تهذیب نفس - در آیات و روایات - که بدون آن، ایصال به مطلوب امکان پذیر نیست و نیز معرفت خدا، که "غایة الغایات" و عالی‌ترین درجات کمال است، باید چاره‌ای بیندیشیم. کرسی‌های نظریه پردازی باید در این عرصه بشدت فعال شوند. به هر میزان که در این رابطه، تأخیر و یا اهمال صورت پذیرد، به همان نسبت نسل‌ها خسران می‌بینند. براین اساس، و با توجه به آنچه آمد، امید که ضرورت و ارزش این بحث روشن شده باشد.

در اینجا مناسب است هم‌نوا شویم با اسوه اخلاق و پیشوای راستین توحید و خداشناسی، امیر المؤمنین (علیه السلام) که در مناجات با قاضی الحاجات می‌فرمود:

«إِلَهِي أَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَهُوَ التَّوْحِيدُ»^۱.

«خدایا! تو را اطاعت می‌کنم به محبوب‌ترین چیزها در نزد خودت که توحید است».

۱.۶. تعریف واژگان و مفاهیم

برای تبیین بیشتر بحث، ابتدا باید چندین واژه را بررسی کنیم. این واژه‌ها عبارتند از: ۱. واژه رفتار. ۲. واژه اخلاق. ۳. واژه معرفت.

۱.۶.۱. واژه شناسی رفتار

کلمه "رفتار" یک واژه فارسی و اسم مصدر است. کتاب‌های لغت فارسی این معانی را برای آن ذکر کرده‌اند: روش، رفتن، طرز حرکت و طرز عمل، سیر، سلوک و...^۲.

کلمه‌ای که بیش از هر کلمه دیگر با عبارت "رفتار" از نظر معنی نزدیک می‌باشد، دو واژه عربی است؛ یکی "عمل" و دیگری "فعل". در محاورات و گفتگوها، معمولاً این سه واژه^۳ به یک معنی و مترادف^۴ به کار می‌روند. گرچه، لغت "ذهاب"^۵ و ذهب (رفتن)، همچنین لغت "سعی" (رفتن، کار کردن، دویدن، کوشیدن) هم با رفتار خیلی

۱. مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۹۱، ص ۹.

۲. ر. ک: فرهنگ عمید، فرهنگ معین و لغت نامه دهخدا ذیل کلمه رفتار.

labour, action, task, job, act.

۳. عبارات هم معنی با این واژه‌ها در زبان انگلیسی:

۴. فرهنگ ابجدی، ذیل فعل.

۵. لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه رفت.

بیگانه نیست^۱، به ویژه لفظ سلوک^۲، که خیلی با معنی آن هماهنگ است، اما "رفتار"، با "عمل" و "فعل" از نظر معنا با هم بسیار سازگارترند. راغب اصفهانی می‌گوید:

«عمل: هر کاری که از حیوان از روی قصد باشد، عمل اخصّ از فعل است، زیرا فعل هم در مورد حیوانات، که فعل را از روی غیر قصد انجام می‌دهند و هم در مورد جمادات به کار می‌رود... عمل، در مورد اعمال صالح و زشت استعمال شده. چنانکه فرمود: "کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند" و "کسی که اعمال نیکو انجام دهد". "کسی که عمل بدی کند، جزایش را می‌بیند". و "مرا از فرعون و عملش نجات ده". و نظیر این‌ها»^۳.

قاموس قرآن در این باره می‌گوید:

«عمل: کار. اعمّ از آنکه خوب باشد یا بد. خوب و بد بودن آن به وسیله قرینه معلوم می‌شود. مثل: ﴿قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾^۴. و مثل: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۵.

راغب گوید: عمل هر فعلی است که از حیوان روی قصد واقع شود، آن از فعل اخصّ است زیرا فعل گاهی به فعل حیوانات که لا عن قصد سر زند اطلاق می‌شود و بعضاً به فعل جمادات نیز گفته می‌شود؛ ولی عمل خیلی کم به لا قصد و فعل جماد گفته می‌شود.

۱. تفسیری، ابو الفضل حبیش بن ابراهیم، وجوه قرآن، تحقیق دکتر مهدی محقق، تهران، ۱۳۶۰، بنیاد قرآن، چاپ چهارم، ص ۱۲۹ و ۱۳۰. این کتاب که در قرن ششم نوشته شده، با توجه به کاربرد کلمه سعی در قرآن، چهار معنای فوق را برای آن ذکر نموده.

۲. فالسلوك هو المشي على خطّ معيّن في حركة أو عمل أو عقيدة (التحقيق، ذیل سلوک).

۳. الْعَمَلُ: كُلُّ فَعْلٍ يَكُونُ مِنَ الْحَيَوَانِ بِقَصْدٍ، فَهُوَ أَخْصُّ مِنَ الْفَعْلِ، لِأَنَّ الْفَعْلَ قَدْ يَنْسَبُ إِلَى الْحَيَوَانَاتِ الَّتِي يَقَعُ مِنْهَا فَعْلٌ بَغَيْرِ قَصْدٍ، وَ قَدْ يَنْسَبُ إِلَى الْجَمَادَاتِ... وَالْعَمَلُ يُسْتَعْمَلُ فِي الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ وَالسَّيِّئَةِ، قَالَ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾، ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ﴾، ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾، ﴿وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ﴾، و أشباه ذلك. (المفردات في غريب القرآن، ذیل کلمه عمل).

۴. قصص / ۱۵.

۵. فاطر / ۱۰.

در اقرب الموارد گفته: عمل در کاری گفته می‌شود که از روی عقل و فکر باشد لذا با علم مقرون می‌شود ولی فعل اعم است.

پس فرق بین عمل و فعل اعم و اخص است. این فرق را از قرآن مجید نیز می‌شود استفاده کرد که عمل به اعمال و کارهای ارادی اطلاق شده، ولی فعل گاهی در افعال جماد نیز بکار رفته است. مثل: ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾^۱.^۲

عمل شامل همه حرکات، اعمال و رفتار داخلی و خارجی، روحی و جسمی، فکری و عینی، خوب و بد و ... می‌شود (هو عام فی کل فعل یفعل)^۳. بنابراین، به هر حرکتی که از انسان صادر شود، رفتار می‌گویند. این رفتارها در یک تقسیم‌بندی به دو نوع منقسم می‌گردد:

۱. رفتارهای بیرونی. این رفتارها که همان اعمال ظاهری و فیزیکی ما است، به وسیله اعضا و جوارح انجام می‌گیرد و غالباً ملموس و محسوس می‌باشد.

۲. رفتارهای درونی. این رفتارها باطنی و داخلی هستند و از روح و نفس انسان صادر شده، همان خلق و خوی‌ها و صفات نفسانی و نیت‌های ما هستند.

هر دو نوع رفتار فعل انسان بوده، کار و عمل او محسوب می‌شوند. منتهی یکی "اخص" است و دیگری "اشرف". اخص بودن یا اشرف بودن آنها به این دلیل است که، چون رفتارهای بیرونی با هر شرایطی اتفاق نمی‌افتد و به ابزار و وسیله مادی احتیاج دارد، به آن "افعال اخص نفس" گویند. ولی رفتارهای داخلی، یعنی تلاش‌های فکری و نیت‌ها و خلق و خوی‌ها، برای وقوع، به هیچ ابزار و وسیله‌ای نیاز ندارند. لذا به این‌ها "افعال اشرف نفس" گویند. اشرفیت و اخصیت این دو نوع فعل را به گونه‌ای دیگر هم می‌توان بیان کرد و آن اینکه: چون رفتارهای داخلی که اندیشه‌ها و خصلت‌های درونی‌اند، لطافت خاصی نسبت به افعال ظاهر دارند و از طرفی، مولد کردار و رفتارهای خارجی ما هستند، بدین سبب، افعال اشرف نفس نامیده می‌شوند. هریک از این دو دسته رفتار، باز دو نوع هستند: یکی رفتارهای مثبت، که نیکی‌ها و فضیلت‌های اخلاقی‌اند، دیگری رفتارهای منفی، که بدی‌ها و رذیلت‌های اخلاقی محسوب می‌شوند.

۱. انبیاء: ۶۳.

۲. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ذیل عمل.

۳. معجم مقاییس اللغة، ذیل عمل.

در علم روان‌شناسی، واژه رفتار جایگاه خاصی دارد و روی آن تأکید فراوان شده است. گفته می‌شود: روان و روح مستقیماً قابل شناسایی نیست؛ بنابراین، آنرا از طریق جلوه‌ها و عملکردهایش مورد مطالعه قرار می‌دهند. روان‌شناسان کنش‌ها و جلوه‌های روح را همان رفتار موجود زنده دانسته، می‌گویند: روان‌شناسی علمی است که رفتار موجود زنده را مطالعه می‌کند. کوشش روان‌شناس شناخت این رفتارهاست. لذا روان‌شناسی را "علم رفتار و فرایندهای روانی"^۱ تعریف می‌کنند. و می‌گویند:

«روانشناسان می‌خواهند رفتار را کنترل کنند؛ یعنی، به مردم کمک کنند تا رفتارهایی پیش بگیرند، که آنها را در نیل به هدف‌های خود یاری می‌رسانند.»^۲

البته بین روان‌شناسان اختلاف است که آیا رفتار شامل، "هر کاری که ما می‌توانیم انجام بدهیم و قابل مشاهده مستقیم است" می‌شود، یا "آن دسته از رفتارها را که جنبه مشاهده ندارند و افکار خصوصی و غیر شهودی ما هستند" را هم شامل می‌شود؟ اما امروز کلمه رفتار چنان معنای گسترده‌ای یافته، که همه جنبه‌های بیرونی و درونی موجود زنده را شامل می‌گردد.

تقسیم بندی‌های گوناگونی از انواع رفتار بعمل آمده، از جمله: ۱. رفتار غریزی ۲. رفتار بازتابی ۳. رفتار اکتسابی.^۳

رفتار غریزی، رفتاری است که به یادگیری نیازی ندارد، بلکه بر اساس قوای غریزی که در موجودات زنده قرار داده شده این رفتارها از او سر می‌زند.

رفتار بازتابی، این رفتارها در دسته خاصی از اعضای پاسخ دهنده تولید شده و در اثر تحریک سطح حسی خاصی بوجود می‌آید. مانند: انقباض مردمک چشم وقتی که نوری به شبکیه می‌رسد. این رفتار، بر خلاف رفتارهای غریزی که کل وجود حیوان را وارد عمل می‌کند، یک رفتار موضعی است.

رفتار اکتسابی، رفتاری است مستقل از توارث، که تحت تأثیر محیط، با یادگیری بوجود می‌آید.

ما در این پژوهش نمی‌خواهیم رفتار را از بُعد روانشناسی بررسی و مورد توجه قرار دهیم. بلکه منظور ما از رفتار به طور کلی، هر نوع کنش و واکنشی است که به نحوی در کتاب و سنت مورد امر و نهی الهی قرار گرفته

۱. لستر، اسدورو، روانشناسی، ترجمه جهانبخش صادقی، چاپ اول، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، سال ۱۳۸۴، ص ۱۰.

۲. اسپنسر، راتوس، روان‌شناسی عمومی، ترجمه حمزه گنجی، چاپ دوم، تهران، مؤسسه نشر و ویرایش، تاریخ ۱۳۷۷، ص ۱۹.

۳. عزیزی لیلا سادات، روانشناسی عمومی، چاپ دوم، ناشر دانشگاه آزاد اسلامی گرگان، ۱۳۹۰، ص ۹.

و اختیار انسان در آن مدخلیت داشته باشد. رفتارهای خارج از حوزه نظر دین و آنچه از روی اضطرار و جبر از آدمی سر زند، از محدوده بحث ما خارج می‌باشد.

۱.۶.۲. واژه شناسی اخلاق

واژه "خلق" و "خُلُق" در لغت عرب از يك ریشه، اما از نظر معنا با یکدیگر تفاوت دارند. ماده خلق اگر با خاء مفتوح استعمال شود به معنی صورت ظاهری است و اگر با خاء مضموم استعمال شود به معنی صورت باطنی است. مثلاً وقتی می‌گوئیم فلانی خُلُق و خُلُق نیکو دارد یعنی: دارای ظاهر و باطن آراسته و زیبا است. صورت باطنی (خُلُق) انسان، مانند صورت ظاهری (خُلُق) دارای هیئت و ترکیبی زشت یا زیبا است. بنابر این خُلُق انسان همان هیئت و قیافه ثابت نفسانی انسان است که به آسانی و بدون تفکر باعث صدور افعال انسان می‌شود، اگر افعالی که از این هیئت و قیافه ثابت نفسانی صادر می‌شود شرعاً و عقلاً پسندیده باشند، این هیئت را خُلُق نیکو می‌گویند و اگر زشت و ناپسند باشند خُلُق بد نامیده می‌شود.^۱

«خلق (بر وزن قُفْل و عُنُق) بمعنی عادت و طبع و مروّت و دین است راغب میگوید: خلق

(بر وزن فِلس و قُفْل) در اصل یکی‌اند. اوّلی مخصوص هیئت و اشکال و صور ظاهری

است و دوّمی مخصوص به قوا و صفات است که با بصیرت قابل درک میباشد».^۲

ابن فارس در معجم مقاییس اللغة، خُلُق را به معنی سَجِيه گرفته.^۳ مجمع البحرین گفته: الخُلُق بضمّین:

السّجیة و الجمع أخلاق.^۴ ابن منظور هم در لسان العرب می‌گوید: الخُلُق و الخُلُق: السّجیة.^۵

عبارت مجمع البحرین در این باره چنین است:

«خلق، به ضم و سکون لام به معنی، دین، طبع و سَجِيه است. در حدیث آمده که بال-

هایت را بگستران و کلامت را پاک کن و با برادرت به خوش‌رویی برخورد نما. بعضی

۱. شبر، سید عبد الله، الاُخلاق، مترجم محمدرضا جباران، تهران، انتشارات هجرت، چاپ چهارم، تاریخ ۱۳۷۸، ص ۳۱.

۲. قاموس قرآن ذیل خلق.

۳. ذیل خلق.

۴. ذیل خلق.

۵. ذیل واژه خلق.

شارحین گفته‌اند: حقیقت حسن خلق، صورت باطنی و اوصاف و معانی مخصوص روحی انسان است که به منزله خلق صورت ظاهری و اوصاف و معانی آن است، که دارای نیک و بد می‌باشد. صواب و عقاب که به اوصاف صورت باطنی تعلق می‌گیرد، بسیار بیشتر از آن است که به صفات صورت ظاهر تعلق می‌یابد. بدین جهت مدح خوش خلقی و ذمّ سوء خلق در احادیث فراوان آمده است.^۱

چنین به نظر می‌رسد که گوهر معنایی واژه خلق و خلق، همان خلقت، آفریدن و بوجود آوردن است. زیرا خداوند را که جهان را آفریده و از نیستی لباس هستی پوشانده، خالق گویند؛ انسان را هم که با قدرت اعطایی خداوند می‌تواند در درون وجود و نفس خویش دست به آفرینش زند و با اختیار اعطایی، خلق و خوی خویش را شکل دهد و بیافریند، دارای خلق و اخلاق می‌دانند. توضیح اینکه: آدمی در ابتدا که آفریده شده، لوح نفس و قلبش کاملاً خالی است و هیچ نقشی بر آن نیست.^۲ این لوح ساده و پاک آمادگی پذیرش هر نقشی را دارد، تا خود چه نقش‌هایی را بر آن صورتگری کند. او می‌تواند به اختیار، با ایجاد و آفریدن نیت‌ها، افکار، صفات و عقاید خوب یا بد که از قبل در او نبوده، آنها را خلق کند. آری، خدا خالق اصل وجود و هستی است و آدمی را هم می‌توان خالق گفت؛ چون، بوجود آورنده خلق و خوی و صفات پسندیده در نفس خویش می‌باشد. در حقیقت اخلاقیات ما، همان مخلوقات ما هستند که به صورت خصلت‌ها و خلقیات در روح و جان خویش می‌آفرینیم و گاهی بعضی از این خصلت‌ها را به صورت رفتارهای خارجی ظاهر می‌کنیم.^۳

با توجه به آنچه گفته شد، واژه اخلاق، جمع خلق، به غرایز و ملکات و صفات روحی و باطنی که در انسان است گفته می‌شود و به اعمال و رفتاری که از این خلقیات ناشی گردد نیز اخلاق و یا رفتار اخلاقی می‌گویند.

۱. هو بضم لام و سکونها: الدین و الطبع و السجیة. و فسر فی الحدیث بأن تلین جناحک و تطیب کلامک و تلقی أذاك بشر. و عن بعض الشارحین: حقیقة حسن الخلق أنه لصورة الإنسان الباطنة و هي نفسه و أوصافها و معانیها المختصة بها بمنزلة الخلق لصورته الظاهرة و أوصافها و معانیها و لها أوصاف حسنة و قبیحة، و الثواب و العقاب یتعلقان بأوصاف الصورة الباطنة أكثر مما یتعلقان بأوصاف الصورة الظاهرة و لهذا تکرر مدح حسن الخلق و ذم سوءه فی الأحادیث (ذیل واژه خلق).

۲. ﴿وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ نحل/ ۷۸.

۳. قرآن در آیه ۸۴ سورة الإسراء به این نکته اشاره دارد که، رفتار و عمل خارجی ما از اخلاق و نیت‌های داخلی ما سر چشمه می‌گیرد. آنجا که می‌فرماید: ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾، أي على طريقته التي تشاكل أخلاقه. (التبیان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه).

مسائل اخلاقی از دیدگاه‌های گوناگون مورد بحث و بررسی قرار گرفته، که به تناسب هر دیدگاهی عنوانی خاص به خود می‌گیرد. در یک دیدگاه، اخلاق اینگونه تقسیم شده: ۱. اخلاق نظری یا فلسفه اخلاق ۲. اخلاق تطبیقی یا اخلاق مقارن ۳. اخلاق عملی یا روش اخلاقی.

در اخلاق نظری، از فلسفه اخلاق یعنی، در مبانی و زیربنای اخلاق و معیار خوبی‌ها و بدی‌ها بحث می‌شود و مسأله نسبی یا مطلق بودن اخلاق و مسأله حسن و قبح ذاتی و مصالح و مفاسد، در این راستا مورد توجه قرار می‌گیرد.

اخلاق تطبیقی، در مقایسه میان مکاتب و مقارنه دیدگاه‌های گوناگون به بحث می‌پردازد، یعنی پس از آگاهی از نظریات مختلف، نسبت به مبانی و معیارها در این مکاتب، از میان آنها بهترین را انتخاب می‌کنند.

اخلاق عملی، آداب و دستورهای خاصی است که در مسیر تزکیه و تهذیب، التزام به آنها ضرورت دارد و از طریق عمل ما را به هدف نزدیک می‌سازد. البته منظور از عمل در اینجا اعم از اعمال قلبی (مانند نیت، حب و بغض، سوء ظن، حسد، کینه، تواضع و تکبر و امثال آن) و اعمال بدنی است.^۱

مناسب است در اینجا اشاره‌ای داشته باشیم به سخنان متفکر شهید مرتضی مطهری در باره واژه اخلاق.

«اخلاق لغتی است شایع در زبان همه مردم و بلکه همه مردم دنیا؛ به هر زبانی لغتی معادل این لغت هست؛ پس همه اخلاق را و قهراً ضد اخلاق را می‌شناسند، احتیاجی به تعریف ندارد ... ولی همین لغت معمولی هنوز حل نشده، به این معنا که توافق نظر درباره آن وجود ندارد. اگر مثلاً ما از افلاطون و سقراط بپرسیم که فعل اخلاقی چیست، يك جور برایمان تعریف می‌کنند، و اگر از ارسطو که شاگرد افلاطون است بپرسیم جور دیگر تعریف می‌کند و تعریف افلاطون را صحیح نمی‌داند. اگر از اپیکور بپرسیم جور دیگر تعریف می‌کند ... عرفای خودمان جوری تعریف می‌کنند. در دنیای جدید، هر فیلسوفی يك نوع سیستم اخلاقی پیشنهاد می‌کند و اخلاق در مکتب او با اخلاق در مکتبهای دیگر متفاوت است. مثلاً اخلاق نیچه‌ای اساساً ضد اکثر اخلاق‌های دیگر دنیاست. اخلاق ماکیاوولی يك اخلاق مخصوص در دنیاست اخلاق مارکسیستی يك نوع اخلاق مخصوص در دنیاست».^۲

دنیاست».^۲

۱. مهدوی کنی، محمد رضا، نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، سال ۱۳۷۶، چاپ هفتم، ص ۱۶.

۲. مطهری، مرتضی، فلسفه اخلاق، چاپ ۳۶، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۳، ص ۱۶.

۱.۶.۳. واژه‌شناسی معرفت

واژه معرفت، از ریشه عرف به معنی شناخت می‌باشد. معرفت و عرفان به یک معنی و هر دو مصدر هستند. معرفت، نوع خاص علم است و علم، اعم از آن می‌باشد. به هر دانش و دانستنی علم اطلاق می‌شود، ولی هر علمی معرفت نیست.

ابن منظور در *لسان العرب* و جوهری در *صاح* معرفت را به معنای علم دانسته‌اند:

«العرفان: العلم ... عَرَفَهُ يَعْرِفُهُ عِرْفَةً وَ عِرْفَانًا وَ عِرْفَانًا وَ مَعْرِفَةً»^۱.

بعضی دیگر از کتب لغت، معرفت را به دانشی که از راه حس حاصل می‌شود معنا کرده‌اند:

«عَرَفْتُهُ، عِرْفَةً وَ عِرْفَانًا: عَلِمْتَهُ بِحَاسَّةٍ مِنَ الْحَوَاسِّ الْخَمْسِ. وَالْمَعْرِفَةُ اسْمٌ مِنْهُ»^۲.

«عرفته، عِرْفَةً وَ عِرْفَانًا، یعنی: آنرا دانستم به حواس پنجگانه. و معرفت اسم آن است».

در *معجم مقاییس اللغة* برای عرف دو معنا ذکر شده: اول، «تَتَابَعُ الشَّيْءُ مَتَصِلًا بَعْضُهُ بِبَعْضٍ». یعنی: پشت سر هم آمدن و متصل بودن اجزای یک چیز. دوم، «السُّكُونُ وَ الطَّمَأْنِينَةُ». آنگاه معرفت و عرفان را مصدر عَرَفَ می‌داند و می‌گوید: اگر انسان چیزی را نشناسد از آن وحشت دارد و نسبت به آن سکون و آرامش احساس نمی‌کند. «لَإِنَّ مَنْ أَنْكَرَ شَيْئًا تَوَحَّشَ مِنْهُ»^۳.

بر اساس این معنا، چون شناخت هر چیز باعث نوعی آرامش خاطر می‌شود، معرفت نامیده می‌گردد. همیشه تا آدمی چیزی را به خوبی نشناخته، خیالش راحت نیست و روحش نا آرام است، اما هنگامی که شناخت پیدا نمود آسوده و مطمئن می‌شود. آری، همیشه علم و آگاهی از جهتی برای انسان آرامش آور است؛ بر خلاف جهل و نادانی که می‌تواند او را نگران سازد.

۱. ذیل کلمه.

۲. المصباح المنیر، ذیل کلمه.

۳. ذیل کلمه.

خوب است برای دریافت بهتر معنای معرفت، ابتدا واژه علم را بدانیم. واژه علم در لغت به معنای دانستن و دانش و ضد آن، واژه جهل است. این دانستن، چه در باره ذات و حقیقت چیزی باشد، یا وجود و عدم صفتی برای آن، تفاوتی نمی‌کند. در این باره راغب اصفهانی می‌گوید:

«علم، دریافت حقیقت شیء است؛ و آن دو گونه است: یکی دریافت ذات شیء و دیگری حکم بر وجود صفتی برای شیء که آن را داراست، یا حکم بر نفی صفتی از شیء که فاقد آن است».^۱

راغب واژه معرفت و عرفان را به معنای آگاهی حاصل از تدبیر و اندیشه در آثار می‌داند و ضد آنرا واژه انکار دانسته است. او در این باره می‌گوید: معرفت و عرفان به معنای دریافتن شیء از راه اندیشیدن و تأمل در اثر آن است و اخص از علم و مقابل انکار^۲ قرار دارد؛ (برای نمونه) گفته می‌شود: فلانی خدا را می‌شناسد، ولی نمی‌گویند: خدا را می‌داند، چرا که معرفت انسان به خداوند از راه اندیشیدن در آثار او است که غیر دریافتن ذات باری تعالی است. و می‌گویند: خدا فلان چیز را می‌داند، اما نمی‌گویند آن را می‌شناسد؛ زیرا معرفت (شناخت) در خصوص علم محدودی که با اندیشیدن به دست می‌آید، به کار می‌رود.^۳

۱. الْعِلْمُ إِدْرَاكُ الشَّيْءِ بِحَقِيقَتِهِ، وَذَلِكَ ضَرْبَانِ: أَحَدُهُمَا إِدْرَاكُ ذَاتِ الشَّيْءِ، وَالثَّانِي الْحُكْمُ عَلَى الشَّيْءِ بِوُجُودِ شَيْءٍ هُوَ مُوجُودٌ لَهُ أَوْ نَفْيِ شَيْءٍ هُوَ مَنفِيٌّ عَنْهُ ... (مفردات ذیل علم).

۲. اینکه: بعضی از لغویین از جمله راغب، واژه انکار را نقطه مقابل معرفت و ضد آن دانسته‌اند، صحیح به نظر نمی‌رسد. زیرا انکار ضد اقرار است نه ضد معرفت. آنگاه که موجود مختار به معرفت دست یافت، در مقابل دو راه قرار می‌گیرد و اختیار دارد که به یک راه اعتقاد ورزیده، اقرار یا انکار نماید، اگر معرفت را پذیرفت، می‌گوییم به آن اقرار و اگر نپذیرفت می‌گوییم آنرا انکار کرده است. به این صورت، بعد از آگاهی و معرفت به شیء، اقرار یا انکار صورت می‌گیرد و انکار مرحله‌ای بعد از معرفت و در پی آن است، نه اینکه ضد معرفت باشد. مثل شکر و کفر، که آنها هم بعد از هدایت و معرفت و بدنبال آن آشکار می‌شود (هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً). در قرآن به صراحت گفته شده که انکار بعد از معرفت است: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمْ الْكَافِرُونَ﴾ (النحل/۸۳).

۳. الْمَعْرِفَةُ وَالْعِرْفَانُ إِدْرَاكُ الشَّيْءِ بِتَفَكُّرٍ وَتَدَبُّرٍ لَا تَرَاهُ، وَهُوَ أَخْصُ مِنَ الْعِلْمِ، وَيُضَادُّهُ الْإِنْكَارُ. وَيُقَالُ: فُلَانٌ يَعْرِفُ اللَّهَ وَلَا يُقَالُ: يَعْلَمُ اللَّهُ. مُتَعَدِّياً إِلَى مَفْعُولٍ وَاحِدٍ. لَمَّا كَانَ مَعْرِفَةُ الْبَشَرِ لِلَّهِ هِيَ بِتَدَبُّرٍ أَثَرِهِ دُونَ إِدْرَاكِ ذَاتِهِ، وَيُقَالُ: اللَّهُ يَعْلَمُ كَذَا وَلَا يُقَالُ: يَعْرِفُ كَذَا، لَمَّا كَانَتِ الْمَعْرِفَةُ تُسْتَعْمَلُ فِي الْعِلْمِ الْقَاصِرِ الْمُتَوَصِّلِ بِهِ بِتَفَكُّرٍ (همان، ذیل عرف).

اینکه راغب معرفت را علم به آثار شیء دانسته و گفته: «إِدْرَاكُ الشَّيْءِ بِتَفَكُّرٍ وَتَدَبُّرٍ لِأَثَرِهِ»، ولی برای علم این ویژگی را بیان نکرده، به این جهت است که معرفت، دقیق‌تر و صریح‌تر از علم و نوع خاص دانش است که، به سبب تفکر و تدبر در آثار اشیاء از وضوح و شفافیت بیشتر برخوردار می‌باشد.

گاهی معرفت با علم مرادف بکار می‌رود؛ ولی این دو از دیدگاه واژه‌شناسی با یکدیگر تفاوت دارند. در *الفروق اللغویه* تفاوت بین علم و معرفت اینگونه آمده:

«معرفت نوعی خاص از علم است؛ زیرا علم ممکن است اجمالی و مبهم باشد، ولی معرفت، به علم تفصیلی و مشخص کننده معلوم از غیر خودش گفته می‌شود ... بنابراین، هر معرفتی علم هست ولی هر علمی معرفت نیست. چون معرفت سبب جدا کردن معلوم از غیر خودش می‌شود، ولی لفظ علم چنین معنایی را نمی‌رساند، مگر آنکه به نحو دیگری معلوم شود».^۱

خاص بودن معرفت نسبت به علم، از این جهت است که معرفت، اطلاع از آثار و خصوصیات شیء است و به گونه‌ای است که موجب تمییز و وضوح دقیق‌تر شیئی می‌شود. علی (ع) علم را گام اول دلالت و آگاهی، و معرفت را آخرین و بالاترین مرحله و درجه آن معرفی نموده است.^۲

بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان گفت: علم که مقابل جهل است، به هر نوع آگاهی، هرچند ناقص و اجمالی اطلاق می‌گردد؛ اما آگاهی مبهم و ناقص از چیزی را نمی‌توان معرفت آن چیز محسوب نمود. معرفت وقتی صادق می‌آید، که آگاهی ما از یک چیز دقیق و مشخص باشد و آنرا به وضوح شناخته باشیم. برای مثال، آنگاه که شبی را از دور می‌بینیم که به سوی ما در حرکت است، علم ما به آن گویا نیست و نمی‌دانیم آن چیست و به همان مقدار که دیده‌ایم، از جهل ما بر طرف گشته، عالم شده‌ایم. اما آن هنگام که آن شیئی به ما نزدیک‌تر شود و ماهیتش برایمان آشکار و دانش ما از اجمال و ابهام نسبت به آن خارج گردد، در این صورت نسبت به آن معرفت پیدا کرده‌ایم.

۱. الفرق بین العلم و المعرفة أن المعرفة أخص من العلم لأنها علم بعين الشيء مفصلاً عما سواه و العلم يكون مجعلاً و مفصلاً ... فكل معرفة علم و ليس كل علم معرفة. وذلك أن لفظ المعرفة يُفيد تمييز المعلوم من غيره و لفظ العلم لا يُفيد ذلك إلا بضرب آخر من ماتخصيص في ذكر المعلوم. (باب الرابع، ذیل علم).

۲. العلم أول دليل و المعرفة آخر نهاية (آمدی، عبد الواحد، پیشین، ص ۶۳).

پس به طور خلاصه، هر معرفتی علم است، ولی معلوم نیست هر علمی به حد معرفت برسد. می‌توان فرض کرد که نسبت به چیزی علم داشته باشیم. یعنی برای ما مجهول محض نباشد. اما آگاهی ما به آن، در حد معرفت آن نباشد. بنابراین، لازمه عدم معرفت، جهل مطلق نیست؛ در حالی که لازمه عدم علم، جهل مطلق است. معنای سکون و آرامش هم که در بعضی از کتب لغت برای معرفت بیان شده، بی ارتباط با این معنا نیست. زیرا وقتی آگاهی انسان از چیزی دقیق و واضح باشد، سبب اطمینان خاطر می‌گردد و با کامل شدن دانش انسان سردرگمی او از بین رفته، به سکون و آرامش دست می‌یابد.^۱

واژه معرفت در قرآن با این لفظ نیامده، بلکه بیشتر به صورت فعل بکار رفته و هرگاه خواسته این معنا را برساند با صیغه‌های دیگر مقصود را بیان داشته، اما در روایات، کلمه معرفت زیاد استفاده شده و خصوصاً در باره معرفت الله خیلی بکار رفته است.

۱.۶.۳.۱. انواع معرفت

برای دستیابی به دانشی که روح را آرام سازد، معلومات و معروفات، از راه‌هایی وارد وجود ما می‌شود و معرفت در ما حاصل می‌گردد. به عبارت دیگر، از وجود ما دریچه‌هایی به عالم حقیقت گشوده شده که از طریق این دریچه‌ها با عالم خارج ارتباط برقرار می‌نماییم و از حقایق هستی آگاهی می‌یابیم. اگر خدای متعال این دریچه‌ها را به روی ما نمی‌گشود، دستیابی به بسیاری از معارف امکان پذیر نبود. همانگونه که، برخی از این دریچه‌ها، در بعضی از مخلوقات بسته است و آنها قدرت بر کسب علم و معرفت ندارند. مثلاً انسانی که کور به دنیا بیاید، نمی‌تواند رنگ‌ها را تشخیص دهد یا انسانی که به صورت مادر زاد کر باشد نمی‌تواند به فهم صدای خوش دست پیدا کند. این راه‌ها یا این دریچه‌ها که به ما داده شده و گاهی از آنها به عنوان ابزارها یا منابع شناخت یاد می‌شود، چهار راه می‌باشد.

الف) حسی. یکی از راه‌های دریافت معرفت، حواس است. معرفت‌های حسی، از دریچه حواس پنجگانه: باصره، سامعه، ذائقه، لامسه و شامه، در ما بوجود می‌آید. در قرآن به قوای حاسه به عنوان طرق کسب معرفت و آگاهی تصریح شده، در بین این قوا، بر دو قوه سمع و بصر. که بیشتر معلومات حسی از راه آنها حاصل می‌شود. تأکید بیشتر شده است.

۱. بنی هاشمی، سید محمد، گوهر قدسی معرفت، چاپ اول، تهران، انتشارات منیر، ۱۳۷۸، ص ۴۰ الی ۴۲.

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۱

«خداوند شما را از شکم مادرانتان در حالی که چیزی نمی‌دانستید بیرون آورد و برای شما

گوش، چشم‌ها و دل‌ها قرار داد باشد که سپاس‌گذار باشید».

﴿وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾^۲

«برای شما گوش و دیده و قلب قرار داد؛ اندکی شکر می‌گذارید».

ب) عقلی. یکی دیگر از مهم‌ترین ابزار شناخت، عقل است. عقل به عنوان "حجت باطنی" و منبع بسیاری از معرفت‌هاست. در قرآن بر بکارگیری عقل پافشاری شده، وبا عبارت "يعقلون"، که مکرر تکرار شده، استفاده از این نعمت بزرگ الهی را از انسان‌ها خواستار می‌باشد. تعبیر (اکثرهم لا یعقلون) در سه آیه آمده است.^۳ این واژه نشانگر این است که قرآن کریم، به عقل و خردورزی دعوت می‌کند و دو گروه عاقل و غیر عاقل را مورد توجه قرار می‌دهد.

عقل حقیقتی نوری و روحانی از «یمین عرش»^۴ الهی است، که ماهیت آن بر بشر نامعلوم، ولی مفهومی واضح و بدیهی است. لذا در آیات و روایات، ذات و ماهیت عقل تعریف نشده، بلکه آثار آن بر شمرده شده و از راه بیان آثارش، وظیفه آن معلوم گشته است. اگر بخواهیم بیانی از حقیقت عقل داشته باشیم، فقط می‌توانیم بگوییم: عقل قوه تمییز درست از نادرست^۵، در حوزه امور نظری و عملی است.^۶

۱. نحل / ۷۸.

۲. سجده / ۹.

۳. مائده / ۱۰۳، عنکبوت / ۶۳ و حجرات / ۴.

۴. (مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ). محمدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۰.

۵. ر.ک: همان، کتاب العقل و الجهل.

۶. رسول الله (صلی الله علیه و آله): العقل نور في القلب يفرق به بين الحق و الباطل. (حسن بن ابی الحسن، دیلمی، /ارشاد/القلوب انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ ق، ج ۱، ص ۱۹۸).

۷. تعاریفی که در نوشته‌های بشری از عقل به عمل آمده، مثلاً عقل را قوه ادراک کلیات دانسته‌اند، یا ... و آنرا به نحوه خاص استدلال‌های فنی و اصطلاحی کنار هم چیده شده و به نظم در آمده بازمانده از دوران کهن یونان باستان محصور و محدود نموده‌اند، نمی‌تواند گویای دایره وسیع این نعمت بزرگ الهی باشد. دایره عقل بسیار فراتر از آن است که با یک بسته پیچیده شده از

ج) قلبی^۱. معرفت از راه قلب، معرفتی شهودی و باطنی است. این معرفت که با تهذیب نفس و یاد خدا^۲ میسر می‌گردد، برخلاف معرفت عقلی که فهمیدنی است، از نوع یافتن می‌باشد. به عبارت دیگر: معرفت عقلی، دانستن و معرفت قلبی، چشیدن است. قلب وسیله‌ای است که با آن به گونه‌ای وسیع و گسترده می‌توان با جهان هستی آشنا شد.

شناخت قلبی مبتنی بر خلوص دل و نداشتن عناد و شک^۳ است و بر خلاف شناخت عقلی که شناختی خشک و استدلالی است، در شناخت قلبی، نوعی لطافت و شفافیت^۴ و یک نوع انطباق دائمی یا حداکثری با حق وجود دارد. اگر در روایات ذکر شده که: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء»^۵، یا شبیه این تعبیر که در موارد دیگر ذکر شده «یُقَذَفُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ الْعِلْمُ»^۶، این‌ها بیشتر در همین راه شناخت قلبی قابل تحلیل است.

د) وحیانی. این شناخت، که بنیانگزار آن انبیاء و سفیران پاک نهاد الهی هستند، شناختی است راستین که وحی الهی سر چشمه آن است؛ حال آنکه، سه نوع شناخت قبلی (حسی، عقلی و شهودی)، اینگونه نیست. راه حس بی تردید خطاپذیر است. راه شناخت عقلی نیز دارای خطا است و خطای عقلا هم پیچیده‌تر، پنهان‌تر و خطرناک‌تر است. در شناخت قلبی و شهودی هم، علاوه بر اینکه هیچ ضابطه‌ای نیست، احتمال نفوذ القاءات شیطانی قابل نفی نبوده، ممکن است هر کس التباسات شیطانی را بجای دریافت‌های رحمانی معرفی نماید (همانگونه که بسیاری از پیشوایان این طریق، کارشان به آنجا کشیده، که شطحیات بافته‌اند و ادعای الوهیت سر داده‌اند).

اصطلاحات فنی و ذهنی باقی مانده از هزاران سال پیش منحصر شود و مخالفت با آنها تقابل با عقل محسوب گردد. که این خود، بزرگترین ظلم به عقل است.

۱. برای قلب معانی مختلفی بر شمرده شده، از جمله به سه معنا: ۱. تلمبه خانه خون. ۲. مرکز تفکر و اندیشه (عقل). ۳. مرکز شناخت‌های غیر حسی و غیر عقلی. (ر.ک: محمد محمدی ری شهری، مبانی شناخت، چاپ چهارم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، بهار ۱۳۷۲، ص ۲۰۷ الی ۲۰۹)

۲. علیک بذكر الله فإنه نور القلب (آمدی، عبد الواحد، پیشین، ص ۱۸۹)

۳. الشک یطفی نور القلب (همان، ص ۷۲)

۴. المعرفة نور القلب (همان، ص ۴۱).

۵. جعفر بن محمد (علیه السلام)، مصباح الشریعه، منسوب به امام صادق (علیه السلام)، چاپ اول، مؤسسه الأعلمی، سال ۱۴۰۰ هجری، ص ۱۶.

۶. مجلسی، پیشین، ج ۵۳، ص ۳۹.

شناخت از راه وحی، پشتوانه انواع شناخت‌های دیگر است. وحی چون خود خطا ندارد، جلوی خطای حس عقل و کشف را می‌گیرد. این وحی است که اگر بدست آید، اشتباهات حسی را گوشزد می‌کند و بر اوهام و تخیلات واهی چیره می‌شود. عقل بدون عصای وحی از بیغوله‌ها سر در می‌آورد (من استغنی بعقله ضل)^۱. و این وحی است که راه درست تطهیر قلب را به سالک طریق الی الله نشان می‌دهد. سیر و سلوک خارج از مرز وحی سالک را از حالت طبیعی خارج نموده، مشاعر او را فاسد می‌سازد، تا جایی که ندای انا الحق و خدایی سر می‌دهد... ولی انبیاء عظام و پیروان راستین آنها، با تکیه بر شناخت و حیانی، هیچگاه اینگونه سخن بی ادبانه نمی‌رانند و همواره خود را عبد ذلیل و بی مقدار خدای سبحان معرفی می‌کنند.

عمق و ژرفایی معرفت و حیانی، که آسمانی، نورانی و معصوم است و در دو قالب کتاب صامت (کلام لفظی قرآن) و کتاب ناطق (کلام عینی، امام) جلوه نموده، به مجال بیشتری نیاز دارد، که ما در اینجا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.^۲

۱.۷. روش تحقیق

در این تحقیق، بدون هیچگونه دخالت یا استنتاج ذهنی، بر اساس اطلاعاتی که صرفاً جنبه وصفی دارد، به توصیف عینی، واقعی و منظم موضوع پرداخته شده و علاوه بر گزارش و توصیف، مسائل، مورد تحلیل قرار گرفته است.

۱. آمدی، عبد الواحد، پیشین، ص ۳۴۷.

۲. برخی نویسندگان راه‌های معرفت را سه راه دانسته‌اند و راه وحی را مستقل از آن سه راه مطرح ننموده‌اند. حال آنکه اینگونه نیست؛ زیرا بسیاری از معرفت‌ها هست که نه با حس، نه با عقل و نه با قلب حاصل نمی‌شود و باید با وحی تبیین گردد؛ که اگر با وحی بیان نشود، با هیچ ابزار دیگری قابل دریافت نیست. بنابراین، شناخت از راه وحی، خود، مستقل و بلکه کنترل کننده و پشتوانه سایر شناخت‌ها است. سه شناخت اول داخلی است و با ابزارهای حس، عقل و قلب که خدای متعال در درون وجود ما قرار داده بدست می‌آید. ولی علاوه بر این لازم است که بشر برای ایصال به مطلوب، از بیرون، یعنی به وسیله وحی یاری شود. محال است که انسان با تکیه بر منابع داخلی خویش، بدون کمک از خارج (وحی) به شناخت کامل نایل شود.

برای جمع آوری اطلاعات از روش کتابخانه‌ای استفاده شده و با توجه به اهمیت شناخت اصول و قواعد متن‌پژوهی، به ویژه برای فهم معارف اسلامی، از طریق تحقیق در متن قرآن و احادیث، توصیف و تحلیل محتوا صورت پذیرفته و کار به فرجام رسانیده شده است.

نیز در این روش، متون اصیل دینی مورد استنطاق قرار گرفته و سعی شده که این متون به سخن در آیند و در کنار سایر منابع مرتبط با بحث، گویای نظر دین باشند.

با اینکه گاهی دیدگاه‌های بشری مورد اشاره و بررسی قرار گرفته، اما بیشتر، در جهت تبیین و فهم بهتر دستورات وحیانی و تا حدودی، یادآوری نقص افکار مکتب‌های بشری بوده است.

تکیه اصلی روش تحقیق در طرح مسائل پیش رو، بر مبنای کتاب و سنت است. زیرا اگر بخواهیم در تحقیقات علمی، بویژه علوم انسانی و مسائل رفتاری، به نتیجه یا نتایجی منطقی و ثمر بخش نائل شویم، هیچ گریز و گریزی نداریم مگر اینکه بر دو منبع بزرگ و لایزال کتاب و سنت تکیه نماییم. نظرات و دیدگاه‌های اندیشمندان بشر عادی هر چه باشد و از هر که باشد، چون دو نقیصه محدودیت و امکان اشتباه، در آنها غیر قابل انکار است نمی‌تواند تکیه گاه مطمئن واقع شود. تعالیم دینی به عنوان مجموعه‌ای که سرچشمه وحیانی و آسمانی دارد و از کانون عصمت و قداست صادر گشته، در دو قالب کتاب و سنت، جوابگوی نیاز همه انسان‌ها و تأمین کننده کمال و سعادت آنها در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها است.

امروز که عصر بیداری اسلامی است و اندیشه‌های دینی هویت فراموش شده خویش را باز می‌یابد و مسلمانان لزوم بازگشت به عزت موعود خویش را طلب می‌کنند، بیش از هر زمان، تمسک به قرآن و سنت راستین، در نظریه پردازی‌ها مشهود و محسوس است. رهبران فکری و فرهنگی دنیا و نظریه پردازان رسالت‌پذیر آزاده، هر چه بیشتر این دو چشمه جوشان فرهنگ و دانایی را، مرتبط و ملتزم به هم، برای درمان دردهای خود و جامعه به کار برند، به همان اندازه پیشرفته‌ترند.

تحقیقات و پژوهش‌های دینی، هر چه از اهمیت و ظرافت بیشتری برخوردار باشد، نیاز آن به کتاب و سنت برای فروغ گیری از تابش نور آن، افزون‌تر می‌باشد. چون نوشته حاضر، با توجه به آنچه در ابتدای بحث گفته شد، به اصلی‌ترین مباحث و کاربردی‌ترین مسائل، یعنی اخلاق و رفتار و تأثیر آن بر معرفت خدا می‌پردازد دستیابی به این مهم جز در پرتو کتاب و سنت میسر نیست.

دین مبین اسلام، در رفع نیاز بشر، چون آب است برای رفع تشنگی. آب در صورتی تشنگی و عطش انسان را بر طرف می‌سازد که دو عنصر هیدروژن و اکسیژن به هم باشند و این دو عنصر، باوجود خاصیت‌هایی که هر

یک به طور مجزاً دارند، اما جدا از یکدیگر، رفع تشنگی نمی‌کنند؛ بلکه با هم مایهٔ حیات و زندگی می‌باشند (من الماء کل شیء حی). همین‌گونه اسلام، در صورتی نجات آفرین و عزت بخش است که با دو عنصر گرانسنگ ثقلین (قرآن و عترت) مورد استفاده و عمل واقع شود. نه قرآن به تنهایی تعالی آور است و نیاز بشر را تأمین می‌کند و نه عترت به تنهایی (فانهما لن یفترقا).

اسلام که با عترت و قرآن باقی است چون آب بود که با دو عنصر جاری است

هر یک که جدا ز دیگری فرض شود در روی زمین هر آنچه باقی، فانی است^۱

این است رمز پافشاری مکررِ فخر کائنات و باعث ممکنات، رسول خاتم اسلام (ص)، بر جدایی ناپذیر بودن دو گوهر گران‌بها، در حدیث متواتر، گرانسنگ و سرنوشت ساز ثقلین! آری، اگر مسلمانان به سفارش اکید و اصرار شدید رسول اعظم اسلام، مبنی بر تمسک به ثقلین باهم، وقعی می‌نهادند و قرآن را با تعلیم معلمان راستین آن، امامان (علیهم السّلام)، می‌آموختند و عمل می‌نمودند، زمین و زمان اینگونه که هست نبود و ما شاهد این همه تشّت آراء و پراکندگی برداشت‌ها و گوناگونی افکار نبودیم و این همه زیان و خسارت نمی‌دیدیم.

۱. دیوان اشعار نویسنده.

فصل دوم: رفتارهای مثبت اخلاقی در کتاب و سنت

۲.۱. جایگاه رفتارهای مثبت اخلاقی در کتاب و سنت

از آنجا که در فصل گذشته در بارهٔ واژه شناسی رفتار سخن رانده‌ایم، در دنبالهٔ بحث و برای اینکه بتوانیم برداشت بهتری از جایگاه رفتارهای مثبت اخلاقی در کتاب و سنت داشته باشیم، مطلب را در دو جهت دنبال می‌کنیم. یکی اینکه، تبیین سازیم که رفتارهای مثبت اخلاقی در قرآن و سنت معصوم، چه رفتارهایی را شامل می‌شوند و دارای چه ویژگی‌هایی هستند. دیگر آنکه، به طور کلی نظام اخلاقی مترقی اسلام که متکی بر کتاب و سنت است، مبتنی بر چه اصولی است و رفتارهای مثبت اخلاقی چه نقش و وظیفه‌ای در این نظام ایفا می‌نمایند.

۲.۱.۱. رفتارهای مثبت اخلاقی

رفتارهای مثبت اخلاقی از نظر کتاب و سنت، یعنی تمام رفتارهایی که به نحوی مورد رضایت خداست. اعمالی مورد رضای خداوند که به نحوی مورد امرِ حضرت باری تعالی قرار گرفت باشند. رفتارهای مثبت اخلاقی، همان فضایل اخلاق هستند که از آنها به عنوان مُنجیات یاد می‌شود و در مقابل رذایل و مُهلکات قرار می‌گیرند، که آراسته شدن به آنها، موجب سعادت واقعی است. از این رفتارها در قرآن، به عنوان "عمل صالح" یاد شده و برای آنهایی که واجد آن هستند، مزایا و پاداش‌های متنوع و فراوانی بر شمرده شده است. از طرفی، در آیات مختلفی با عبارت ﴿أَمِنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾، بعد از ایمان، بر عمل صالح تأکید شده، به طوری که این عبارت با همین ترکیب ۵۰ بار تکرار شده و در هر بار پس از آن، از کسانی که ایمان آورده، عمل صالح انجام داده‌اند، به نحو بسیار شایسته تقدیر و تشویق به عمل آمده است. برای نمونه به این آیات توجه فرمایید.

اولین آیه‌ای که این عبارت در آن آمده، آیه ۲۵ سورة بقره^۱ می‌باشد؛ که خداوند به ایمان آورندگان و عمل صالح انجام دهندگان بشارت بهشت داده، با انواع نعمت‌ها، که نهرها از زیر پایشان جاری است و روزی داده می‌شوند، برای آنها ازواج مطهره است و در بهشت جاودانند.

در آیه نه سورة مائده^۲ برای آنان «اجر عظیم» وعده داده است. آیه هفت سورة بینه^۳ آنها را بهترین مخلوقات بر شمرده و با تعبیر «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» آنان را مورد لطف قرار داده.

همچنین، در آخرین موردی که عبارت آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ در قرآن آمده یعنی: آیه سه سورة عصر^۴، انسان را در خسران دانسته، به استثنای ایمان آورندگان و عمل صالح انجام دهندگان؛ سپس دو کار "توصیه به حق" و "توصیه به صبر" را، به عنوان نمونه عالی عمل صالح معرفی نموده است.

و چه زیبا در آیه ۵۵ سورة نور^۵، خدای متعال به صالحان وعده داده، که در زمین خلیفه‌شان گرداند و سر انجام نیکوی توأم با امنیت و بندگی برایشان ترسیم نموده است.

گذشته از این، در مواضع فراوانی اعمال و رفتار، با وصف "صالحاً" مورد توجه قرار گرفته است. این حاکی از آن است که صالح بودن، بهترین ویژه‌گی رفتارهای مثبت اخلاقی محسوب می‌گردد.

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾^۶

«هر کس به روز لقاء پروردگارش امید دارد، باید اعمال صالح انجام دهد».

﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾^۷

۱. ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾.

۲. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾.

۳. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾.

۴. ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾.

۵. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾.

۶. كهف/۱۱۰.

۷. طه / ۸۲. نیز، ر.ک: نحل / ۹۷؛ مومنون / ۵۱؛ فرقان / ۷۰؛ نمل / ۱۹؛ سجده / ۱۲؛ تغابن / ۹.

«البته من کسی را که توبه نماید و به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و به راه راست هدایت شود، بسیار آمرزنده‌ام».

از علی (علیه السلام) نقل شده که، سعادت‌مند کسی است که اندوخته و توشه‌اش در دنیا اعمال صالح باشد.

«فَإِنَّ الدُّنْيَا دَارُ تِجَارَةٍ رَّبُّهَا أَوْ خُسْرُهَا الْآخِرَةُ فَالْسَّعِيدُ مَنْ كَانَتْ بِضَاعَتُهُ فِيهَا الْأَعْمَالُ الصَّالِحَةُ»^۱.

«همانا دنیا خانه تجارت است، سود و زیان آن در آخرت معلوم می‌شود. پس خوشبخت کسی است که اندوخته‌اش در آن اعمال صالح باشد».

این در حالی است که در قرآن عمل صالح به انحای گوناگون و با عباراتی دیگر، چه به صورت اسمی مانند: مصلحون و صالحون، چه به صورت فعلی مانند: یصلح و أصلح، مورد تأکید می‌باشد.

از وصف صالح بودن عمل، به این نکته دست می‌یابیم که، صرف عمل و رفتار به تنهایی مورد نظر قرآن نمی‌باشد، بلکه آن عملی مورد قبول و ارزش‌گذاری است که مثبت و صالح باشد. از آیات و روایات دیگر بر می‌آید که عمل صالح آن عملی است که توأم با ایمان و تقوا و از روی پاکی نیت و در یک کلمه، خالص باشد. هر رفتار و کرداری بدون این خصوصیت مردود بوده، به درگاه الهی پذیرفتنی نمی‌باشد. این چیزی است که به طرق گوناگون به آن تصریح گشته است.

دو مورد از آیات که صریحاً گفته شده، کسانی که عمل صالح انجام می‌دهند، در صورت واجدیت ایمان و مؤمن بودن، دارای حیات طیبه‌اند و اجر خواهند داشت، ذکر می‌شود.

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲

«هر کس از مرد و زن، کار نیکی انجام دهد و ایمان بخدا داشته باشد، او را در زندگی سعادت‌مند، زنده نگه می‌داریم، البته اجر و ثوابی که به او می‌دهیم بهتر از عملی است که انجام داده است».

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ

۱ . مجلسی، پیشین، ج ۳۳، ص ۸۴.

۲ . نحل/۹۷.

حِسَاب^۱

«هر مرد و زنی که عمل صالح انجام دهد و با ایمان باشد، پس آنان داخل بهشت خواهند شد و در آنجا روزی بی‌شمار خواهند داشت».

در آیه ۲۷ از سوره مائده، با تأکید و صراحت آشکار، شرط پذیرش رفتارها را تقوا قلمداد نموده و می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾

«خدا، فقط از متقین قبول می‌کند».

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در اهمیت کار خالصانه و پاک فرموده‌اند:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ»^۲.

«خداوند به اعمال ظاهری شما نگاه نمی‌کند، بلکه به نیت‌ها و قلب‌هایتان می‌نگرد».

همانگونه که ملاحظه می‌شود، توصیه به رفتارهای مثبت اخلاقی که با قید صالح بودن همراه است و مهم‌ترین شاخصه آنها ایمان و تقوا می‌باشد، بخش مهمی از محتوای کتاب و سنت را تشکیل می‌دهد. در آیات و روایات، یکی از مهم‌ترین اهداف بعثت پیامبران، معرفی این رفتارها شمرده شده است. بنابراین، هر رفتاری مثبت اخلاقی تلقی نمی‌شود، بلکه رفتاری مثبت اخلاقی است که، اولاً، آن رفتار صالح باشد (یعنی: مورد رضای خدا و در حیطه امر و نهی الهی قرار گرفته باشد)، ثانیاً، همراه با تقوا و نیت خالص قلبی باشد. در این نگاه، هر عمل و رفتاری که دارای این دو مشخصه نباشد، فاقد بار ارزشی اخلاقی بوده، از دایره رفتار مثبت اخلاقی خارج است.

۲.۱.۲. مبانی نظام اخلاقی اسلام

نظام اخلاقی اسلام دارای مبانی خاصی می‌باشد. برخی از این مبانی، که گاه از آنها به اصول موضوعه یا مفروضات یاد می‌شود، از این قرار است:

۱. غافر / ۴۰.

۲. مجلسی، پیشین، ج ۶۷، ص ۲۴۸.

۱- انسان فاعل مختار است ۲- زندگی هدفدار است ۳- رفتارهای اخلاقی راه وصول به هدف^۱ ۴- اراده الهی بر هدایت انسان ۵- خلقت انسان بر اساس فطرت الهی است ۶- انسان در نظام هستی دارای مسئولیت است ۷- اصالت و بقای روح و حقیقت آدمی به روح و نفس او است ۸- فقر و نیاز انسان به خدا ۹- بندگی راه تکمیل و تهذیب نفس ۱۰- دشمنی شیطان با انسان ۱۱- راه پیامبران تنها راه نجات و ...
چون بیان همه این اصول موضوعه که نقش مبنایی دارند بحث را طولانی می‌سازد، در ادامه، به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم.

۲.۱.۲.۱. انسان فاعل مختار است

اراده خدای متعال بر این قرار گرفته که انسان مختار باشد و هیچگونه جبر و اضطراری افعال و رفتار او را تحت تأثیر قرار ندهد. در اینجا نمی‌خواهیم موضوع مهم و حساس جبر و اختیار را، که دامنه‌ای بسیار گسترده دارد مطرح سازیم؛ ولی ناگفته پیداست که، جمهور متفکرین و اندیشمندان مسلمان به تأسی از قرآن، بر آزادی و اختیار انسان اتفاق نظر دارند، گرچه ممکن است در چگونگی، تفسیر و تحلیل آن اختلاف داشته باشند. بدیهی است، در آنچه که فعل بشر محسوب می‌شود و در محدوده امر و نهی الهی قرار گرفته، خداوند به انسان منت نهاده و به او اختیار کامل و بدون قید و شرط تملیک نموده است. به اینگونه که راه خیر و شر را به او نمایانده، ولی او را در انتخاب راه رشد و غی آزاد گذاشته^۲، می‌تواند با اختیار اعطایی به شکر روی آورد، یا به کفر گراید^۳.
گام نهادن به راه ایمان و کفران، سعادت و شقاوت، به دست خود انسان است. اگر جز این بود، امر و نهی الهی و ثواب و عقاب قیامت بیهوده و ظالمانه می‌نمود. قرآن می‌فرماید:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا

مُؤْمِنِينَ﴾^۴

۱. ر.ک: مصباح یزدی، محمد تقی، /اخلاق در قرآن، تحقیق محمد حسین اسکندری، چاپ نهم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام

خمینی، سال ۱۳۸۳، جلد اول، ص ۲۱. در این کتاب، برای نظام اخلاقی اسلام همین سه اصل را برشمرده است.

۲. ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ بقره / ۲۵۶.

۳. ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ انسان / ۳.

۴. یونس / ۹۹.

«اگر پروردگارت می‌خواست، همهٔ کسانی که در روی زمین هستند (به ارادهٔ تکوینی و از روی جبر) حتماً ایمان می‌آوردند (حال که اینگونه نخواستی)، پس آیا تو می‌خواهی مردم را مجبور سازی که مؤمن باشند؟!»

اعتقاد به اصل یاد شده، انگیزهٔ تلاش و حرکت را در آدمی زنده نگاه می‌دارد. در غیر این صورت، اگر انسان قوانین محتوم و از قبل معین شده‌ای را بر رفتار و کردار خویش حاکم بداند و برای خود نقشی قائل نباشد، هیچ دلیلی ندارد که از خود سعی و جنبشی نشان دهد. اعتقاد به جبر، روح سستی و پس رفت را در جان‌ها می‌دمد و موجب ایجاد بهانه برای توجیه سستی‌ها و انحرافات و شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت‌ها و تکالیف می‌شود. بلی، عوامل داخلی و خارجی فراوانی در رفتار انسان دخیل است، لیکن، اختیار اعطایی خداوند چنان نافذ و قوی است که بر همهٔ شرایط و زمینه‌ها سیطره دارد. یعنی ممکن است مُعدّات و زمینه‌های بسیاری فراهم شود و بخواهد در فعل انسان اثر بگذارد، اما با وجود همهٔ شرایط، اختیار، تفوّق بر آنها دارد و باز هم در فعل و ترکِ کار اختیار حاکم است.

۲.۱.۲.۲: زندگی هدفدار است

زندگی انسان هدفدار است و خدای خالق هستی، انسان‌ها را یله و رها نیافریده، بلکه از خلقت آنها هدفی داشته است. این حقیقت بارها در آموزه‌های مذهبی گوشزد شده که، شما عبث و بیهوده آفریده نشده‌اید.

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^۱

«آیا پنداشته‌اید بیهوده آفریده شده‌اید و به سوی ما باز نمی‌گردید؟»

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾^۲

«آسمان‌ها و زمین و آنچه در بین آنها است را بازیچه نیافریدیم.»

علاوه بر اینکه خلقِ خدایی هدفدار است، خود انسان هم از کارهای خود در زندگی، معمولاً هدفی را دنبال می‌کند و بی هدف نیست. هدف خلقت الهی، کمال و خوشبختی انسان است و انسان هم در دوران حیات خود به دنبال کمال و خوشبختی در تکاپوست. بشر ممکن است در انتخاب هدفی کمال‌آفرین و سعادت‌بخش برای

۱. مومنون/۱۱۵.

۲. دخان/۳۸.

خویش، به بیراهه رود و در تشخیص آن دچار اشتباه گردد، ولی روح هدف جویی و کمال خواهی بر همه حرکات زندگی او حاکم است.

بنابراین، همه آدمیان الزاماً هدف یا اهدافی را دنبال می‌کنند و برای دستیابی به آن تلاش می‌کنند. این اصل اخلاقی بر آن است که بگویند: تمامی رفتارهای مثبت اخلاقی که افعال اختیاری ما را تشکیل می‌دهد، برای وصول به هدفی انجام می‌گیرد. البته، آن هدف غایی که اسلام برای ما ترسیم نموده وسعت راسخین آدمی در گرو آن قلمداد شده، چیزی جز عبادت خدا نیست. این حقیقتی است که خداوند بعثت همه انبیا را برای آن قرار داده و هدف خلقت جن و انس می‌باشد.

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾^۱

«و به تحقیق که در بین هر امتی رسولی مبعوث کردیم تا خدا را عبادت کنند و از طاغوت دوری گزینند».

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲

«جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه عبادت کنند».

هدفی که مطلوب همه برگزیدگان پاک نهاد و فضیلت طلب بوده، برای تحقق آن بر تهذیب نفس و مکارم اخلاق اصرار ورزیده‌اند؛ آن هدف بزرگی که سرشارترین لذتها و عزتها را برای انسان به ارمغان آورده، روح و جان او را نشاط می‌بخشد. ثمره طی این طریق با طراوت، سعادت جاودانی و رضوان الهی است، که اکبر سرمایه‌ها و نعمت‌هاست.

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً

فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۳

«خدای به مؤمنین و مؤمنات وعده بهشتی را داده، که در زیر آن نه‌رهایی است و آنان در آن جاودانند و نیز مسکن‌های پاکیزه‌ای در باغ‌های عدن. ولی رضوان الهی اکبر از این-هاست. آن رستگاری و فوز بزرگ است».

۱. نحل / ۳۶.

۲. الذاریات / ۵۶.

۳. توبه / ۷۲.

آری، بندگی و رضای خداوند همان فلاح و رستگاری عظیمی است که در آیات بسیاری به آن تکیه شده و مورد هدف واقع شده است.

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۱

«به تحقیق مؤمنون رستگارند».

«هر که از خدا و رسولش پیروی کند و از خدا خشیت داشته باشد و از او پروا کند، پس آنان رستگاراند».^۲

۲.۱.۲.۳. رفتارهای اخلاقی راه وصول به هدف

برای رسیدن به سعادت و کمال مطلوب، از روی آزادی و اختیار، باید از راهی حرکت نمود. این راه، همان رفتارهای مثبت اخلاقی است که در کتاب و سنت نشان داده شده و اصل سوم از اصول موضوعه مطروحه، در نظام اخلاقی اسلام می‌باشد. اگر انسان بداند انجام رفتار و کردار او در رسیدن به هدف والای انتخاب شده‌اش مؤثر است، با شوق و دلگرمی به تلاش و فعالیت می‌پردازد. لذا اعتقاد به این اصل و آگاهی از تأثیر اعمال و رفتار بر سرنوشت انسان، برای ایجاد حرکت و تلاش در مسیر اهداف عالی اخلاقی بسیار ضروری است. قرآن بر این اصل تأکید دارد و در موارد فراوان، پابندی به ارزش‌های اخلاقی و تلاش برای عملی کردن آنها را سبب وصول به هدف معرفی نموده، که به ذکر تعدادی از آیات در این زمینه می‌پردازیم.

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا﴾^۳

«و کسی که چیزی از اعمال صالح را انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد، چنان کسانی داخل بهشت می‌شوند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۴

۱. مؤمنون / ۱؛ نیز ر.ک: جمعه / ۱۰؛ مائده / ۱۱۹؛ نور / ۵۲.

۲. نور / ۵۲.

۳. نساء / ۱۲۴

۴. حج / ۷۷.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و بسیار نیکی کنید تا رستگار شوید».

﴿أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ، وَ أُنْ لِّیْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ، وَ أُنَّ سَعِیْهُ سَوْفَ یُرَىٰ، ثُمَّ یُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ﴾^۱

«هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نخواهد کشید و اینکه برای انسان چیزی جز سعی و کوشش او نخواهد بود و هر کسی نتیجه سعی و عمل خود را خواهد دید؛ سپس در آخرت بوجه کامل‌تری به جزای اعمالش خواهد رسید».

بدین‌سان، نقش رفتار زاهدانه آدمیان و مجاهده اهل ایمان و نیز اهمیت رفتارهای اخلاقی، در نیل به کمال آشکار می‌شود. آنگاه معلوم می‌گردد که از این دیدگاه، رفتارهای اخلاقی و تزکیه نفس، نه به عنوان مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها و مقررات کم هوده، بلکه به عنوان راهی بس مهم و اساسی، در وصول و عروج به قلّه‌های فلاح و سعادت مطرح می‌باشد. قرآن به صراحت تمام، در این رابطه می‌فرماید:

﴿وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۲

«سوگند بجان آدمی و آنکه او را تعادل بخشید، پس راه فجور و تقوا را به او شناساند، رستگار شد هر کس که خود را تزکیه نمود. و زیان دید هر که خود را آلوده ساخت».

همچنین، در جای دیگری از قرآن مجید، فلسفه بعثت خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله) را تعلیم و تربیت و تزکیه انسان‌ها بر شمرده است، که می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّیْنَ رُسُلًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَ یُزَكِّیْهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ أَنْ کَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ﴾^۳

۱. نجم / ۳۸ الی ۴۱.

۲. الشمس / ۷ الی ۱۰.

۳. جمعه / ۲.

«او خدایی است که در میان عرب امّی پیامبری از خودشان بر انگیخت که آیات او را بر آنان بخواند و آنها را از پلیدی‌ها و زشتی‌ها منزّه سازد و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد، اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند».

رسول بزرگوار اسلام طبق یک فرمایش مشهور، هدف بعثت خویش را «مکارم اخلاق» دانسته است:

«رَوِيَ عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله): بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».^۱

حضرت علی (علیه السلام) نیز بر تهذیب نفس تأکید فرموده، رعایت آنرا مایه خوشبختی انسان می‌داند:

«لَوْ كُنَّا لَا نَرْجُو جَنَّةً وَ لَا نَخْشَى نَاراً وَ لَا نَوَاقِباً وَ لَا عِقَاباً لَكَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَطْلُبَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّهَا مِمَّا تَدُلُّ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاحِ».^۲

«بر فرض که امیدی به بهشت و ثواب و بیمی از دوزخ و عقاب نداشتیم، باز شایسته آن بود که ما در پی مکارم اخلاق باشیم، زیرا خوشبختی و سعادت را از این طریق می‌توان به دست آورد».

نتیجه آنکه: مهم‌ترین راه و مسیری که در رسیدن به کمالات، نقش اساسی دارد مسأله تزکیه و اصلاح نفس است، که با تخلّق به رفتار و اعمال پسندیده حاصل می‌شود.

۲.۲. خُلق نیک و خُلق نیک

بدیهی است که انسان از جنبهٔ آفرینش و خلقت، دارای دو بعد است، ۱. بعد جسمی ۲. بعد روحی. بعد جسمی ما همین صورت بدنی و ظاهری ماست. چگونگی خلقت جسمی ما به دست خودمان نیست. انسان در نحوهٔ آفرینش جسمانی خود هیچگونه اختیاری ندارد. خدای بزرگ هریک از آدمیان را هر گونه که خواسته، صورتگری کرده است.

۱. مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۶۷، ص ۳۷۲.

۲. محدث نوری، مستدرک الوسائل، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، سال ۱۴۰۸ هجری، ج ۱۱، ص ۱۹۳.

﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ﴾^۱

«او خدایی است که شما را در رحم‌ها آن طوری که می‌خواهد تصویر میکند».

هر کسی را بر اساس حکمتی، آنگونه که اراده فرموده آفریده؛ سیاه و سفید، بزرگ و کوچک، زیبا و زشت، زن و مرد، و سایر خصوصیات متفاوتی که در ظاهر انسان‌ها وجود دارد و او در هیچیک از آنها نقشی ندارد. این جنبه وجودی انسان که از اختیار او خارج و به اراده خداوند است، مورد امر و نهی الهی قرار نگرفته و کسی نسبت به آن مسئولیتی ندارد. ثواب و عقاب وقتی معنا دارد که اختیار باشد. در اینجا چون به دست انسان نیست، خداوند او را در باره چگونگی صورت ظاهریش بازخواست نمی‌کند. مثلاً، به کسی که سیاه است، نمی‌گویند چرا سیاه شدی؟ یا کسی که چشمش مشکی یا رنگ دیگری است، مورد سؤال قرار نمی‌گیرد. در قیامت هم خدای متعال بر مبنای صورت و هیئت جسمانی افراد با آنها معامله نمی‌کند و کار به شکل ظاهری و خلقی بدنیشان ندارد.

اما بعد روحی انسان که جنبه درونی اوست و خلقیات و صفات باطنی او را شکل می‌دهد در اختیار انسان بوده، خود هر گونه که بخواهد، می‌تواند خلق و خوی لوح وجود خویش را صورتگری نماید. خدای متعال از سر لطف، این قدرت را به انسان تملیک کرده، راه عزت و ذلت را هم به او نمایانده، تا او با اختیار خود سرنوشت حیات انسانی‌اش را ترسیم کند.^۲ او می‌تواند با آراسته شدن به خصال زیبا "از ملک پران شود"، یا با گرایش به تمایلات بهیمی و وسوسه‌های شیطانی، به قعر ذلت افتد و از حیوان پست‌تر گردد. زیرا از حیث جسمانی، انسان شبیه حیوان است و از این جنبه، او با حیوان مشترک است؛ ولی از جنبه روحی و صفات نفسانی، آدمی شبیه فرشتگان بوده، صبغه ملکوتی دارد.

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَقُلْتُ: الْمَلَائِكَةُ أَفْضَلُ أَمْ بَنُو آدَمَ فَقَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَام): إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلاً بَلَا شَهْوَةَ وَ رَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةَ بَلَا عَقْلٍ وَ رَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلْتَيْهِمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتُهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلُهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ»^۳

«از امام صادق (علیه السلام) پرسیده شد، ملائکه برترند یا فرزندان آدم؟ آن حضرت از قول علی (علیه السلام) فرمودند: خدای عزوجل در ملائکه عقل قرار داد و شهوت به آنها

۱. آل عمران / ۶.

۲. ﴿وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا؛ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا؛ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا؛ وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ (شمس / ۷۰۱)

۳. مجلسی، پیشین، ج ۵۷، ص ۲۲۹.

نداد. در حیوانات شهوت قرار داد و عقل نداد. اما به بنی آدم هر دو را داد. پس کسی که عقلش بر شهوتش غالب آید، او از ملائک برتر است و اگر شهوتش بر عقلش غلبه کند، پس او از چهارپایان بدتر است».

چون در اعمال و رفتاری که به جنبه روحی و ویژگی‌های شخصیتی آدمی مرتبط است، او کاملاً اختیار دارد، بدین سبب، خداوند افراد را امر و نهی کرده، از آنان در قیامت بازخواست می‌کند. به این جهت در کتاب و سنت، ضمن اینکه بر حسن خلق و رفتار حسنه اصرار فراوان شده، آنرا در نجات و سعادت اخروی بسیار تأثیرگذار قلمداد کرده است. از علی (علیه السلام) نقل شده که، وقتی دختر حاتم طایی که اسیر شده بود خود را معرفی کرد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: آزادش کنید، زیرا پدرش اهل مکارم اخلاق بود. و آنگاه که یکی از اصحاب به نام ابو برده پرسید، یا رسول الله! آیا خدا مکارم اخلاق را دوست دارد؟ فرمود:

«يَا أَبَا بُرْدَةَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ إِلَّا بِحُسْنِ الْخُلُقِ»^۱

«ای ابا برده! احدی وارد بهشت نمی‌شود مگر به حسن خلق».

همچنین، امام سجاد از رسول خدا نقل فرموده که:

«مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ»^۲

«روز قیامت در ترازوی عمل انسان بهتر از حسن خلق قرار داده نشده است».

علی‌هذا، آدمی باید به دنبال خلق نیک باشد، نه خلق نیک. زیرا خلقت نیک با اخلاق نیکه نیکوست. خلق نیکه خلق را نیکو می‌کند. در همین دنیا کسانی را مشاهده می‌کنیم که صورت ظاهر زیبایی ندارند، اما چون دارای سیرت زیبايند، محبوب دل‌هايند و چون واجد کمالاتند، مورد توجه نظرهایند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): «إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ ذَمِيمَ الْمَنْظَرِ حَقِيرَ الْخَطَرِ وَ إِنْ الْجَاهِلَ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ جَمِيلَ الْمَنْظَرِ عَظِيمَ الْخَطَرِ أَفْضَلُ النَّاسِ أَعْقَلُ النَّاسِ»^۳

۱. محدث نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، چاپ اول سال ۱۴۰۸هـ، ج ۱۱، ص ۱۹۳.

۲. کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۹۹.

۳. مجلسی، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۰.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «عاقل کسی است که خدا را اطاعت کند، گرچه چهره‌اش زشت و خاطرش حقیر باشد و جاهل آن است که نافرمانی خدا کند، گرچه چهره‌اش زیبا و خاطرش عزیز باشد. برترین مردم، عاقل‌ترین آنهاست.»

«أَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ: كَمِ مِنْ عَاقِلٍ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ) أَمْرَهُ، وَهُوَ حَقِيرٌ عِنْدَ النَّاسِ دَمِيمٌ الْمَنْظَرُ، يَنْجُوْ غَدَاً، وَ كَمِ مِنْ ظَرِيفٍ اللِّسَانِ، جَمِيلِ الْمَنْظَرِ عِنْدَ النَّاسِ، يَهْلِكُ غَدَاً فِي الْقِيَامَةِ»^۱.

«پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای چه بسا کسی که عقلش را در کار خدا به کار گیرد و در نزد مردم بی‌مقدار و زشت چهره باشد، ولی فردای قیامت نجات یابد. و چه بسا خوش‌زبانی که چهره‌اش نزد مردم زیبا، اما فردای قیامت هلاک شود.»

خَلْق و ظاهر انسان، اگر زشت باشد، در سعادت واقعی او نقشی ندارد، زیرا به شرطِ پاکی درون، خداوند در قیامت، خوش‌خلق‌ها را زیبا می‌کند. در سرای جاوید هر که بهشتی است، زیبا می‌شود؛ لذا زشتی ظاهری در دنیا به هر درجه‌ای، اگر بهشت را به دنبال داشته باشد، زیبایی است؛ و زیبایی در دنیا چنانچه موجب دخول در دوزخ شود، زشتی است.

﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ﴾^۲

«و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته‌اند روسپاه می‌بینی، آیا جای سرکشان در جهنم نیست؟»

﴿وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ، ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ، وَ وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ، تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ، أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ﴾^۳

«در آن روز چهره‌هایی بسیار درخشانند. خندان و خوشحالند. و چهره‌هایی در آن روز تیره و تارند. افسرده و روسپاهند. آنان گروه کافران و گناهکاران و ناباوران هستند.»

۱. طوسی، محمد بن حسن، /تهذیب، چاپ اول، قم، انتشارات دارالثقافة، سال ۱۴۱۴هـ، ص ۳۹۳.

۲. زمر/۶۰.

۳. عبس/ ۳۸ الی ۴۲.

مرحوم کلینی در کتاب کافی، گزارشی را از امام صادق (علیه السلام) آورده که: مردی به ابوذر نوشت: ای اباذر! چیزی از علم، به من تحفه بده. ابوذر در جوابش نوشت: البته، علم بسیار است، ولی اگر بتوانی به کسی که دوستش داری بدی نکنی، آنرا بکن. آن مرد گفت: آیا تا کنون کسی را دیده‌ای که به آنکه دوستش دارد بدی بکند؟! گفت: آری! تو خودت را از همه کس بیشتر دوست داری، ولی وقتی نافرمانی خدا کنی بدان بد کرده‌ای.^۱

۲.۳. تعالی در پرتو فربه شدن روح

انسان معجونی از جسم و روح است، اما ارزش واقعی انسان به روح اوست. در واقع این روح و نفس آدمی است که حقیقت او را تشکیل می‌دهد. تعالی و ترقی به رشد روح وابسته است نه به پرورش جسم. بدن انسان ابزار و وسیله روح می‌باشد و روح با آن کارها را انجام می‌دهد و فرماندهی جسم به روح است. روح گر چه در درون جسم و محاط در آن است ولی محیط و مسیطر بر آن است؛ مانند نور، که هر چند در داخل لامپ است، اما محیط بر آن می‌باشد. به سخنی دیگر، روح گوهری است در صدف تن. باید از جسم، به عنوان وسیله‌ای برای تکامل روح بهره جست.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: مَثَلُ رُوحِ الْمُؤْمِنِ وَبَدَنِهِ كَجَوْهَرَةٍ فِي صُنْدُوقٍ إِذَا أُخْرِجَتِ الْجَوْهَرَةُ مِنْهُ طُرِحَ الصُّنْدُوقُ وَ لَمْ يُعْبَأْ بِهِ وَ قَالَ إِنَّ الْأَرْوَاحَ لَا تَمَازِجُ الْبَدَنَ وَ لَا تَوَاكِلُهُ وَ إِنَّمَا هِيَ كِلَالٌ لِلْبَدَنِ مُحِيطَةٌ بِهِ».^۲

«امام صادق (علیه السلام) : مثل روح مؤمن نسبت به بدنش مانند گوهری در صندوق است؛ وقتی گوهر از صندوق خارج شود، صندوق رها شده و به آن توجهی نمی‌شود. ارواح

۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَ كَتَبَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي دَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَا أَبَا دَرٍّ أَطْرَفَنِي بِشَيْءٍ مِنَ الْعِلْمِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَنْ الْعِلْمَ كَثِيرٌ وَ لَكِنْ إِنْ قَدَرْتَ أَنْ لَا تُسَيِّءَ إِلَى مَنْ تُحِبُّهُ فَافْعَلْ قَالَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ وَ هَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا يُسَيِّئُ إِلَى مَنْ يُحِبُّهُ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ نَفْسُكَ أَحَبُّ الْأَنْفُسِ إِلَيْكَ فَإِذَا أَنْتَ عَصَيْتَ اللَّهَ فَقَدْ أَسَأْتَ إِلَيْهَا (کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۸).

۲. مجلسی، پیشین، ج ۵۸، ص ۴۰.

با بدن آمیخته نمی‌شوند و به آن متکی نیستند، بلکه بدن را در میان گرفته و بر آن احاطه دارند».

معمولاً افراد وقتی می‌گویند: «من»، اشاره به تنشان می‌کنند و منشان را بدنشان می‌پندارند، حال آنکه، من، این تن من نیست. من من، که حقیقت من است، نفس یا روح من است. من، با تن، کارهایم را انجام می‌دهم. چشم، ابزاری است برای دیدن روح؛ گوش، ابزاری است برای شنیدن روح، اعضاء و جوارح بدن هر کدام وسیله‌ای هستند که روح ما با آنها، به تمشیت امور خود می‌پردازد. البته گاهی هم روح می‌تواند به قدرت الهی بدون این اعضا و ابزار، کار خود را انجام دهد. آنان که قدرت بر خلع بدن دارند، می‌توانند خود را از محدودیت‌های عالم ماده و تن رها کنند و مستقیماً به انجام اموری بپردازند. مثلاً هنگام خواب که روح به طور موقت و محدود از تن جدا می‌شود، مرز زمان و مکان را شکافته، بر بسیاری از کارها توانایی دارد.

پس اصالت و ارزش انسان به روح اوست، اگر روح در بدن نباشد، بدن بها و اعتباری ندارد، بلکه فاسد و متعفن شده، باید هرچه زودتر در زیر خاک دفن شود. لذا تا روح در بدن است، فرد احترام دارد و از حقوق کامل برخوردار است، گر چه علیل و ناقص باشد. ولی به محض اینکه روح از بدن فارق شد، بدن می‌پوسد و همه مالکیت‌ها از او سلب می‌گردد.

بنابراین، کوه بینی است که آدمی خود را در بدن خلاصه کند و تمام هم و غمش را صرف رسیدگی به تن و فربه کردن آن نماید. چنین نگاهی به خود داشتن، یعنی: حیوان دیدن خود، و غفلت از حقیقت خود. باید به تن بها داد و به آن رسیدگی کرد، ولی در حدی که در خدمت تأمین فضیلت‌های روح باشد، نه اینکه در مقدمه توقف کنیم و از ذوالمقدمه غافل بمانیم. در غیر اینصورت، توجه به بعد حیوانی به تنهایی، انسان را در حد چهارپایان که تمام هدفش تأمین علف است، تنزل می‌دهد.

میل جان اندر ترقی و شرف میل تن در کسب اسباب و علف

این فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام)، برای کسی که فقط به فکر تن بوده، از من خویش غافل است بسیار هشدار دهنده و سازنده می‌باشد. آنجا که می‌فرماید:

«مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ مَا يَدْخُلُ بَطْنُهُ كَانَتْ قِيَمَتُهُ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ»^۱

«هر که همت او پر کردن شکمش باشد، قیمت او همان است که از آن خارج می‌شود».

۱. آمدی، عبد الواحد، پیشین، ص ۱۴۳.

آنچه به آدمی ارزش می‌دهد و ضامن حیات راستین و کمال اوست رسیدگی به روح و آراسته ساختن آن به صفات و خصال زیباست، نه فربه کردن جسم. فربهی جسم، بیش از حد ضرورت، درد سر آور است و ذلت آفرین، این روح است که اگر فربه شد و تهذیب گشت، عزت آفرین می‌شود.

آن که تن را پروریدن خوی اوست کی توان پرواز کردن سوی دوست
جسم فربه بر زمین افتادن است روح فربه آسمان ها کوی اوست^۱

انسان هر قدر از نظر ظاهری و جسمی دارای امتیاز و زیبایی باشد، ولی از جهات روحی فاقد کمال و تهی از مکرمت باشد، بهایی ندارد. جمال یوسفی داشتن مهم نیست، کمال یوسفی لازم است، تا آدمی ماه کنعان شود. جسم زیبا مانند غلاف شمشیر زیباست، غلاف شمشیر هر چه پر نقش و نگار باشد، ولی شمشیر داخل آن کند یا پوسیده باشد، وقت رزم، به چه کار می‌آید.

طعنه بر من مزین به صورت زشت ای تهی از فضیلت و انصاف
تن بود چون غلاف و جان شمشیر کار شمشیر می‌کند نه غلاف

متأسفانه، مردم زندگی را در همین ظاهر مادی خلاصه می‌کنند و همه هدف‌ها و هم و غمشان برای جسم است. برای سلامت و راحتی جسم، چه هزینه‌ها که نمی‌کنند؟! اگر مریض شوند سریعاً پیگیر می‌شوند، اما هرگز به فکر درمان و سلامت روح نیستند. به آب نظر ندارند، که ممکن است بو گرفته باشد، کوزه را تزیین می‌کنند!

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۲

«از حیات دنیا، ظاهر آنرا می‌دانند و از زندگی آخرت غافلند».

﴿فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۳

«هر چه را که خواستید، غیر خدا را عبادت کنید! بگو: در روز قیامت، زیانکاران آنهاست که به خودشان و اهلشان زیان بزنند. به هوش! این است زیان آشکار».

۱. دیوان اشعار نویسنده.

۲. روم / ۷.

۳. زمر/ ۱۵.

امام صادق (علیه السلام) از پدران گرامیش روایت می‌کند، که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ مَخَافَةَ الدَّاءِ كَيْفَ لَا يَحْتَمِي مِنَ الذُّنُوبِ مَخَافَةَ النَّارِ»^۱

«در شگفتم از کسی که برای ترس بیماری از خوردن غذا پرهیز می‌کند، ولی چگونه است

که از ترس آتش دوزخ، از گناه نمی‌پرهیزد؟!»

شگفتا از آن کس که از بیم درد بپرهیزد از خوردن گرم و سرد

و لیکن ز خوف عذاب الاله نپرهیزد از هیچ ذنب و گناه^۲

همانگونه که فضایل و خوبی‌های اخلاقی بر روح اثر مثبت می‌گذارد و باعث تعالی و صفای آن می‌شود، رذائل و رفتارهای ضد اخلاقی بر روح تأثیر سوء گذاشته، آنرا خوار می‌سازد. در واقع انسان با ارتکاب به بدی‌ها و اعمال گناه، بزرگ‌ترین ضربه را بر کرامت و شخصیت خود وارد می‌آورد. ظلم به نفس^۳، که در متون دینی به شدت از آن بر حذر داشته شده، به این علت است که، آنکه گناه می‌کند، مرتکب ستم بر خود شده است. علی (علیه السلام) می‌فرماید:

«ظَلَمَ نَفْسَهُ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَ أَطَاعَ الشَّيْطَانَ»^۴

هر کس نافرمانی خدا کند و از شیطان پیروی نماید، به خودش ستم نموده است.

۲.۴. رابطه علم و اخلاق

برای تبیین رابطه بین علم و اخلاق، ابتدا می‌خواهیم مروری گذرا و خلاصه، در باره علم داشته باشیم. علم که معمولاً در مقابل جهل به کار می‌رود، به معنی مطلق آگاهی و دانش است و شامل هر نوع دانستنی می‌شود. جایگاه علم و اندیشه در اسلام بسیار والا است. گوهر آدمی و ارزش واقعی او در گرو علم است.

۱ . مجلسی، پیشین، ج ۷۰، ص ۳۴۷.

۲ . دیوان اشعار نویسنده.

۳ . ﴿فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ﴾. (فاطر/۳۲).

۴ . آمدی، عبدالواحد، پیشین، ص ۱۸۵.

«أَلَا لَا يَسْتَحْيِينَ مَنْ لَا يَعْلَمُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، فَإِنَّ قِيَمَةَ كُلِّ امْرِئٍ مَا يَعْلَمُ»^۱

«آنکه نمی‌داند از علم آموزی خجالت نکشد، زیرا قیمت هر کس به اندازه دانش اوست».

پر واضح است که، هیچ مکتبی به اندازه دین اسلام بر علم آموزی تأکید نورزیده است. دین مقدس اسلام دینی فرهنگ محور است. هر حرکتی از روی جهل، بی ارزش و هر عبادتی، بسته به میزان بهره‌مندی از آگاهی و علم، دارای ثواب است. ارزش دانش‌پژوهی و آگاهی‌مداری در مکتب اسلام، بسیار گسترده‌تر از این است که بتوان بیان کرد. آیات قرآن و روایات معصومین (علیهم السلام) عمیق‌ترین و زیباترین تعابیر را در مورد دانش، دانشمندان و دانش‌پژوهی بکار برده‌اند.

باوجود توصیه اسلام به کسب علم در همه زمینه‌ها و اینکه در تحصیل دانش، هیچ مرزی مشخص نشده و مسلمین باید در همه علوم سرآمد باشند، اما دانش‌هایی که مربوط به تأمین سعادت اخروی انسان است از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. این دسته از دانش‌ها، که با عنوان دانش دین، در مقابل دانش دنیا، از آنها یاد شده همان‌ها هستند که در شرع مقدس اسلام فریضه و آموختن آن، بر هر زن و مرد مسلمان واجب شمرده شده است؛ از قبیل: اصول عقاید، اخلاق و احکام عملی.

برای شفاف‌تر شدن این بحث می‌گوییم: انسان در قلمرو معلومات خویش، با دو گونه دانش مواجه است: الف) یک دسته علوم و معلوماتی که نقش اساسی و مستقیم، در نحوه نگرش انسان به خویش و طبیعت اطرافش دارد. این گونه دانش‌ها، برای آدمی تعهد آور و مسئولیت‌آفرین است، که اگر در نحوه رفتار و عمل خارجی انسان اثر مثبت نداشته باشد، مورد نکوهش می‌باشد. این دانش‌ها پشتوانه عمل نیک و ضامن رفتارهای مثبت در عرصه حیات بشری بوده، نقش مستقیم در اعمال و کردار دارد و همه رفتارهای داخلی (نیت‌ها) و خارجی (عمل‌ها) را شکل می‌دهد. اعتقاد به خدا، پیامبران، جهان‌واپسین و سایر معارف الهی، نقش قطعی و کارساز در نحوه نگرش و رفتار هر فردی ایفا می‌کند. آنچه هدف آفرینش قلمداد می‌شود (عبادت و بندگی خدا) در سایه چنین دانشی میسر بوده و محقق می‌شود. این باورها، در آیات مختلف قرآن ستوده شده و آثار درخشان عملی آن بیان و در یک آیه، خوف الهی، نتیجه آن قلمداد گشته است.^۲

۱. همان، ص ۴۳.

۲. ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾. (فاطر / ۲۸).

«أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى دَاوُدَ أَنْ أَهْوَنَ مَا أَنَا صَانِعٌ بِعَالَمٍ غَيْرِ عَامِلٍ بِعِلْمِهِ أَشَدُّ مِنْ سَبْعِينَ عُقُوبَةً أَنْ أُخْرِجَ مِنْ قَلْبِهِ حَلَاوَةٌ ذِكْرِي وَ لَيْسَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ طَرِيقٌ يَسْلُكُ إِلَّا بِعِلْمٍ وَ الْعِلْمُ زَيْنُ الْمَرْءِ فِي الدُّنْيَا وَ سَائِقُهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ بِهِ يَصِلُ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى وَ الْعَالَمُ حَقًّا هُوَ الَّذِي يَنْطِقُ عَنْهُ أَعْمَالُهُ الصَّالِحَةُ وَ أَوْرَادُهُ الزَّكَايَةُ وَ صِدْقُهُ وَ تَقْوَاهُ»^۱.

«خداوند به حضرت داوود پیغمبر وحی نمود که: کمترین کیفر من به عالم غیر عامل، بدتر از ۷۰ نوع عقوبت است و آن اینکه، شیرینی یادم را از قلبش خارج می‌سازم. سلوک به سوی خدا، جز با علم میسر نیست. علم زینت انسان در دنیا و سوق دهنده او به سوی بهشت است. به علم می‌توان به رضوان الهی واصل شد. عالم حقیقی کسی است که رفتارهای نیکو، اوراد پاک راستی و تقوایش گواه او باشد».

بنابراین، اگر دانشی در عالم جنبه خدا ترسی و خوف ایجاد نکند و او را به رفتار و اخلاق صالحانه و از روی تقوا وادار نسازد، آن علم حقیقی نیست. آن علمی که در اسلام آن همه بدان تأکید و اصرار ورزیده شده و به عنوان یک ارزش بزرگ الهی و فریضة شرعی معرفی گردیده، این دانش است. بیاناتی که امامان معصوم (علیه السلام) دارند، مؤید این مطلب است. چنانکه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آن دانشی را که بر زن و مرد مسلمان واجب است «علم تقوا و یقین»^۲ معرفی فرموده و علی (علیه السلام) علم مطلوب را «علم معرفت»^۳ نفس می‌داند که «معرفت خدا» را به دنبال داشته باشد^۴.

مرحوم علامه مجلسی در توضیح این حدیث بیانی دارد که می‌فرماید: علم تقوا، علم به اوامر و نواهی و تکالیف است که با عمل به آنها، آدمی از عذاب الهی مصون می‌ماند. و علم یقین، علم به معارف و شناخت‌های مربوط به اصول دین است.^۵

ب) دسته‌ای دیگر از علوم و دانش‌ها هستند که، گر چه دانستن و فراگیری آنها در رونق و پیشرفت زندگی دنیوی بشر نقش اساسی دارد و بدون آنها نمی‌توان بر طبیعت سلطه یافت و به تعبیر معصوم، یک نوع «فضل»

۱ . مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۲، ص ۳۲.

۲ . طَلَّبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ أَيْ عِلْمُ التَّقْوَى وَ الْيَقِينِ (همان، ص ۳۱).

۳ . اَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ وَ هُوَ عِلْمٌ مَعْرِفَةُ النَّفْسِ وَ فِيهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ عَزَّ وَ جَلَّ (همان، ص ۳۲).

۴ . علم التقوى هو العلم بالأوامر و النواهي و التكالیف التي يتقوى بها من عذاب الله و علم اليقين علم ما يتعلق من المعارف بأصول الدين (همان).

است. اما این گونه علوم، به طور استقلالی و بدون پشتوانهٔ ایمانی، به تنهایی نجات بخش نیست و بلکه سرچشمهٔ تباهی و گناه است (العلمُ بلا ایمانٍ مادّةُ الذّنوب)^۱. این دسته از علوم، بر خلاف دستهٔ اول، نقشی مستقیم در گرایش‌ها، کنش‌ها و واکنش‌های داخلی و خارجی انسان ندارد. بسیاری عالمان و دانشمندان این دسته را می‌بینیم که خود در عمل و اخلاق، دارای مشکل بوده‌اند، چنانچه رفتار و اخلاق مثبتی از آنها بروز کرده، اگر کنکاش شود، باز هم ریشه و اصل آن، به همان فطریات و وجدانیاتشان بر می‌گردد.

این گونه دانش‌ها، باوجود اینکه چهرهٔ ظاهری زندگی بشر را دگرگون ساخته و نقش گسترده‌ای در تحول دنیوی بشر داشته و دارند، اما اگر از پشتوانهٔ علم واقعی . که توأم با معنویت و قداست است . بر خوردار نباشند و از آن تغذیه نشوند، بسیار خطرآفرین، دردسر ساز و اضطراب آورند. چنانکه امروز شاهدیم، با وجود پیشرفت روزافزون بشر در زمینه‌های گوناگون علوم و اختراعات شگفت‌انگیز، اما آسایش و امنیت بشر تأمین نگشته، ردائل اخلاق و افسار گسیختگی غیر قابل مهار، گریبان‌گیر انسانی شده که می‌خواهد فضا را تسخیر کند.

آن‌ها که معتقدند علم به تنهایی در نجات انسان از فساد و زشتی مؤثر است، سخت در اشتباهند. زیرا به وسیله علم، آدمی بر طبیعت مسخر می‌گردد ولی دین و اعتقاد به خدا، او را بر نفس سرکش مسلط می‌کند. دکتر "میلر بروز" می‌گوید:

«در پرینستون از انیشتین شنیدم که می‌گفت: علم ما را به آنچه هست آگاه می‌سازد

و تنها دین است که ما را به آن چه سزاوار است که باشد، مطلع می‌کند.»^۲

دکتر "الکسیس کارل" دانشمند جراح و فیزیولوژیست معروف فرانسوی می‌گوید:

«تز اخلاق بدون مذهب که سقراط را مبتکر آن می‌پندارند، شکست خورد و تهذیب

اخلاق، بدون ایمان و مذهب محال است.»^۳

این تقسیم‌بندی از دو نوع دانش، بر گرفته از کلام مکتب‌دار راستین مذهب جعفری و پرچمدار سترگ دانش و حیانی، حضرت امام صادق (علیه السلام) است. آن پیشوای معصوم، در قسمتی از فرمایشات خویش خطاب به مفضل، شاگرد دانشور و اندیشمندشان، همهٔ علوم و دانش‌ها را به دو نوع مجاز و غیر مجاز، تقسیم فرموده‌اند.

۱. شیرازی، سید محمد، چهرهٔ انجریستانسیالیسم، ترجمه علی کاظمی، چاپ دوم، تهران، انتشارات اعلمی، ۱۳۵۴ ش، ص ۱۰۸.

۲. شریعتی، محمد تقی، فائده و لزوم دین، چاپ پنجم، مشهد، کانون نشر کتاب، بی تا، ص ۱۱، بنقل از الثقافة الاسلامیه.

۳. حنیف نیا، ابراهیم، گامی به سوی خدا، چاپ اول، گرگان، انتشارات نوروزی، سال ۱۳۸۹، ص ۲۲. به نقل از: مناسبات علم و دین

دوره اول، کتاب دوم، ص ۴۹.

علوم غیر مجاز، علمی است که انسان از فراگیری آن منع شده، زیرا در شأن و طاقت او نیست و نباید دنبال آن برود. ولی علوم مجاز، که به انسان اجازه داده شده تا آنها را بیاموزد، خود دو دسته هستند:

دسته اول: علوم دینی، که مجموعه دانش‌هایی است که هر کس باید برای صلاح دین خویش آنها را فرا گیرد؛ از قبیل شناخت خدا، شناخت واجبات، چون: برقراری عدالت در بین مردم، نیکی به والدین، ادای امانت، نیکی به هموعان و امثال آن که طبیعی و فطری است و هر کسی با هر عقیده‌ای آنرا قبول دارد.

دسته دوم: علوم دنیوی، آن مجموعه دانش‌هایی است که دنیای انسان را اصلاح می‌کند. از قبیل: علوم کشاورزی و درختکاری، استخراج از زمین، دامداری، امور آب، پزشکی، معادن، کشتی سازی و دریانوردی، صید و ماهیگیری، صنعت و سایر رشته‌ها که زیادند و امور انسان را در این دنیا می‌چرخانند.^۱

بنابراین، در دین فراگیری علوم روز که دسته دوم است و امور دنیای انسان را سامان می‌دهد، نهی نشده، ولی آنچه به عنوان علم حقیقی، برآن تأکید شده، همان معارف و دانش‌های دسته اول، یعنی: علوم دینی است که عبارت از، اعتقادات، اخلاقیات و عبادات می‌باشد.

«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (عليه السلام) قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ فَقَالَ: مَا هَذَا فَقِيلَ عَلَّامَةٌ فَقَالَ: وَ مَا الْعَلَّامَةُ فَقَالُوا لَهُ أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ وَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله): ذَلِكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عِلِمَهُ. ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله): إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ»^۲.

۱. ذَكَرَ يَا مُفَضَّلُ فِيمَا أُعْطِيَ الْإِنْسَانُ عِلْمُهُ وَ مَا مَنَعَ فَإِنَّهُ أُعْطِيَ عِلْمَ جَمِيعِ مَا فِيهِ صَلَاحُ دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ. فِيمَا فِيهِ صَلَاحُ دِينِهِ، مَعْرِفَةُ الْخَالِقِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِالذَّلَائِلِ وَ الشَّوَاهِدِ الْقَائِمَةِ فِي الْخَلْقِ وَ مَعْرِفَةُ الْوَاجِبِ عَلَيْهِ مِنَ الْعَدْلِ عَلَى النَّاسِ كَافَّةً وَ بَرِّ الْوَالِدَيْنِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ مُوَاسَاةِ أَهْلِ الْخُلَّةِ وَ أَشْبَاهِ ذَلِكَ مِمَّا قَدْ تَوَجَّدَ مَعْرِفَتُهُ وَ الْإِقْرَارُ وَ الْإِعْتِرَافُ بِهِ فِي الطَّبْعِ وَ الْفِطْرَةِ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ مُوَافَقَةً أَوْ مُخَالَفَةً. وَ كَذَلِكَ أُعْطِيَ عِلْمَ مَا فِيهِ صَلَاحُ دُنْيَاهُ، كَالزَّرَاعَةِ وَ الْغَرَّاسِ وَ اسْتِخْرَاجِ الْأَرْضَيْنِ وَ اقْتِنَاءِ الْأَغْنَامِ وَ الْأَنْعَامِ وَ اسْتِثْبَاطِ الْمِيَاهِ وَ مَعْرِفَةُ الْعَقَاقِيرِ الَّتِي يُسْتَشْفَى بِهَا مِنْ ضُرُوبِ الْأَسْقَامِ وَ الْمَعَادِنِ الَّتِي يُسْتَخْرَجُ مِنْهَا أَنْوَاعُ الْجَوَاهِرِ وَ رُكُوبِ السُّفُنِ وَ الْغَوْصِ فِي الْبَحْرِ وَ ضُرُوبِ الْحَيْلِ فِي صَيْدِ الْوَحْشِ وَ الطَّيْرِ وَ الْحَيْتَانِ وَ التَّصَرُّفِ فِي الصَّنَاعَاتِ وَ وَجْهِ الْمَتَاجِرِ وَ الْمَكَاسِبِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَطُولُ شَرْحُهُ وَ يَكْثُرُ تَعْدَادُهُ مِمَّا فِيهِ صَلَاحُ أَمْرِهِ فِي هَذِهِ الدَّارِ فَأُعْطِيَ عِلْمَ مَا يَصْلُحُ بِهِ دِينَهُ وَ دُنْيَاهُ وَ مَنَعَ مَا سِوَى ذَلِكَ مِمَّا لَيْسَ فِي شَأْنِهِ وَ لَا طَاقَتِهِ أَنْ يَعْلَمَ كَعِلْمِ الْغَيْبِ وَ... (مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۳، ص ۸۲).

۲. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۲.

«امام هفتم (علیه السلام) فرمود: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد مسجد شد، دید جماعتی اطراف مردی را گرفته‌اند. فرمود: چه خبر است؟! گفتند: علامه‌ای است. فرمود: علامه یعنی چه؟ گفتند: به نسب‌های عرب و رویدادهای تاریخی و زمان جاهلیت و ادبیات عرب از همه مردم داناتر است. فرمود: این‌ها دانشی است که ندانستنش زیان و دانستنش هم سودی ندارد. آنگاه فرمود: همانا علم سه چیز است: آیه محکمه، فریضه عادلانه، سنت برپا داشته شده و غیر از این‌ها فضل است».

عالمان دینی در توضیح این سه علم، از اعتقادات به آیه محکمه، از اخلاقیات به فریضه عادلانه و از احکام به سنت قائمه تعبیر کرده‌اند.^۱

تأکید بر تحقیق و علم آموزی در عقاید، چنان است که هیچ عذر و بهانه‌ای از کسی پذیرفته نیست و هر کس، خود باید مستقیماً آنرا دنبال کند و از روی آگاهی و تحقیق (و نه تقلید)، بدان معتقد شود و به باور برسد. مطلب مهم و در خور توجه این است که، برای فراگیری این دانش‌ها، بیش از آنکه بر محور آموزش و نظر تأکید شود، بر جهت عملی و اخلاقی توصیه شده است. هر گاه از علم و عالم به بزرگی یاد شده منظور علم توأم با عمل می‌باشد. به عبارت دیگر علم آموزی در اسلام بیشتر جنبه کار بردی و عملی دارد و باید آنرا به گونه‌ای کارگاهی و در میدان عمل و رفتار تجربه کرد و آموخت. اگر در جایی گفته شده: ارزش انسان به علم است^۲، و یا گفته شده: ارزش انسان به کارهای نیک اوست^۳، بدین جهت است که علم و کار نیک به هم مربوطند.

نکته مهم دیگر در ارتباط بین علم و اخلاق، اثر گذاری متقابل آن دو بر یکدیگر می‌باشد. علم با نورانیت خود تاریکی‌ها را روشن نموده، راه خوب و بد و مفاهیم زشت و زیبا را می‌شناسد، اخلاق و رفتار نیکو هم در علم‌زایی و تابش فزون‌تر آن مؤثر می‌شود؛ همانگونه که رذایل اخلاقی و گناهان نیز، اسباب ضعف علم و افزایش جهالت است. مقید بودن به اعمال و رفتارهای اخلاقی بر اساس تقوا، موجب می‌شود انسان آمادگی دریافت نور دانش را در خود بوجود آورد. چنانکه قرآن می‌فرماید:

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، بی تا، ج ۱، ص ۳۷.

۲. قِیمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يَعْلَمُ (آمدی، عبد الواحد، پیشین، ص ۴۲).

۳. قِیمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ (مجلسی، پیشین، ص ۱۶۵).

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ﴾^۱

«تقوا پیشه کنید، خداوند شما را تعلیم می‌دهد».

هر آموزشی و هر دانشی، بدون همراهی با عمل و جدای از رفتار، بی ثمر شناخته شده است. آری! علم در کارگاه عمل و اخلاق، علم است و در خارج از آن معنا ندارد. با این وصف، ارتباط علم و اخلاق دو سویه و متقابل است. اخلاق بدون علم مایه و عمق ندارد و علم منهای اخلاق بی‌روح و چون درخت بی‌ثمر می‌باشد. در هر مرتبه و درجه‌ای، علم باید با عمل مقرون باشد و این در هم تنیدگی و رابطه علم و اخلاق و رفتار، آنچنان شدید است که در روایات تمام علم، عمل و رفتار دانسته شده است. در برخی از آیات «تعلیم کتاب» در کنار «تزکیه و تهذیب اخلاق» نشان از رابطه عمیقی است که بین آن دو وجود دارد و اینکه گاه تعلیم را بر تزکیه مقدم می‌دارد و گاه تزکیه را بر تعلیم، نیز حاکی از این ارتباط وثیق است.

پیش از این گفته شد که دین اسلام، یک دین عمل‌گراست، بیش از آنکه علم‌گرا باشد و رفتار محوری در آن مقدم بر نظر محوری است. بنا براین، رابطه علم و اخلاق را به دو شیوه می‌توان تفسیر کرد:

اول اینکه، برای انجام رفتارهای اخلاقی، به اطلاعات مفهومی و فرمولهای فکری و عقلی خاصی نیاز است. یعنی به رسم نحوه فراگیری علوم و فنون متداول در مدارس و مراکز علمی، باید با کتاب و درس و آموزش معینی، آشنایی کسب کرد تا بتوان رفتارهای اخلاقی خوب انجام داد و بدون آموزش‌های منظم و کلاسیک نمی‌توان به انجام رفتارهای اخلاقی و مثبت نایل شد.

دوم اینکه، برای اخلاقی زیستن، نیازی جبری به صرف زمان طولانی و شرایط خاص آموزشی و تعلیمی نیست. عناوین ضروری و مسائل لازم اخلاقی و رفتاری بشر، تحت عنوان رضا و سخط خدا و در قالب امر و نهی دینی به بشر الهام شده و توسط انبیا و سفیران پاک نهاد الهی به او ابلاغ گردیده است. این عناوین در کتاب خدا، با عبارتی چون: فجور و تقوا، رشد و غی و شکر و کفر معرفی شده است. در این صورت، علم اخلاق به معنی آموزش و یادآوری روش‌ها و دستورالعمل‌هایی است، که برای عمل کردن، به فراگیری و تعلیم آنها نیازمندیم.

بدون تردید، قرآن کریم خصال اخلاقی و عناصر حیات اخلاقی را منبعث از فطرت درونی می‌داند و بدینسان قوانین اخلاقی از آغاز، در نفس انسان نقش بسته و به او الهام شده است. این فرمایش قرآن است که می‌فرماید:

۱. بقره/۲۸۲. نیز ر. که انفال/۲۹ و اعراف/۲۰۱.

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۱

«سوگند به نفس و آنچه که او را شکل داد، سپس فجور و تقوا را به آن الهام کرد».

اگر در دین اجبار و اکراه نیست، به این دلیل است که حجت بر همگان تمام و راه رشد و غیّ بیان شده است.^۲ قرآن آنگاه که علت گمراهی فاسدان را ذکر می‌کند، مخالفتشان را از روی علم و یقین قلمداد می‌کند:

﴿وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾^۳

«آنها از روی ستم و برتری جویی انکار کردند، در حالی که نفسشان به آن یقین داشت.

ببین فرجام فاسدان چگونه است؟»

در خود آگاهی انسان و آشنا بودن او به صفات و خصال اخلاقی، چنین می‌خوانیم:

﴿قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) لِرَجُلٍ إِنَّكَ قَدْ جُعِلْتَ طَيِّبَ نَفْسِكَ وَبَيْنَ لَكَ الدَّاءُ وَ عُرِفَتْ آيَةُ الصَّحَّةِ وَ دُلَّتْ عَلَى الدَّوَاءِ فَانْظُرْ كَيْفَ قِيَامُكَ عَلَى نَفْسِكَ﴾.^۴

«امام صادق (عليه السلام) به مردی فرمود: تو را طیب خودت کرده‌اند و درد را هم برای

گفته‌اند و نشانه سلامتی را نیز به تو یاد داده‌اند، به دارو هم تو را راهنمایی کرده‌اند. اکنون

بنگر تا چگونه در باره خودت رفتار می‌کنی».

علامه مجلسی در شرح این حدیث می‌گوید:

«درد همان اخلاق زشت و گناهان کشنده است و نشانه سلامتی همان نشانه‌هایی است

که خدا و رسول و ائمه اطهار (علیهم السلام) فرموده‌اند».^۵

این فرمایشات، مخالف ایده‌های برخی از حکما و به ویژه سقراط است که می‌گفت:

«مردمان از روی علم و عمد، دنبال شر نمی‌روند و اگر خیر و نیکی را تشخیص دهند، البته

آن را اختیار می‌کنند. پس باید در تشخیص خیر کوشید؛ مثلاً باید دید شجاعت چیست،

۱. شمس / ۷ و ۸

۲. ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ (بقره / ۲۵۶).

۳. نمل / ۱۴.

۴. کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۴.

۵. کلینی، محمد بن یعقوب، / اصول کافی، ترجمه سید هاشم رسولی، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، بی تا، ج ۴، ص ۱۹۲.

عدالت کدام است، پرهیزکاری یعنی چه و راه تشخیص این امور آن است که آنها را به درستی تعریف کنیم».^۱

این سخن سقراط، که پس از صدها قرن هنوز هم طرفداران و مدافعانی دارد، درست نیست. زیرا بر خلاف آن، هم ممکن است مردمان از روی علم و عمد دنبال شر بروند، هم خیر و نیکی به آنها داده شده و تشخیص می‌دهند ولی اختیار نمی‌کنند و سر باز می‌زنند، هم در فطرت بشر، شجاعت، عدالت، پرهیزکاری و خیلی امور اخلاقی دیگر تعریف شده، او دریافت لازم از همه این‌ها را دارد، گر چه ممکن است نتواند آنرا به لفظ در آورد. با اعطای فطرت مذکور در قرآن، که خدای همه انسان‌ها را بر آن مفتور ساخته و به این دنیای ناسوت آورده، هر کسی رضا و سخط خدا را به معرفی و الهام خالق هستی می‌داند و با این فطرت، که دارای جلوه‌هایی با گستره بسیار وسیع است، خوبی‌ها و بدی‌ها را می‌شناسد. اگر پرده‌ها و آلودگی‌های فطرت پوش را به کناری زند و به تذکر و یادآوری آن نعمت منسی (یذکروهم منسی نعمته)^۲. که به تذکر انبیا صورت می‌پذیرد. وقتی نهد، با آن شناسایی و دریافت از جانب خدا و با این یادآوری از جانب انبیا، راه خود را به خوبی خواهد پیمود.

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم

بنا براین، اگر کسی گمراه شود عذری ندارد، زیرا علم به او داده شده و از روی آگاهی به تباهی افتاده است.

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾^۳

«آیا ندیدی آنکه هوای نفسش را خدای خود گرفت و خداوند او را از روی علم و آگاهی

(که به او داده بود)، گمراه ساخت».

بدین جهت، حجت بر همگان تمام است. وظیفه بشر در رابطه با مسائل رفتاری و اخلاق، آموزش و به یاد آوردن همان‌هاست که بر آن سرشته شده و فراگیری رضا و سخط خدا و عمل به آنها است و بس.

اخلاقیات ریشه در فطرت آدمیان دارد و راه شکر و کفر به انسان عرضه شده، تا خود کدام را بر گزیند. در این صورت، بیش از آنکه تفسیر فنی و تخصصی رابطه علم با اخلاق، مورد نظر باشد، حالت یادآوری، تذکار و عملگرایی آن مد نظر می‌باشد. با این وضعیت، رابطه علم با رفتار و اخلاق، یک رابطه علی و معلولی نخواهد بود، بلکه رابطه آنها از مقوله ارتباط لفظ و معنا، یا تئوری و عمل خواهد بود. که هیچ لفظی بدون معنی و هیچ تئوری

۱. فروغی، محمد علی، سیر حکمت در اروپا، چاپ دوم، تهران، انتشارات زوار، سال ۱۳۴۴ ش. ج ۱، ص ۱۶.

۲. سید رضی، پیشین، خطبه ۱.

۳. جاثیه / ۳۳.

بدون عمل بهایی ندارد. معنا باید با همان لفظی بیان شود که برای آن وضع شده، عمل هم باید به همان صورتی واقع شود که تئوری آن از قبل عرضه گشته است. اگر به الفاظ شرعی و امر و نهی الهی عمل شود، آن علم ظهور می‌یابد و عنوان علمیت آن محقق می‌شود و آلا فلا.

بر این اساس، در منطق کتاب و سنت، عالم راستین کسی است که آنچه را آموخته و یا می‌داند، به منصه عمل رساند. آنچه به اخلاق ارزش می‌بخشد جنبه عملی و عینی آن است، نه حیثیت علمی و نظری آن. ممکن است فردی در عمل دارای فضایل فراوانی باشد، بی‌آنکه بتواند از نظر علمی برای فضائل و کرامات تعریفی علمی و منطقی ارائه دهد. برعکس، امکان دارد کسی اصطلاحات علمی را خوب بداند، ولی از فضیلت و نورانیت بی‌بهره باشد. عالم بی عمل و غیر پای‌بند به اخلاق، جاهل شمرده شده، اگر چه بر همه نظرات و معلومات احاطه داشته باشد. امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

«رَبِّ عَالَمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ»^۱

«چه بسا عالمی که جهلش او را هلاک می‌کند و علم و دانشش به حال او سودی نمی‌دهد».

لذا جاهل کسی نیست که فاقد هر گونه علمی باشد، بلکه هر کسی به علم خود عمل نکند و خود را مقید به رعایت اخلاق نداند، او جاهل محسوب می‌شود، هر چند علامه دهر باشد. در نتیجه، جاهل به دو معنی به کار می‌رود: یکی به معنای کسی که فاقد هر گونه علمی باشد، و معنای دیگر آنکه، به علم خود عمل نکند.

۲.۵. رابطه ایمان با رفتار و عمل صالح

قبل از پرداختن به رابطه ایمان و اخلاق، واکاوی و بحث از واژه ایمان ضروری می‌نماید. ایمان که از ریشه امن مشتق شده و ضد خوف^۲ است، در اصل به معنی امن، سکون و آرامش و برطرف شدن خوف و وحشت و

۱. سید رضی، پیشین، حکمت ۴۸۷.

۲. //عین ذیل امن.

اضطراب می‌باشد. بنابراین، کسی که ایمان دارد، او خودش و یا دیگری را در امن و آرامش قرار می‌دهد. ایمان به چیزی به معنی حصول سکون و آرامش نسبت به آن است.^۱ کسی که ایمان دارد، مؤمن خوانده می‌شود. پس مؤمن آنست که بحق ایمان داشته باشد و با آن، قلبش مطمئن و آرام و بی اضطراب باشد.

ایمان، به معنی تصدیق است و ضد آن کفر، به معنای تکذیب است.^۲ مجمع البحرین، ایمان را به معنی تصدیق می‌داند و می‌گوید: ایمان در شرع عبارت است از: تصدیق به وجود خدا و صفات او، به رسولانش، به کتبش و تصدیق به روز بعث، قبر، صراط، میزان، بهشت و جهنم، ملائک و...^۳

در حدیثی از علی (علیه السلام) در مورد پایین‌ترین درجه مؤمن بودن چنین می‌خوانیم:

«أَدْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا أَنْ يَعْرِفَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَفْسَهُ فَيَقِرَّ لَهُ بِالطَّاعَةِ وَيَعْرِفَهُ نَبِيَّهُ (ص) فَيَقِرَّ لَهُ بِالطَّاعَةِ وَيَعْرِفَهُ إِمَامَهُ وَحُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ وَشَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ فَيَقِرَّ لَهُ بِالطَّاعَةِ».^۴

«کمترین درجه‌ای که به آن مؤمن شناخته می‌شود این است که وقتی خدا خودش را، پیامبرش را و امام و حجتش را در زمین به او بشناساند، او اطاعت و پیروی از خدا و پیامبر و امام را، به دیده اقرار و قبول بپذیرد».

مجمع البحرین، ایمان را به دو صورت دانسته و می‌گوید:

«ایمان به دو شکل است: ایمان به خدا و ایمان برای خدا. ایمان به خدا، تصدیق به وجود او و صفات کبریایی‌اش می‌باشد و ایمان برای او، خضوع و قبول از او و پیروی از اوامر و نواهی اوست».^۵

برخی از دانشمندان و لغت‌شناسان، مثل نویسنده فاضل و اندیشمند قاموس قرآن، ایمان به معنی عقیده و تصدیق را صحیح نمی‌داند و برای درستی نظر خود می‌گوید:

۱. أن الأصل الواحد في هذه المادة: هو الأمن و السكون و رفع الخوف و الوحشة و الاضطراب. (التحقيق، ذیل امن).

۲. لسان العرب، ذیل کلمه.

۳. ر. ک: مجمع البحرین، ذیل ایمان.

۴. کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۷.

۵. و الإیمان یرد علی صیغتين الإیمان بالله، و الإیمان لله. فالإیمان بالله هو التصديق بإثباته علی النعت الذي يليق بكبريائه. و الإیمان لله هو الخضوع و القبول عنه و الاتباع لما يأمر و الانتهاء لما ينهى. (مجمع البحرین، پیشین).

«اگر گویند: چرا بر خلاف اهل تفسیر، ایمان را تسلیم معنی می‌کنید، با آنکه طبرسی رحمه الله فرموده، ازهری می‌گوید: علما اتفاق دارند بر اینکه ایمان بمعنی تصدیق است، *المیزان* آنرا استقرار اعتقاد در قلب معنی کرده و راغب تصدیق توأم با اطمینان خاطر گفته است گوئیم: قرآن مجید ایمان بمعنی اعتقاد را تأیید نمیکند. بلکه بهترین معنای آن همان تسلیم است؛ زیرا می‌بینیم آنان را که اعتقاد دارند ولی تسلیم عقیده خویش نیستند کافر می‌شمارد».^۱

سپس به ذکر نمونه‌هایی از قرآن می‌پردازد، مانند: فرعون و قومش، شیطان و بسیاری از اهل کتاب، که اینها به خدا عقیده داشتند، حتی یقین هم داشتند، ولی چون تسلیم نبودند، از دایره ایمان خارج و کافر قلمداد شده‌اند. آنگاه نتیجه می‌گیرد که، ایمان به معنی اعتقاد و تصدیق نیست و گر نه می‌بایست این اشخاص مؤمن باشند بلکه ایمان بمعنی تسلیم است. مؤمن کسی است که بحق تسلیم باشد و آن قهراً با عمل توأم است و بدون آن مصداق ندارد. در ادامه چنین می‌گوید:

«خلاصه سخن آنکه: ایمان پس از اعتقاد است، شخص اگر پس از اعتقاد به عقیده‌اش تسلیم شد مؤمن است و اگر نه منافق یا کافر می‌باشد، از طرف دیگر هر قدر اعتقاد قوی باشد تسلیم محکم خواهد بود، شدت و ضعف ایمان و دارای مراتب بودنش، از این روشن میشود».^۲

اما به نظر می‌رسد ایمان یک حالت قلبی و درونی است (الْإِيْمَانُ ثَابِتٌ فِي الْقَلْبِ)^۳ که سبب تصدیق و تسلیم می‌گردد؛ حاصل این تسلیم و تصدیق، آرامش و طمأنینه است. اینکه ظرف ایمان قلب است شکی نیست، منتها ایمان در قلب مراحل دارد، یک مرحله آن اقرار و تصدیق است که در این مرحله، عقیده حاصل می‌شود و حقیقت مورد نظر با قلب گره می‌خورد و تصدیق و اعتقاد شکل می‌گیرد. به ویژه که عقیده و اعتقاد، از ریشه

۱. قاموس قرآن، ذیل ایمان.

۲. همان.

۳. مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۷۵، ص ۱۸۵.

عقد، به معنی پیوند و گره آمده است.^۱ در مرحله دیگر، که شدیدتر از مرحله نخست است، تسلیم بوجود می‌آید یعنی: آن اقرار اولیه که به صورت عقیده و تصدیق بود، در این مرحله به حالت تسلیم می‌رسد و به عمل در می‌آید. لذا، می‌توان هر دو مقوله تصدیق و تسلیم را ایمان دانست، ولی در دو حالت^۲. زیرا مشاهده می‌شود که در متون دینی، حتی ایمان، هم به معنی اقرار و تصدیق به کار رفته و هم به معنی عمل و تسلیم^۳. در حدیثی از علی (علیه السلام) تسلیم همان تصدیق دانسته شده، چنانکه می‌خوانیم:

«وَالْتَّسْلِيمُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَ الْيَقِينُ هُوَ الْإِدَاءُ وَ الْإِدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ»^۴

«تسلیم همان تصدیق، تصدیق همان یقین، یقین همان ادا کردن و ادا کردن عمل است».

در حدیث معروفی که از امامان (علیه السلام) نقل شده، مراحل ایمان را چنین ترسیم کرده‌اند:

«الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ»^۵

«ایمان، معرفت به قلب و اقرار به زبان و عمل به جوارح است».

البته، بدیهی است که اگر ایمان راستین و راسخ باشد، الزاماً عمل به دنبال خواهد داشت، اما ممکن است ایمان در مرحله تصدیق و اقرار زبانی، متوقف بماند و موجب عمل و رفتار نشود. همانگونه که نویسنده دانشمند کتاب قاموس قرآن نمونه‌های آنرا ذکر کرده‌اند، مانند: فرعون یا شیطان که اعتقاد به خدا داشتند، ولی تسلیم نبودند و در نتیجه ایمان نداشتند و کافر شدند.

در باره ایمان و حقیقت آن از دیر باز تا کنون نظرات و دیدگاه‌های دامنه‌داری بین اندیشمندان مکاتب گوناگون مطرح شده است. در کتاب و سنت، در چگونگی و ماهیت ایمان سخنی نرفته، بلکه مانند بسیاری از مقوله‌های دیگر، اصل آن پذیرفته شده و بیشتر به ویژگی‌ها، نتایج و آثار آن پرداخته شده است.

۱. الْعَقْدُ: الْجَمْعُ بَيْنَ أَطْرَافِ الشَّيْءِ، وَ يَسْتَعْمَلُ ذَلِكَ فِي الْأَجْسَامِ الصَّلْبَةِ كَعَقْدِ الْحَبْلِ وَ عَقْدِ الْبِنَاءِ، ثُمَّ يَسْتَعَارُ ذَلِكَ لِلْمَعَانِي نَحْوُ: عَقْدِ الْبَيْعِ، وَ الْعَهْدِ، وَ غَيْرِهِمَا، فَيَقَالُ: عَاقَدْتُهُ، وَ عَقَدْتُ، وَ تَعَاقَدْنَا، وَ عَقَدْتُ يَمِينَهُ. قَالَ تَعَالَى: عَاقَدْتُ أَيْمَانَكُمْ. وَ قُرِئَ: عَقَدْتُ أَيْمَانَكُمْ، وَ قَالَ: بِمَا عَقَدْتُمُ الْإِيمَانَ [المائدة/ ۸۹]، وَ قُرِئَ: بِمَا عَقَدْتُمُ الْإِيمَانَ (المفردات في غريب القرآن)

۲. در مورد معنای ایمان می‌توانید مراجعه کنید به کتاب عقلائیات/ایمان، نوشته هادی صادقی، چاپ اول، کتاب طه، سال ۱۳۸۶ ش، فصل شش.

۳. حتی در روایات، اسلام هم به نوعی به معنی ایمان معرفی شده، منتها در مرحله اقرار و نه عمل. چنانکه می‌خوانیم: الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ وَ عَمَلٌ وَ الْإِسْلَامُ إِقْرَارٌ بِلَا عَمَلٍ (کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۲۴).

۴. مجلسی، پیشین، ج ۶۵، ۳۰۹

۵. سید رضی، پیشین، ص ۵۰۸.

ایمان بارقه‌ای ملکوتی، نوعی باور و خودآگاهی در برابر فطرت الهی و پاسخ به ندای وجدان است. به عبارتی دیگر، ایمان نوعی احساس وجدانی و باور داشتن و یافتن است و سبب حیات و نشاط توأم با سکون و آرامش برای قلب می‌باشد و روح را تجلیگاه تابش فروغ تابناک خود می‌سازد. برخی از ویژگی‌های آن از این قرار است:

۱. ایمان که تصدیق و اقرار قلبی است، نوعی حالت و صفت نفسانی نسبت به یک امر می‌باشد و درجات گوناگون دارد که قابل نقصان و کاهش است.^۱

۲. هرچه ایمان راسخ‌تر و قوی‌تر باشد، تأثیر آن بر عمل و رفتار مثبت انسان شدیدتر خواهد بود.

۳. ایمان بر دو نوع است: مستقر و مستودع. ایمان مستقر ایمانی است که تا روز قیامت ثابت و ماندگار است و ایمان مستودع ایمانی است که عاریه‌ای و ناپایدار می‌باشد.^۲

۴. رابطه ایمان و عمل صالح دو سویه است و این دو در هم اثر متقابل دارند.^۳

بسیاری را عقیده بر این است که منشأ ایمان علم است و کسی که علم دارد، گرد گناه و خلاف‌های اخلاقی نمی‌رود. لذا این دسته معتقدند، همه رفتارهای ناپسند بشر از جهل او سرچشمه می‌گیرد، اگر دانش و آگاهی مردم ترقی کند و به عواقب شوم بدی‌ها پی برند، آنها را مرتکب نمی‌شوند. قبلاً اشاره شد که سقراط چنین ایده‌ای داشت و رفع همه مشکلات رفتاری را با گسترش علم و معرفت امکان‌پذیر می‌دانست. حال باید بدانیم این سخن به چه اندازه درست است؟ گستره علم و ایمان تا کجاست و این دو مقوله چه ارتباطی با هم دارند؟ برای تبیین این مسئله باید به چند مطلب اشاره کنیم.

الف) ایمان امری قلبی و در عین حال اختیاری است و با علم و دانش که ممکن است به شکل غیر اختیاری برای بشر حاصل شود متفاوت است. حتی ممکن است کسی به حقیقتی عالم باشد، ولی در همان حال به آن کفر ورزد و ایمان نداشته باشد. چنانکه قرآن می‌فرماید: فرعون و پیروان او با آنکه در دل علم و یقین به حقانیت

۱. ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾. انفال/۲.

۲. عن أبي بصير عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: قلت «هُوَ الَّذِي أَتَشَاكُم مِّنْ نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ» قال: ما يقول أهل بلدك الذي أنت فيه قال: قلت يقولون مستقر في الرحم و مستودع في الصلب فقال: كذبوا المستقر ما استقر الإيمان في قلبه فلا ينزع منه أبداً، و المستودع الذي يستودع الإيمان زماناً ثم يسلبه (عياشي، محمد بن مسعود، تفسير العياشي، تحقيق: سيد هاشم رسولی محلاتی، چاپخانه علمیه تهران، سال ۱۳۸۰ ه، ج ۱، ص ۳۷۱).

۳. فَإِلَإِيْمَانٍ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ وَ بِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيْمَانِ (سيد رضی، پیشین، ص ۲۱۹).

موسی داشتند، اما از روی ستم و برتری جویی انکار کردند و ایمان نیاوردند.^۱ پس ممکن است علم، امری را بپذیرد، اما قلب آنرا انکار کند.

ب) علم محصول تجربه، تفکر، تصور و استدلال است. بعبارتی دیگر، مجموعه‌ای از تجربه و تحقیق و برداشت و جمع بندی و دانستن است، که بازتاب واردات بیرونی می‌باشد. لیکن ایمان نوعی احساس عرفانی و وجدانی است که بارقه‌های آن درونی است و اگر تابنده باشد، همه زوایای تاریک روح و جان آدمی را درخشان خواهد نمود. لذا علم پدیده‌ای مغزی و ایمان پدیده‌ای مربوط به قلب است.

ج) از این نظر که ایمان نوعی احساس تکریم و تقدیس نسبت به موجودی برتر است، با نوعی خضوع و خشوع و وابستگی همراه است. در این احساس وابستگی درونی و عرفانی، متعلق ایمان هماره مطلوب و محبوب آدمی است. اما علم نوعی ارتباط ذهنی و فکری میان عالم و معلوم است که چنین احساسی را اقتضا ندارد، زیرا علم وسیله دریافت و کشف مجهولات است، هر چند که آنها نزد عالم مطلوب و محبوب نباشند.^۲

د) ایمان همیشه با آرامش و اطمینان همراه است^۳ و حال آنکه علم امکان دارد موجب نا امنی و اضطراب شود. تجربه‌های مکرر نشان داده هرچا ایمان و معنویت رشد نموده، جامعه در امنیت و آسایش به سر برده و حال آنکه علم و صنعت جز بر رنج‌ها و آلام بشر نیفزوده است.

ه) علم از این نظر که انسان را ملزم به عمل نمی‌کند، با ایمان فرق دارد. علم صرفاً نوعی دانستنی است و به تنهایی نمی‌تواند پشتوانه رفتار و اخلاق واقع شود. به قول ژان ژاک روسو: «مردم عالم هنرمند می‌شوند، اما آدم نمی‌شوند».^۴ بدین جهت، در سیستم اخلاقی اسلام، مخاطب‌های قرآن «الَّذِينَ آمَنُوا» هستند نه «الَّذِينَ عِلْمُوا» یعنی: آنها که باور دارند، نه آنها که می‌دانند و باور ندارند. از این روی می‌توان گفت که، اخلاق هیچ جایی حاصل‌خیزتر و شکوفاتر از ضمیر مؤمن نمی‌یابد و مفهوم الزام و تکلیف، که تکیه‌گاه هر نظام اخلاقی است، و مسئولیت، که ناشی از الزام اخلاقی است، پایگاهی استوارتر از ایمان قلبی ندارد.^۵

۱. ﴿وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَفْتَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عَلَوْا فَأَنْظَرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾ نمل/۱۴.

۲. مهدوی کنی، محمد رضا، پیشین، ص ۸۵.

۳. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ رعد/۲۸.

۴. فروغی، محمد علی، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۵.

۵. مجتبی، سید جلال الدین، علم/اخلاق/اسلامی، چاپ چهارم، انتشارات حکمت، ۱۳۷۷ ش، ج ۱، ص ۳.

ز) با وجود اینکه علم با ایمان همیشه همراهی نمی‌کند، اما اگر انسان قادر مختار، این دو را باهم همراه کند، می‌تواند از آنها بسان دو بال، برای پرواز به قلّه‌های عزّت و سعادت بهره‌برداری نماید. به همین لحاظ در قرآن کریم علم، در جنب ایمان قرار گرفته و از آن ستایش شده است.^۱ علی (علیه السلام) علم را موجب حیات و زندگی و ایمان را باعث نجات معرفی می‌فرماید (العلم حياة الإيمان نجات)^۲.

در اینجا خوب است وصف علم و ایمان را از بیان متفکر شهید مرتضی مطهری نقل کنیم که می‌گوید:

«علم به ما روشنایی و توانایی می‌بخشد و ایمان عشق و امید و گرمی؛ علم ابزار می‌سازد و ایمان مقصد؛ علم سرعت می‌دهد و ایمان جهت؛ علم توانستن است و ایمان خوب خواستن؛ علم می‌نمایاند که چه هست و ایمان الهام می‌بخشد که چه باید کرد؛ علم انقلاب برون است و ایمان انقلاب درون؛ علم جهان را جهان آدمی می‌کند و ایمان روان را روان آدمیت می‌سازد؛ علم وجود انسان را به صورت افقی گسترش می‌دهد و ایمان به شکل عمودی بالا می‌برد؛ علم طبیعت‌ساز است و ایمان انسان‌ساز. هم علم به انسان نیرو می‌دهد، هم ایمان؛ اما علم نیروی منفصل می‌دهد و ایمان نیروی متصل. علم زیبایی است و ایمان هم زیبایی است؛ علم زیبایی عقل است و ایمان زیبایی روح؛ علم زیبایی اندیشه است و ایمان زیبایی احساس. هم علم به انسان امنیت می‌بخشد و هم ایمان؛ علم امنیت برونی می‌دهد و ایمان امنیت درونی. علم در مقابل هجوم بیماری‌ها، سیل‌ها، زلزله‌ها، طوفان‌ها ایمنی می‌دهد و ایمان در مقابل اضطراب‌ها، تنهایی‌ها، احساس بی‌پناهی‌ها، پوچ انگاری‌ها. علم جهان را با انسان سازگار می‌کند و ایمان انسان را با خودش».^۳

ایمان به مانند درخت تنومندی که مستقر در قلب است و ریشه در آن دارد، شاخ و برگ و ثمرات آن، چنان در عمل و رفتار انسان ظاهر می‌شود و شگفتی می‌آفریند، که ملائک را به حیرت می‌افکند. نیز می‌توان گفت: ایمان چون خونی که از قلب سرچشمه می‌گیرد، در همه بخش‌ها و اعضای وجود آدمی به جریان می‌افتد و آنها

۱. ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...﴾ مجادله / ۱۱.

۲. آمدی، عبد الواحد، پیشین، ص ۶۲.

۳. شهید مطهری، مرتضی، انسان و ایمان، چاپ هشتم، انتشارات صدرا، سال ۱۳۷۱، ص ۲۳.

را شاداب نگاه می‌دارد. نتیجه این فرآیند، در شکل رفتار و اخلاق حسنه آشکار شده، زندگی را معنادار می‌نماید. لذا سر منشأ رفتارهای مثبت اخلاقی را باید در ایمان آدمیان جستجو کرد.

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْإِيمَانُ مَا اسْتَقَرَّ فِي الْقَلْبِ وَ أَفْضَى بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ صَدَقَهُ الْعَمَلُ بِالطَّاعَةِ لِلَّهِ وَ التَّسْلِيمِ لِأَمْرِهِ»^۱

«از امام کاظم (علیه السلام) شنیدم که فرمود: ایمان در قلب استقرار یافته و آنرا به سوی خدا می‌برد و عمل توأم با طاعت الهی و تسلیم امر خدا، تصدیق کننده آن است».

ایمان و اعتقاد به یک منبع غیبی که ناظر بر بندگان است، رفتار نیک آنها را می‌بیند و پاداش جاودانه می‌دهد نیز کردار ناپسندشان را شاهد است و بر آن غضب می‌کند، روح امید و تلاش را در آدمیان می‌دمد و آنها را به سمت خصال و کردار زیبا سوق می‌دهد. برخی را عقیده بر آن است که:

«زندگی بدون دین و ایمان ملال انگیز و مانند جسدی بی روح است»^۲.

کیست که این سخن را بشنود و از عمق جان، در خود جنبش و حرکت به سوی فضیلت‌ها احساس نکند، آن هنگام که امام صادق (علیه السلام) به اسحاق بن عمار می‌فرماید:

«خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَ إِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاظِرِينَ عَلَيْكَ»^۳.

«از خدا آنگونه بترس که انگار او را می‌بینی. اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند. پس اگر عقیده داری او تو را نمی‌بیند که کافر شده‌ای؛ اگر می‌دانی که تو را می‌بیند و گناه می‌کنی که در این صورت، خدا را ضعیف‌ترین بینندگان بر خود قرار داده‌ای».

نیروی ایمان، همزمان در دو جبهه تأثیر گذار می‌شود، یعنی هم اثر مثبت دارد و هم اثر منفی. تأثیر مثبت آن بر رفتار و صفات نیک اخلاقی است. جهت گیری آن در این جبهه، بذر نیکی‌ها را پرورش می‌دهد و گل‌های صداقت و پاکی را در وجود انسان شکوفا می‌کند؛ در این هنگام اخلاق حسنه بارور می‌شود. اثر منفی آن بر رفتار و کردار ناپسند است که در این بُعد، آفت‌ها و خارهای راه زندگی هدفمند را می‌سوزاند و اخلاق سیئه را ریشه‌کن می‌سازد.

۱. کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۲۶.

۲. ویل دورانت، *لذات فلسفه*، ترجمه عباس زریاب خوئی، چاپ چهارم، تهران، نشر اندیشه، ۱۳۵۷ ش، ص ۴۷۶.

۳. کلینی، پیشین، ص ۶۷.

ایمان پشتوانه بزرگ اخلاق است و چون سرچشمه الهی و آسمانی دارد، بنابراین، رفتار و روحیات اخلاقی را پاک و ملکوتی می‌کند. اگر ایمان حاصل شود، به میزان شدت و ضعفش، در رفتار و اخلاق اثر می‌گذارد و تعامل و تبادل دو سویه بین ایمان و اخلاق برقرار می‌گردد. لذا ایمان به عمل صالح می‌انجامد و عمل صالح سبب تقویت و رشد ایمان می‌شود. اثر دو سویه و تعامل گونه ایمان و عمل صالح، در بخشی از کلمات نورانی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اینگونه بیان شده است:

«فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ»^۱

«پس به وسیله ایمان به رفتارهای صالح و به وسیله صالحات به ایمان دلالت می‌شوند».

۲.۶. نفس، فرودگاه رفتارهای مثبت اخلاقی

برای آراستگی اخلاقی و تزکیه نفس، باید روح را مورد نظر قرار دارد. روح و نفس، جایگاه و فرودگاه رفتارهای مثبت اخلاقی است. رفتارهای مثبت اخلاقی روح را تحت تأثیر قرار داده، در آن تحول و ترقی ایجاد می‌نماید؛ آنگاه که روح رشد یافت و ترقی نمود، بلند و والا می‌گردد و رفتارهای مثبت فزون‌تری را شکل می‌دهد. این تعامل و تبادل، کمال و عزت مطلوب بشر را تأمین می‌کند.

تمامی رفتار و کردار انسان از روح و نفس او بر می‌خیزد و آنگاه که به منصفه بروز و ظهور می‌رسد، آثار و نتایج آن مستقیماً بر روح اثر می‌گذارد و سبب ترقی یا تنزل آن می‌گردد. بدین سبب خدای متعال سفارش فرموده که اهل ایمان نفس خویش را مراقبت و کنترل کنند، تا گرفتار آتش نشوند؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾^۲

«ای ایمان آورندگان! نفس خودتان و اهلتان را، از آتشی که هیزمش مردم و سنگ‌ها هستند نگه دارید».

۱ سید رضی، پیشین، خطبه ۱۵۶.

۲. تحریم/۶.

بنابراین، نفس محل فراز و فرود اعمال و فرودگاه رفتارها و جایگاه تزکیه نفس می‌باشد. رفتارهای نیکو و خلق و خوی پسندیده آنرا فربه ساخته، ترقی می‌دهد و اعمال منفی و گناه، بر آن تأثیر سوء می‌گذارد و موجب سقوط و ذلت آن می‌شود.

روح یا نفس، که گاهی با قلب به یک معنی آمده است، حقیقت انسان است. در کتاب و سنت به نفس توجه ویژه شده، تا جایی که در قرآن به آن سوگند یاد شده^۱ و توصیه‌های فراوانی در مورد آن به عمل آمده و از بندگان خواسته شده که در نفس خویش به دیده بصیرت بنگرند.

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾^۲

«در نفس خودتان، آیا بچشم بصیرت نمی‌نگرید؟»

احادیث معرفت نفس و اصرار بر شناخت آن، که به وفور در لابلای متون روایی نقل شده، دلیل واضح دیگری بر نقش و جایگاه حساس این پدیده شگفت و بی بدیل الهی و این شاهکار بزرگ خلقت می‌باشد.

واژه نفس در قرآن کاربردهای فراوانی دارد. این واژه ۱۰۸ بار به صورت مفرد و ۱۲۹ بار به شکل جمع، جمعاً ۲۳۷ بار استعمال شده است. این کثرت کاربرد، حاکی از اهمیت و نقش سرنوشت ساز آن، در حیات انسان‌ها می‌باشد. بعضی کاربردهای نفس در قرآن چنین است:

در یک آیه‌ای، نفس وسیله معامله و بیع و شراء با خدا است.^۳ در آیه‌های دیگر، یافتن نتیجه عمل به نفس اختصاص داده شده^۴، رفتار زشت، ظلم به نفس شمرده شده^۵، وسوسه کار نفس دانسته شده^۶، بدی‌ها به نفس نسبت داده شده^۷، هر کس مالک نفس خودش است^۸، به اندازه توان نفس به آن تکلیف بار شده^۹، هیچ نفسی

۱. ﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ شمس/۷.

۲. ذاریات/۲۱.

۳. ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ (بقره/۲۰۷).

۴. ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ﴾ (عمران/۳۰).

۵. ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ﴾ (نسا/۱۱۰).

۶. ﴿وَلَعَلَّكُمْ مَا تُوَسَّوْسُ بِهِ نَفْسُهُ﴾ (ق/۱۶).

۷. ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾ (نسا/۷۹).

۸. ﴿لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي﴾ (مائده/۲۵).

۹. ﴿وَلَا تُكَلِّفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (مومنون/۶۲).

جای نفسی دیگر کیفر داده نمی‌شود^۱، قتل نفس زشت است^۲، خودِ ملامت‌گری در نفس است^۳، نفس آنچه را پیش و پس فرستاده می‌داند^۴، هر نفسی مرگ را می‌چشد^۵، هر نفسی رهین کسب خویش است^۶.

علاوه بر این، در روایات، فرمایشات گهرباری تحت عنوان «محاسبه نفس» وارد شده و حتی با همین عنوان به وسیله عالمان دینی کتاب‌هایی نوشته شده، که باز هم، نشان از نقش بی بدیل روح و نفس، در جهت گیری زندگی و اخلاق انسان دارد. معصومین (علیهم السلام) اغلب، با عبارت‌هایی مانند: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ» و همچنین «لَيْسَ مِنْ مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ» و غیره بر این معنی تأکید فرموده‌اند، که چند نمونه می‌آوریم.

«حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ زُنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا وَ تَجْهَرُوا لِلْعَرْضِ الْأَكْبَرِ»^۷.

نفس خود را محاسبه کنید قبل از اینکه به حساب شما برسند.

«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي (عليه السلام) قَالَ: لَيْسَ مِنْ مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَزَادَ اللَّهَ وَ إِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَعَفَرَ اللَّهَ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ»^۸.

«امام کاظم (علیه السلام) فرمود: از ما نیست کسی که هر روز به حساب نفسش رسیدگی نمی‌کند. پس اگر عمل نیکی انجام داده، از خدا ازدیاد آن را طلب نماید و اگر کار بد انجام داده، طلب استغفار و توبه نماید».

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يُحَاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدَّ مِنْ مُحَاسَبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكُهُ وَ السَّيِّدِ عَبْدُهُ»^۹.

۱. «لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا» (بقره/۴۸).

۲. «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ» (مائده/۳۲).

۳. «أَنْ تَقُولَ نَفْسِي يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ» (سجده/۵۶).

۴. «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَمَتْ وَ أَخَّرَتْ» (انفطار/۵).

۵. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (عنکبوت/۵۷).

۶. «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (مدثر/۳۸).

۷. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ج ۱۶، ص ۹۹.

۸. کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۵۳.

۹. شیخ حر عاملی، پیشین، ص ۹۹.

«رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: بنده مؤمن نیست مگر اینکه نفسش را محاسبه

کند، خیلی شدیدتر از محاسبه شریکه شریکش را و مولا، بنده اش را».

اغلب مردم توجهشان به جسمشان است و از گوهر گرانبها و اصلی وجودشان، که روحشان می باشد، غافلند.

امیر بیان علی (علیه السلام) در شرافت نفس، چه زیبا فرموده است:

«إِنَّ النَّفْسَ لَجَوْهَرَةٌ ثَمِينَةٌ مِّنْ صَانِهَا رَفَعَهَا وَمِنْ ابْتِذَالِهَا وَضَعَهَا»^۱.

«به راستی نفس گوهر گرانبهائی است. هر کس صیانتش کند، آنرا بالا می برد و آنکه

مبتذلش گرداند، آنرا پست می سازد».

حال آنکه، جسم کالبد روح بوده و ابزاری، یا لباسی برای آن می باشد. جسم انسان، نشانگر جنبه حیوانی و

روح او، حاکی از جهات ملکوتی و متعالی اوست. شخصیت واقعی انسان به روح او، و نه به جسم اوست. باید

خیلی بیشتر از اینکه به فکر جسم باشیم، روح را رسیدگی نماییم، که بزرگی روح، آدمی را بالا می برد. در کلام

تابناک امام صادق (علیه السلام) بدن صندوق و ظرف روح شمرده شده و چنین آمده است:

«مَثَلُ رُوحِ الْمُؤْمِنِ وَ بَدَنِهِ كَجَوْهَرَةٍ فِي صُنْدُوقٍ إِذَا أُخْرِجَتِ الْجَوْهَرَةُ مِنْهُ طُرِحَ الصُّنْدُوقُ وَ

لَمْ يُعْبَأْ بِهِ وَ قَالَ إِنَّ الْأَرْوَاحَ لَا تُمَازِجُ الْبَدَنَ وَ لَا تُؤَاكِلُهُ وَ إِنَّمَا هِيَ كِلَلٌ لِلْبَدَنِ مُحِيطَةٌ بِهِ»^۲.

«مثل روح مؤمن و بدن او مانند گوهر در صندوق است. هنگامی که گوهر از صندوق خارج

شد، صندوق رها می شود و به آن اهمیت داده نمی شود. و فرمود: روح ها با بدن ممزوج

نمی شوند و به آن اتکال ندارند، همانا روح بدن را در بر گرفته و به آن احاطه دارد».

هرچه روح بزرگتر باشد، شرایط برای تعالی مهیاتر خواهد بود. اگر رشد و فربهی جسم، آدمی را سنگین

می کند و موجب کندی حرکتش می شود، فربهی و بزرگی روح او را سبک ساخته، قدرت پرواز می دهد و سبب

تندی سرعتش می گردد. اگر عامل سلامت و بقای جسم غذاهای مادی و نان و آب است، رمز بهداشت و حیات

روح در اعمال صالحانه و تزکیه خالصانه نفس می باشد. آنها که به درجات عالی عزت و انسانیت پر کشیده اند

همان هایی بوده اند که در عمل و رفتار، بزرگترین شگفتی ها را آفریده اند. رفتارهای خداپسندانه و خصال نیک

عدالت مندانه و پایبندی به فرامین اخلاق مدارانه دینی، نفس را نفیس می کند و روح را که نفخه الهی است، بالا

۱ . آمدی، عبد الواحد، پیشین، ص ۲۳۱.

۲ . مجلسی، پیشین، ج ۵۸، ص ۴۰.

می‌برد. باید کوشید تا هرچه بیشتر خود را به آداب و اخلاق نیکو مؤدب ساخت؛ زیرا به هر که هرچه دادند، در پرتو تأدب به آداب معنوی و تخلّق به اخلاق الهی دادند.

وجود تابناک نبوی، که به درجه «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْإِنْسَانَ»^۱ نائل آمد و تا بلندای بام «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»^۲ پر کشید و مدال «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۳ بر سینه آویخت، این همه، از آن بود که آن وجود شریف در عمل و رفتار، به اخلاق نیکو آراسته بود و خدایش به خلعت «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۴ کرامت و عزّت بخشید؛ آنگاه او را اُسوة نیکوی خلقت ساخت و فرمود:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۵

«به تحقیق که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای شما اُسوة حسنه بود».

از این روی، باید نفس را آماده ساخت و آنرا با تهذیب رفتار و اعمال صالحه تقویت نمود. هیچ چیز مانند واجبات و عبادات شرعی، باعث روشنی و بالندگی روح و نفس نیست^۶. نتیجه رفتارهای مثبت اخلاقی و تهذیب نفس این می‌شود که، آدمی خودش می‌شود و قدرت پیدا می‌کند، تا از این قفس تنگ و محدود دنیا خارج گردد و فرصت عروج بیابد. شائبه‌ها و تعلقات فریبنده دنیای خاکی چنان آدمی را به خود مشغول نموده، که چون زنجیرهایی که بر گردن شیر بسته باشند، روح قدرتمند او را اسیر خود ساخته و از دریافت حقیقت زندگی باز داشته. راه‌هایی و نجات، بریدن این علّقه‌های سرگرم‌کننده و خواهش‌های بی اعتبار نفسانی است. اگر نفس از این تن آزاد گردد، قدرت می‌یابد و می‌تواند با بال و پر ایمان و اخلاق حسنه، از این تنگنای مخوف عالم خاک بیرون بیاید و در فضای نامتناهی و پاک به پرواز در آید.

۱. مجلسی، پیشین، ج ۱۶، ص ۴۰۵.

۲. نجم/۹.

۳. انبیا/۱۰۷.

۴. قلم/۴.

۵. احزاب/۲۱.

۶. و فی الحدیث القدسی، لا یزال العبد یتقرب إلی بالنوافل و العبادات حتی أحبه فإذا أحبته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یرى به و یده الذی یمس بها و رجله الذی یمشی بها (ابن ابی جمهور احسائی، محمد بن علی، عوالی‌الآلّی، چاپ اول، قم، انتشارات سید الشهداء، سال ۱۴۰۵ ه، ج ۴، ص ۱۰۳).

آری! باید تولدی دوباره یافت، اما این بار از رحم بدن و تعلقات هواهای نفس. باید روح را از چاه وابستگی - های خانمان سوز بی بند و باری ها رها و به وادی پاکی ها و قداست های اخلاق وارد ساخت، تا ملکوت آسمان ها دست یافتنی شود. چنانکه رسول اخلاق و رحمت (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«موتوا قبل أن تموتوا»^۱.

«بمیرید، پیش از آنکه بمیرید».

این مردن قبل از مرگ، یعنی قطع وابستگی ها و تعلقات موهوم و فریبنده دنیوی و عدم دلبستگی به زخارف مادی و شهوانی، که به نوعی، مرگ اختیاری و خلع بدن محسوب می شود. این مردن که به اراده انسان اتفاق می افتد، مثل مرگ اضطراری که به وسیله ملک الموت انجام می شود، باعث کنار رفتن پرده ها و آشکار شدن حقایق برای روح شده، آنرا تیزبین می سازد. همانگونه که وقتی با مرگ اضطراری روح از تن جدا شد، آزاد می گردد و قدرت می یابد، تا بدون محدودیت و بدون نیاز به هیچ وسیله ای امورش را انجام دهد، آن هنگام هم که انسان با مرگ اختیاری، خود را از دنیا و وابستگی های آن می رهند، توان دریدن مرزهای محدود عالم ماده را پیدا می کند و بر دایره نفوذش افزوده می گردد. چنانکه قرآن می فرماید:

﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۲

«به راستی تو از این غافل بودی پس ما پرده را از (پیش چشم) تو کنار زدیم و امروز

چشمت تیزنگر است».

بی دلیل نیست که اصلاح نفس و تهذیب آن از شوائب و رذائل اخلاقی، مورد تأکید اکید کتاب و سنت واقع شده و دستور جدی، مبنی بر مبارزه با نفس صادر گشته، تا جایی که جهاد با آن، بهترین جهاد و بلکه جهاد اکبر به شمار آمده است.^۳

۱. مجلسی، پیشین، ج ۶۹، ص ۵۷.

۲. ق / ۲۲.

۳. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): أَنَّ النَّبِيَّ (صلی الله علیه و آله) بَعَثَ بِسَرِيَّةٍ فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرَحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ (کلینی، پیشین، ص ۵، ج ۱۲).

چه زیانبار است که آدمی از جلالت و جایگاه والای نفسِ گران‌بهای خویش غافل شود و آن را به ثمنِ بخشی تمایلات و تعاملاتِ بی‌ارزش و فانی شدنی مبادله نماید. اینجاست که هشدار بزرگ رهبر عدالت و انسانیت و اخلاق، علی (علیه السلام) آدمیان را از خوابِ غفلتِ خویش بیدار می‌کند. که فرمود:

«وَقَالَ (عليه السلام): أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا إِنَّهُ لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا»^۱.

«آیا آزاد مردی یافت می‌شود، که این لقمهٔ ته مانده را برای اهلش رها کند؟! بدرستی که برای نفس شما بهایی جز بهشت نیست؛ پس آن را جز به بهشت نفروشید».

۲.۷. معرفت نفس و اثر آن در رفتار

معلوم شد که حقیقت وجود انسان روح و نفس اوست و جسم مانند صندوقی است، که گوهر نفس را در خود جای داده و نفس، گرچه در این دنیا به بدن تعلق یافته، اما بر آن محیط است. احاطهٔ روح بر بدن، مانند احاطهٔ نور است بر لامپ؛ گرچه نور درون لامپ می‌باشد، ولی بر لامپ مستولی است و لامپ مُحاط آن است. لذا این روح است که جسم را اداره می‌کند و اعضای جسم، به عنوان اجزا و وسایلی هستند که روح با آنها امور خود را تمشیت می‌دهد. قرآن سبک بودن ترازوی اعمال را در قیامت نتیجهٔ زیان زدن به نفس می‌داند، که این مطلب نشان دهندهٔ اصلی بودن مسئولیت روح می‌باشد. آنجا که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ﴾^۲

«و هر که ترازوهایش (از کردار نیکو) سبک باشد، پس آنان کسانی‌اند که بخودشان زیان رسانده‌اند و همیشه در دوزخ خواهند بود».

۱. سید رضی، پیشین، ص ۵۵۶.

۲. مؤمنون/۱۰۳.

بنابراین، همهٔ افعال و رفتار ما، اعم از رفتارهای داخلی و رفتارهای خارجی، در واقع فعل نفس ما است، که به وسیلهٔ اعضا و جوارح جسمانی پدید می‌آید. بدین جهت، افعال به نفس نسبت داده می‌شوند. به افکار و نیت‌های درونی، که در قرآن شاکله^۱ نامیده شده، افعال اشرف نفس و به رفتارهای خارجی و بیرونی افعال اخس^۲ نفس می‌گوییم. معرفت نفس و شناخت عوامل رشد و همچنین موانع کمال آن، مارا یاری می‌دهد، تا رفتار و کردارمان را در راستای تکامل و سعادت آن سامان بخشیم.

پرسشی که در اینجا ذهن را به خود مشغول می‌کند این است که: اگر قرآن در بارهٔ روح می‌فرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۳

«از تو دربارهٔ روح سؤال میکنند. بگو، روح از امر پروردگار من است و برای شما جز اندکی

از علم داده نشده است».

پس با وجود نهی قرآن از شناخت روح و امر الهی دانستن آن، چرا این همه بر معرفت نفس اصرار می‌ورزیم؟ پاسخ: آنچه در این آیه آمده، در مورد اصل و حقیقت روح یا نفس می‌باشد، که قرآن آن را امر الهی معرفی می‌کند و علم بشر در مورد روح را، قلیل و اندک قلمداد می‌کند. توجه به شأن نزول این آیه، مؤید این سخن است؛ یهودیان برای امتحان صدق ادعای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله)، از او در مورد روح پرسیدند، زیرا آنها بر این اعتقاد بودند، که اگر پیامبر اسلام به این سؤال پاسخ داد بر حق نیست، سپس این آیه نازل گشت و پیامبر بر آنها خواند^۴. لذا ما هم نباید در شناخت کیفیت و چگونگی عین روح کنکاش کنیم. هیچ عالمی هم

۱. قال الصادق (عليه السلام): أَلَا وَ إِنَّ النَّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ، ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ: قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ (اسراء/۸۴). يَعْنِي: عَلَى نَيْتِهِ (کلینی، کافی، پیشین، ج ۲، ص ۱۶).

۲. اسراء/۸۵.

۳. إِنَّ الْيَهُودَ قَالَتْ لَكَفَّارٌ قَرِيشٌ سَلَوْا مُحَمَّدًا عَنِ الرُّوحِ فَإِنْ أَجَابَكُمْ فَلَيْسَ بِنَبِيٍّ وَإِنْ لَمْ يَجِبْكُمْ فَهُوَ نَبِيٌّ فَإِنَّا نَجِدُ فِي كُتُبِنَا ذَلِكَ ... وَ كَانَ هَذَا جَوَابًا لَهُمْ عَمَّا سَأَلُوهُ عَنْهُ بَعِيْنَهُ. (طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش، ج ۶، ص ۶۷۵).

تاکنون نتوانسته در این باره چیزی بگوید. اما با وجود ناتوانی بشر در زمینه ماهیت روح، شناخت ویژه‌گی‌ها، اثرها و راه‌های ترقی و کمال آن بسیار ضروری و حیاتی می‌باشد.^۱

از این نگاه، آیات و روایات معرفت نفس را برای اصلاح نفس ضروری دانسته‌اند. قرآن به نفس، سوگند یاد کرده و فلاح و سعادت را در گرو تزکیه آن معرفی نموده^۲ و از همگان خواسته که در نفس خود بصیرت و آگاهی پیدا نمایند.^۳ نیز آنها را که در نفس خویش تفکر نمی‌کنند، اینگونه مورد خطاب قرار می‌دهد:

﴿أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ﴾^۴

«آیا در نفسهای خودشان فکر و اندیشه نمی‌کنند».

علی (علیه السلام) معرفت نفس را بهترین و سودمندترین^۵ دانش‌ها دانسته‌اند و علم واجب را که باید جستجو کرد، اگر چه در چین باشد، علم معرفت نفس معرفی فرموده‌اند.^۶

دستیابی به ارزش‌ها و فضائل اخلاقی، به یاری از خدا و نوع نگاه و برخورد با نفس میسر است و این نگاه و برخوردها با نفس نیز، بر معرفت و شناخت آن مترتب می‌باشد. زیرا آنکه معرفت به نفس پیدا کند، توان کنترل و اداره آن را خواهد داشت.

انسان بگونه‌ای فطری، طالب کمال است، حصول به کمال در پرتو معرفت نفس میسر است. کسی که خود را نمی‌شناسد و نزد خود مجهول و نامعلوم است، چگونه می‌تواند این موجود از خود بیگانه را کمال بخشد؟!

«من جهل نفسه أهملها»^۷.

«کسی که به نفسش جاهل است، آنرا ضایع ساخته».

۱. دیدگاه‌های مختلفی در باره روح یا نفس مطرح شده، که ما در صدد بررسی و طرح آنها نیستیم. اما باید دانست که نفس یا روح در هر فردی یکی بیش نیست. منتها این نفس، حالات مختلف به خود می‌گیرد و به اعتبار هر یک از این حالات، با نامی از آن تعبیر می‌شود. گاهی نفس لوآمه، گاهی نفس اماره و گاهی نفس مطمئنه می‌باشد.

۲. شمس/۷ الی ۱۰.

۳. زاریات/۲۱.

۴. روم/۸.

۵. معرفة النفس أنفع المعارف (آمدی، عبد الواحد، پیشین، ص ۲۳۲).

۶. اَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ وَ هُوَ عِلْمٌ مَعْرِفَةِ النَّفْسِ وَ فِيهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ عَزَّ وَ جَلَّ (مجلسی، پیشین، ج ۲، ص ۳۲).

۷. آمدی، عبد الواحد، پیشین، ص ۲۳۳.

«نظر النفس للنفس العناية بصلاح النفس».^۱

«توجه نفس به نفس، موجب اصلاح نفس است».

شناخت نفس بازتابی دارد که این بازتاب، در رفتار آدمی اثر می‌گذارد و در عمل، چهره زندگی انسان را به نفع حیات طیبه‌اش دگرگون می‌سازد. آگاهی از جایگاه گوهرین نفس، ما را بر آن می‌دارد، که با اخلاق و رفتار نیکو بر درخشش آن بیفزاییم و با عمل ناموزون و غیر اخلاقی، بر والایی آن خراش وارد نسازیم.

«مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعْدَ عَنْ سَبِيلِ النِّجَاةِ وَ خَبَطَ فِي الضَّلَالِ وَ الْجَهَالَاتِ».^۲

«کسی که نفس خود را نشناسد، از راه نجات دور و در ضلالت و نادانی‌ها می‌افتد».

«مَنْ عَرَفَ قَدْرَ نَفْسِهِ لَمْ يُهِنْهَا بِالْفَانِيَّاتِ».^۳

«هر که نفس خود را بشناسد، آن را با امور فناپذیر کوچک و زبون نمی‌سازد».

آری، باید روح را شناخت و از داشته‌های ثمین آن غفلت نورزید. از این روی، جهل به نفس مصیبت بزرگ شمرده شده است.

«أَعْظَمُ الْجَهْلِ جَهْلُ الْإِنْسَانِ أَمْرَ نَفْسِهِ».^۴

«بزرگ‌ترین جهل، جهل انسان در امر نفس خودش می‌باشد».

بنابراین، از معرفت نفس، این نتیجه حاصل می‌شود که بدانیم، این معرفت، رفتارهای ما را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. کسی که نفس خود را بشناسد، خواهد دانست که فضیلت‌ها به صعود آن منتهی می‌شود و رذیلت‌ها منجر به سقوط آن می‌گردد. زیرا رفتارهای مثبت، روان را درخشان می‌کند و ارتکاب رفتارهای ناهنجار اخلاقی، چنان سیاهی بر نفس می‌نشاند، که آنرا خوار و بی مقدار می‌کند؛ در نتیجه این امر، انسان پیوسته مراقب کردار خویش خواهد بود. پس، جا دارد از عمق جان بگوییم:

نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا.^۵

۱. همان، ص ۲۳۵.

۲. همان، ص ۲۳۵.

۳. همان، ص ۶۲۷.

۴. همان.

۵. کلینی، پیشین، ج ۳، ص ۴۲۲.

۲.۸. معیار رفتارهای مثبت اخلاقی

یکی از مهم‌ترین مباحث نظری اخلاق این است که معیار و شاخصه رفتارهای مثبت اخلاقی چیست، یعنی اینکه با چه معیاری می‌توان رفتار اخلاقی را از اخلاق غیر اخلاقی تشخیص داد؟ در این زمینه اختلاف نظرهای فراوان وجود دارد. هر مکتب و مشرب فکری برای خود معیاری دارد. حتی خیلی افراد معیار اخلاقی بودن رفتار را به گونه‌ای خاص و آنطور که خود می‌فهمند، بیان می‌کنند. بدیهی است که در مفید بودن اخلاق و رفتارهای مثبت هیچکس شکی ندارد. حتی کسانی که خود، مقید به اخلاق نیستند، اما از اینکه با آنها رفتار غیر اخلاقی روا داشته شود دلخوش نیستند. صحبت در این است که، اخلاق و رفتارهای اخلاقی با چه معیاری سنجیده می‌شود؛ آیا هر فعلی را می‌توانیم اخلاقی تلقی کنیم یا خیر؟ برای رسیدن به یک جمع بندی گویا و منطقی، ابتدا لازم است بدانیم رفتار اخلاقی چیست و چه تفاوتی با رفتار طبیعی دارد.

۲.۸.۱. دو نوع رفتار

الف) رفتارهای طبیعی. این رفتارها بین انسان و حیوان مشترک است و منظور آن دسته افعالی است که در آنها انسان به دنبال جلب منفعت و دفع ضرر می‌باشد. مانند: خوردن، پوشیدن، خفتن، خوابیدن و سایر فعالیت‌های روزمره زندگی. این افعال به طور طبیعی از انسان یا حیوان سر می‌زند و در آنها اخلاق صدق نمی‌کند. فعل طبیعی انسان مادامی که با آن انگیزه‌های طبیعی صورت می‌گیرد و با امر دیگری ضمیمه نمی‌شود، ستایش و نکوهش ندارد. میل‌های مربوط به این گونه کارها در انسان، مانند: میل به غذا خوردن، میل به خوابیدن، میل به آب نوشیدن، میل جنسی، همه میل طبیعی است. صفات و میل‌ها و اندیشه‌هایی هم که به این کارها مربوط است طبیعی و عادی است و قابل ستایش و نکوهش نیست.

ب) رفتارهای اخلاقی. فعل اخلاقی مفهوم ارزش را در خود نهفته دارد و صفت یا اندیشه‌ای که به آن مربوط است قابل ستایش است؛ مانند: راستی، درستی، عدالت، حق خواهی، ایثار، همدردی با دیگران و دستگیری از نیازمندان. این‌ها از حدود کارهای طبیعی خارج و قابل ستایش است. به علاوه در مفهوم فعل اخلاقی نوعی

قداست و تعالی نسبت به افعال طبیعی و عادی وجود دارد. برای همین درباره غیر انسان به کار نمی‌رود؛ و لهذا گفته شده، انسان حیوانی است اخلاقی.^۱

اینک که معلوم شد فعل اخلاقی به چه فعلی می‌گوییم، به بیان بعضی از دیدگاه‌ها در باره معیار ارزش فعل اخلاقی می‌پردازیم و آنگاه معیار صحیح و عقلانی را از کتاب و سنت تبیین می‌نماییم.

۲.۸.۲. دیدگاه‌های مختلف

نخستین دیدگاه در این مورد مربوط به دوران یونان باستان است. ارزیابی معلم اول ارسطو از فعل اخلاقی آن بود که از مبدأ عقل سرچشمه گرفته باشد، نه از مبدأ شهوت و غضب و واهمه. کسانی که ملاک اخلاق را اعتدال یا حدّ وسط دانسته‌اند (که در رأس آنها ارسطوست)، در واقع پای عقل را به میان کشیده‌اند. عقل قوای بدن را، اگر در حال افراط یا تفریط باشد، به تعادل و اعتدال برمی‌گرداند. پس کار اخلاقی آن است که به حکم عقل صورت گیرد.^۲ در حوزه اندیشه اسلامی، معیار عقل در اخلاقی بودن رفتارها، به وسیله فیلسوفان و متکلمان مطرح بوده و رگه‌های بارز آن، در مبانی متکلمان مسلمان، در بحث حسن و قبح عقلی اشیاء مشهود است. این دیدگاه هنوز هم در محافل علمی شرق و غرب طرفدارانی دارد.

در دوران جدید، نظرات متفاوت و گاهاً عجیب، توسط فیلسوفان اخلاقی مغرب زمین، ابراز گردیده است. گروهی معیار فعل اخلاقی را منافع فردی می‌دانند و معتقدند، همه رفتارها باید در راستای تأمین نیاز و راحتی فرد باشد. اگر عملی به خوشی و آسایش افراد لطمه وارد کند، آن عمل اخلاقی محسوب نمی‌شود.

در مقابل این دیدگاه که به اصالت فرد معتقد است، دیدگاه اصالت اجتماع می‌گوید: تمام اصول اخلاقی به مناسبات خاص اجتماعی بازگشت می‌کند. اگر اجتماع وجود نداشت و هر فردی بی‌خبر از دیگران و جدا می‌زیست، اخلاق معنی نداشت. زیرا مناسبات و قواعد اخلاقی در اجتماع و در برخورد با دیگران شکل می‌گیرد. بنابراین، اخلاق باید تأمین‌کننده نفع و صلاح جمع باشد. برتراند راسل عقیده داشت، اگر انجام عملی زانی به دیگران نرساند، دلیلی نداریم که ارتکاب آن را محکوم کنیم. نامبرده بسیاری از اعمال شنیع و زشت را از نظر

۱. مطهری، مرتضی، پیشین، ص ۱۷.

۲. مجتبی، سید جلال الدین، پیشین، ص ۱۴.

اینکه به دیگری زبانی نمی‌رساند تجویز می‌کند. مانند اعمال منافی با عفت با جنس مخالف، در صورتی که به رضایت طرفین باشد.^۱

این تفکر، که در غرب طرفداران زیادی دارد، رفتاری را که تقویت‌کننده منافع جامعه باشد، در حیطه علم اخلاق منظور می‌کند و مسائل آنرا در محدوده اجتماع می‌بیند. رفتارهای مثبت فردی، اگر چه برای آحاد جامعه زیان‌آور باشد، چون شخصی است، ضد اخلاق نیست و اصلاً مسائل فردی در علم اخلاق موضوعیت ندارد. لذا اخلاق را با اصطلاحات فرد پرستان نمی‌توان تعریف کرد. «معیار عالی حکم در رفتار افراد (در جایی که حکم لازم باشد) باید خیر و صلاح جامعه باشد... معیار اخلاق، همان صلاح جامعه است».^۲ ویل دورانت می‌نویسد:

«به موجب این اصل هیچ امری مغایر با اخلاق نخواهد بود مگر آنکه موجب زیان دیگری باشد. به همین جهت خودکشی در بعضی مواقع گناه نخواهد بود. اگر کسی معتقد باشد که مرگ برای او نعمت است و با مرگ او کسی بی‌چیز و یتیم نمی‌ماند، می‌تواند به حیات خود به هر نوع که خواست بازی کند. همچنین اگر کسی دنبال غرائز و لذات چنان برود که به کسی رنجی نرساند و نفس خود را به درد و بیماری روحی و جسمی که مضر به حال اجتماع باشد دچار نکند، عمل صحیحی انجام داده است. گناه فقط آنجا معنی دارد که خیر و صلاح جامعه به میان آید».^۳

در مرام کمونیستی که اخلاق را مولود وضع اقتصادی جامعه و تابع رشد ابزار تولید می‌دانند، معیار فعل اخلاقی با مسائل اقتصادی تفسیر و سنجیده می‌شود. در این دیدگاه، هر عملی که در رشد اقتصاد جامعه مؤثر افتد و به انقلاب پرولتاریا کمک کند، اخلاقی است. بر اساس این ایده که «هدف وسیله را توجیه می‌کند»، معیار ارزش‌گذاری و مثبت بودن هر رفتار و حرکتی، منطبق بودن آن بر اهداف جامعه بی طبقه سوسیالیستی می‌باشد. نظریه دیگر نظریه اخلاقی کانت است که یکی از شاخص‌ترین مکاتب اخلاقی می‌باشد. وی معتقد است که فعل اخلاقی آن است که صرفاً به حکم حس تکلیف انجام شود، نه از روی تمایلات یا عادت. تکلیف از ناحیه وجدان سرچشمه می‌گیرد و وجدان همان است که در فطرت هر کس وجود دارد. وجدان آدمی يك سلسله

۱. مکارم شیرازی، ناصر، زندگی در پرتو اخلاق، قم، انتشارات نسل جوان، سال ۱۳۵۲ش، ص ۵۹ و ۶۰.

۲. ویل دورانت، پیشین، ص ۱۰۶.

۳. همان، ص ۱۰۷.

تکالیف بر عهده انسان می‌گذارد، و هر کاری که انسان از روی حسّ تکلیف انجام دهد، آن فعل اخلاقی است. کانت تشخیص وظیفه و تکلیف را به عهده وجدان، یا عقل مشترک بشری واگذار می‌کند.^۱

برخی دیگر از متفکرین غربی، اخلاق را غیر ثابت، نسبی و تابع امیال و آداب و سنن اقوام و جوامع بشری می‌دانند. بنابراین، از نظر آنان قوانین ثابت اخلاقی، که در همه جوامع قابل اجرا باشد و مورد توافق و پذیرش قرار گیرد، وجود ندارد. ممکن است در جامعه‌ای یک امر اخلاقی و در جامعه‌ای دیگر همان امر غیر اخلاقی باشد. ویل دورانت، که خود از طرفداران نسبی بودن اخلاق است، ضمن بیان مثال‌هایی برای اثبات مدعای خود می‌گوید: «می‌توان به آسانی صدها مثال دیگر برای نمایاندن اینکه امور زشت و ناپسند زمان و مکان ما، در زمان و مکان دیگری خوب و پسندیده هستند ذکر کرد». او که گمان می‌برد، «تغییر مبانی اقتصادی زندگی، موجب تغییر اصول اخلاقی می‌گردند»^۲، معتقد بود:

«در تاریخ زندگی بشر، از این قبیل تغییرات عمیق دو بار اتفاق افتاده است، یکی در انتقال از زندگی صیادی به زندگی کشاورزی و دیگری در انتقال از زندگی کشاورزی به دوره صنعتی. تمام حوادث و وقایع اساسی زندگی انسانی از این دو تغییر مهم در تاریخ زندگی بشری است. در هر یک از این دوره‌ها اصول اخلاقی که در دوره سابق برای سلامت نوع مفید محسوب می‌شد، در دوره نو مضر و ناشایست شناخته شد و با کندی و آشفته‌گی رو به تغییر نهاد»^۳.

«هر ردیلتی زمانی فضیلت بود و ممکن است باز روزی فضیلت گردد، چنانکه کینه‌ورزی به هنگام جنگ فضیلت است. خشونت و حرص زمانی در مبارزه برای حیات ضروری بود ولی امروزه از آثار مضحک دوران وحشیت محسوب می‌شود»^۴.

مبانی و نظریه‌های نسبیت گرایی در اخلاق را می‌توان به صورت‌های زیر تقسیم‌بندی نمود:

۱. نسبیت گرایی زیست‌شناختی، که اصول اخلاقی، تابعی از وضعیت متغیر زیستی فرد است.

۱. مجتبی‌وی، سید جلال الدین، پیشین، ص ۱۵؛ نیز احمد دیلمی و مسعود آذربایجانی، پیشین، ص ۵۲.

۲. همان، ص ۸۶.

۳. همان.

۴. همان.

۲. نسبیت گرایی جامعه‌شناختی، که اصول اخلاقی، تابعی از اوضاع متغیر اجتماعی است که فرد در آن زندگی می‌کند.

۳. نسبیت گرایی روان‌شناختی، که مفاهیم اخلاقی، تابعی از وضعیت روانی متغیر فرد، ذوق و سلیقه و میل و دلخواه اوست. به این نوع، گاهی نسبیت گرایی ذوقی یا اگزستانسیالیستی نیز گفته می‌شود.

۴. نسبیت گرایی فرهنگی، فضیلت‌ها و رذیلت‌های اخلاقی بستگی به آداب و رسوم جامعه دارد.

۵. نسبیت گرایی ماتریالیستی، فضیلت یا رذیلت بودن یک صفت یا رفتار، بستگی به نقش و کارکرد آن نسبت به ایجاد برابری و تساوی مادی در بین انسان‌ها و توزیع برابر امکانات دارد.^۱

دیدگاه‌های دیگری هم در باره معیار اخلاقی بودن رفتارها ذکر شده، که ذکر آنها ملال‌آور است. ما فعلاً در صدد نقد این نظرات نیستیم و شاید خیلی ضروری هم نباشد؛ چنانکه، نسبیت گرایی اخلاقی، با هر دلیل و مبنایی که ادعا شود، دارای پیام‌های ویرانگر و زیانباری است، که بر هیچ کس پوشیده نیست؛ همچنین، ضابطه‌های کلی، غیر شفاف و تفسیرپذیر این مکاتب، کارآمدی آنها را در عمل بسیار مبهم و اندک می‌کند. اما بیان این دیدگاه‌ها، به همین مقدار، نمایان‌گر بازار آشفته‌ای است که بر فضای فکری نظریه پردازان اخلاقی محافل علمی شرق و غرب حاکم است. باید به حال بشر قرن فضا و عصر ارتباطات افسوس خورد، که سردمداران علم اخلاق در این زمان، با طرح اینگونه معیارها وعده افق روشن به او داده‌اند و می‌خواهند با این ایده‌های بی‌ارزش و بلکه ضد ارزش، برای انسان مدینه فاضله با ارزش بنا کنند.

۲.۸.۳. دیدگاه وحی

حال با توجه به دیدگاه‌های پراکنده و غیر کارآمد، در باره معیار فعل اخلاقی و با عنایت به تأثیر این مسئله در جهت بخشی رفتار و حرکت‌ها، چه معیاری را باید برگزید و با آن زندگی را پیش برد، ملاک مصادیق فضیلت و رذیلت اخلاقی چیست؟ علیرغم تشتت آراء و نظرات نا کارآمد در این زمینه، دیدگاه وحی که در قالب کتاب و سنت تجلی یافته، بسیار روشن و منطقی می‌باشد. نگاه این پژوهش به معیار فعل اخلاقی، بر گرفته از وضاحت

۱. دیلمی، احمد و آذربایجانی، مسعود، /اخلاق/ اسلامی، قم، چاپ ۶۴، ناشر: دفتر نشر معارف، سال ۱۳۸۸ ش، ص ۲۷.

کتاب و سنت و مبتنی بر اصول قطعی عقلی و نقلی می‌باشد. برای باز شدن زمینه بحث، قبل از هر چیز چند نکته قابل ذکر است:

نکته ۱. قبلاً گفته شد که اصل وجود و حقیقت آدمی روح و نفس اوست و این روح چون گوهری درون صندوق بدن است، که امور خود را گاهی با جسم (افعال اخس^۱ نفس) و گاهی مستقیم و بدون واسطه (افعال اشرف نفس) انجام می‌دهد. از این روی افعال آدمی به نفس نسبت داده شده، خدای متعال هر گاه خواسته انسان را مورد امر و نهی قرار دهد، نفس او را که حقیقت اوست، مورد خطاب قرار داده، تکالیف و مسئولیت‌ها را متوجه آن ساخته است. در قیامت نتیجه عمل نفس به او نمایانده می‌شود^۱ و باید هر نفسی به آنچه برای فردا پیش می‌فرستد، دقت کند.^۲

بنابراین، تعالی و رشد آدمی در پرتو تعالی روح است و کمال نهایی انسان مربوط به روح و نفس می‌باشد، نه جسم. لذا ید جسمانی هم تا اندازه‌ای که لازمه تکامل روحی باشند ارزش دارند. پس معیار اخلاق را نمی‌توان منافع و لذت‌های جسمی و مادی دانست. بلکه باید آنرا در مسائل معنوی و غیر مادی جستجو نمود.

نکته ۲. انسان از وضع قوانین و دستور العمل‌های اخلاقی جامع و جهانشمول ناتوان است؛ نیز تعیین معیار برجسته رفتارهای اخلاقی کار بشر نیست. ناتوانی بشر در این زمینه به دلایلی آشکار است، از جمله: محدودیت دانش بشر از نظر زمانی و مکانی، وجود غریزه شدید منفعت طلبی، ناتوانی انسان از شناخت کامل خود و گستردگی دامنه تربیت انسان. با توجه به اینکه، روح در نهایت حساسیت و اثرپذیری است و عوامل مؤثر بر روح محدود و معدود نیست، عجز بشر در این خصوص، به عیان مشهود است. لذا انسان به نیروی اندیشه و دانش خود، بدون مدد گرفتن از تعالیم آسمانی قادر به کسب اخلاق فاضله و تعیین معیار برای آن نیست. هنگام بیان دیدگاه‌های اخلاقی، ملاحظه شد که، اختلاف نظر و تشتت آراء بین نظریه پردازان مکتب‌های اخلاقی و ناتوانی آنها در طرح نظری کارآمد، به خوبی لزوم تکیه بر وحی را در تعیین معیار برای اخلاق، آشکار می‌سازد.

تجربیات عملی موجود در سطح جهان نیز آنچه را که در بالا، به استناد دلایلی چند بیان داشتیم تأیید می‌کند. این تجربیات بیانگر این واقعیت است که انسان و مکتب‌های ساخته و پرداخته علم و اندیشه او، گرچه توانسته صنعت و تکنیک بیافریند، اما نتوانسته است انسان بسازد. اگر انسان تنها با دانش خود می‌توانست اخلاق

۱. ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ﴾. انفطار/۵.

۲. ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾. حشر/۱۸.

واقعی بیافریند، امروز وضع دنیا غیر از این می‌بود که هست. این جمله از پاسکال است که: «اخلاق واقعی به اخلاق علمی نمی‌خندد!»^۱ پس معلوم شد، معیار اخلاق نمی‌تواند زمینی و از سوی بشر باشد؛ بلکه باید منشأ آسمانی داشته و از سوی خالق بشر معین گردد.

نکته ۳. هدف نهایی خلقت بشر عبادت خداست. تمامی تعالیم دین خدا برای تحقق این آرمان پر شکوه سامان یافته و انبیای الهی تمامی نیروی خود را به کار گرفته‌اند، تا آدمی در پرتو عمل به دستورات الهی به اوج قرب بندگی نایل آید. باخدا، انسان همه چیز است و بی خدا هیچ. امام حسین (علیه السلام) در دعای پر شور و سراسر از عرفان عرفه می‌فرماید:

«مَا دَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ لَقَدْ خَابَ مَنْ رَضِيَ دُونَكَ بَدَلًا»^۲.

«چه دارد آنکه تو را ندارد و چه ندارد، آنکه تو را دارد. به راستی، زیان کرد کسی که به غیر تو راضی شد».

و این سخن شیوا و دلپذیر مولایمان علی (علیه السلام) است که می‌فرماید:

«إِلَهِی كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا»^۳.

«خدایا! این عزت مرا بس که بنده تو باشم و این افتخار کافی، که تو پروردگارم باشی».

بر این اساس، معیار رفتارهای اخلاقی باید در این راستا جستجو شود. همه اعمال و حرکات انسان اگر صبغه خدایی یابد و رنگ و بوی الهی داشته باشد، ارزشی است. خدای متعال از بشر خواسته تا او را از راهی که خود می‌پسندد، عبادت کنند و هر عملی را که مورد نظر ذات مقدسش نباشد، هر چند دارای ظاهری خوب و منطقی باشد، از بندگان نمی‌پذیرد. لذا باید خدای متعال طریق بندگی را به انسان بیاموزاند و راه رضا و سخط خویش را به آنان نشان دهد، تا به بی‌راهه نروند و هدف خلقتشان تحقق یابد.

اگر خداوند با ارسال رسل و انزال کتب و در چارچوب امر و نهی شرعی، این راه را به روی بندگان نمی‌گشود و آنها به انحراف می‌رفتند، در این صورت عقاب آنها، عادلانه نبود. بشر می‌توانست به قاعده «قبح عقاب بلا بیان» استناد کند و کجی‌های خویش را عذر آورد، و حتی در پیشگاه خالق بی‌نیاز، زبان به اعتراض بگشاید؛ البته این اعتراض موجه خواهد بود؛ ولی اینگونه نشد و خدای از سر لطف، بر بندگان منت نهاد و با وضع قوانین و دستور

۱. سادات، محمد علی، اخلاق اسلامی، چاپ ۲۷، تهران، چاپ سمت، سال ۱۳۸۰، ص ۲۵.

۲. مجلسی، پیشین، ج ۹۵، ص ۲۲۶.

۳. همان، ج ۷۴، ص ۴۰۲.

العمل‌های موجود در کتاب و سنت، تمامی اعمال و رفتارهای بندگی آفرین را به بشر نمود، تا خلق عذری نیاورد و با خاطری آسوده و مطمئن، راه پر افتخار عبودیت را بپیماید و به کمال مطلوب واصل گردد.

حال می‌یابیم، که اگر بخواهیم به یک معیار روشن و گویا در مورد رفتارهای اخلاقی برسیم، باید بدانیم که این رفتارها . چنانکه از قبل به آن پرداختیم . در قرآن، با عنوان عمل صالح شناخته می‌شوند و دارای دو ویژگی اساسی‌اند. در واقع، عمل صالح که عنوان کلی همه رفتارهای ما محسوب می‌گردد، با دو معیار اصلی سنجیده می‌شوند: ۱. انطباق با امر و نهی الهی ۲. همراهی بانیت خالص. هر عملی که صالح بود، معیار صالح بودن آن این دو ویژگی است؛ اگر با این دو معیار هماهنگی نداشته باشد، نتیجه بخش نیست و برای ایصال به هدف کمک نمی‌دهد و پاداشی در پی نخواهد داشت.

در حقیقت، فعل اخلاقی فعلی است، که در راستای تأمین هدف خلقت (بندگی و عبادت) باشد و موجب تکامل روح و نفس (که حقیقت آدمی است) بشود. آنچه این هدف را محقق می‌کند، عمل صالح است.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۱

«آنکه جویای عزت است، پس همه عزت‌ها با خداست. کلام پاکیزه به سوی او صعود می‌کند و عمل صالح درجه‌اش را بالا می‌برد».

وقتی به قرآن مراجعه می‌کنیم، خدای عالمیان به زیباترین صورت، ایمان آورندگان دارای عمل صالح را ستوده و به آنها وعده مغفرت و اجر عظیم داده است.^۲ نیز درخشان‌ترین نتایج را بر عمل صالح مترتب ساخته و با بشارت حیات جاودانی، سرشار از انواع نعمت‌ها، شور و شوق بندگی را در آدمیان دمیده است.^۳ در آیه‌ای می‌فرماید:

«کسانی که ایمان و عمل صالح کرده‌اند، خوشا به حالشان، و خوش سرانجامی دارند».^۴

شوق انگیزترین مژده الهی، با ظهور پر شکوه حجت راستین حق، حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به عباد صالح، با اعطای وراثت زمین به آنان، در آیه ۱۰۵ سوره اعراف^۱ تجلی یافته است.

۱. فاطر/۱۰.

۲. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾. مانده/۹.

۳. ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾. بقره/۲۵.

۴. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسَنُ مَا بِ﴾. رعد/۲۹.

سرانجام، اوج این شور آفرینی، با وعده سرشار از امید و حرکت، با فراز دلپذیر ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾، در آیه ۵۵ سوره نور^۲ ظاهر گشته است.

آنچه عمل صالح را نیکو و زیبا ساخته، معیار رفتارهای مثبت و ارزشمند اخلاقی محسوب می‌گردد، دو عنصر است: یکی مربوط به فعل (عنصر فعلی) و دیگری مربوط به فاعل (عنصر فاعلی). مقصود از عنصر فعلی، شرطی است که لازم است در فعل به عنوان یک امر عینی و مستقل از فاعل وجود داشته باشد. عنصر فاعلی، وضعیتی است که به فاعل بر می‌گردد. این دو عنصر، که از آنها با عنوان *حُسن فعلی* و *حُسن فاعلی* افعال یاد می‌شود، در منطبق بودن فعل با امر و نهی الهی و نیت منحصر می‌شوند. این، معیار اصلی ارزشمندی رفتار در نظام اخلاقی اسلام می‌باشد. در این نظام، خدای متعال فعل اخلاقی را تشریع و در قالب امر و نهی دینی، به نیکوترین صورت تعیین نموده است. انسان به عنوان فاعل، با نیت خالصانه خویش، عمل را زیبا و مقبول می‌سازد.

در واقع معیار اخلاق و رفتارها در کتاب و سنت دو سر دارد، یک سر به خدا و سر دیگر به انسان مرتبط است و بدین‌گونه، اتصال بین زمین و آسمان برقرار و آنگاه، هدف غایی خلقت بشر معنا می‌یابد.

آری! انتساب به وحی و مطابقت با شریعت، خصیصه گوه‌رینی است که اگر با نیت خالص بشر همراه گردد معیار روشن رفتارهای مثبت اخلاقی و عمل صالح انسان می‌باشد.

عمل صالح انسان که از پیش، از غریب‌ال هرگونه نیاستگی‌ها (نبایدها) گذر کرده و در صافی بایستی‌های (بایدهای) علم، ایمان، تقوا و... پالایش یافته، اگر با دو شاخصه شرع الهی و نیت پاک انسان رنگ بگیرد، صبغه خدایی پیدا می‌کند. رفتاری اینچنین، جان را درخشان ساخته، آنرا بالا می‌برد (یَرْفَعُهُ) و به اوج قرب عزت الهی که هدف خلقت است، متصل می‌کند. ظهور رفتاری اینگونه، به حیات معنی می‌بخشد، زندگی دنیا را می‌سازد در روز بازپسین، فرجامی زیبا و دل‌انگیز، در بهشت برین نصیب می‌گرداند. مهمتر از همه این‌ها و همه نعمت‌های بهشتی، رضوان اکبر الهی را به ارمغان می‌آورد.^۳

۱. ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرُثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾.

۲. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.

۳. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾. توبه/۷۲.

به سخنی دیگر، ممکن است در یک نظر ابتدایی معیارهای اخلاقی فراوانی برای افعال، در مقابل چشم انسان ظاهر شود از قبیل: عقلی بودن، به نفع فرد یا اجتماع بودن، فطری بودن، همراه با تقوا بودن، ایمان داشتن و ... که این تعدد معیارها موجب شود، هر کس به یک یا چند معیار برخورد نمود، آن را ملاک واقعی انتخاب کند، که اختلاف آراء در این خصوص ناشی از این وضعیت می‌باشد. اما باید دانست که مجموعه این معیارها با هم و در یک ارتباط و تعامل جمعی، فعل را به مرحله عمل صالح سوق می‌دهند و در نهایت، همه این معیارهای متوسط و رابط، با دو معیار اصلی مقایسه می‌شوند. ملاک نهایی ارزشمندی فعل منوط به این است که، اولاً آن فعل به تعیین خدای عالم باشد، ثانیاً توأم با خلوص نیت بشر صورت گیرد (یکی حُسن فعلی و دیگری حُسن فاعلی). در اینجا به لحاظ اهمیت موضوع، قدری پیرامون این دو معیار توضیح می‌دهیم.

الف) انطباق شرعی فعل

در این عالم هرکسی هر طور که بخواهد، مطلق العنان عمل کند، مجاز نیست. انسان به تملیک الهی، قادر به انجام کارهای فراوانی است، اما یله و رها آفریده نشده تا هر کاری مطابق میلش انجام دهد. برایش تکلیف معلوم شده، در بعضی امور، مورد امر و در برخی دیگر، مورد نهی قرار گرفته، تا به این وسیله، در معرض آزمون الهی واقع شود. اگر قرار بود که انسان طبق تشخیص خود، هر کاری را بکند و امر و نهی در کار نباشد، ابتلا و امتحان، که سبب کمال اوست، معنا پیدا نمی‌کرد. بازتاب این بلاتکلیفی، مسدود بودن راه طاعت و بندگی و عدم دستیابی به کمال حاصل از آن می‌بود. از طرفی دیگر، اگر خدای متعال از روی فضل، بر بشر منت نمی‌نهاد و راه زندگی را به او نمی‌شناساند، او در بیغوله‌های مخوف دنیا گرفتار و در دام‌های شیاطین انسی و جنی اسیر می‌گشت. همچنین، اختلاف سلیقه و نظر در بین انسان‌ها، در معرفی راه صواب، عرصه را بر او تنگ می‌کرد و بر سرگردانی‌اش می‌افزود. لذا خدای مهربان راه را برای او گشود و هدایتش نمود. خواه شکر کند، یا کفر ورزد^۱.

بدین جهت جبر از او برداشته شد و اکراه و اضطراری در امر دین، برای او نیست، زیرا راه رشد و غی تبیین گشته^۲، خیر و شر به او نمایانده شده است^۳. اگر خالق مهربان هستی، هر دین و آیینی را از آدمیان نمی‌پذیرد و می‌فرماید:

۱. ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾. انسان/۳.

۲. ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾. بقره/۲۵۶.

۳. (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ). بلد/۱۰.

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۱

«هر کس جز اسلام دینی بگیرد، از او پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیانکاران است.»

بدین دلیل است که، آدمی باید خود را مقید به عملی بداند که شرعی و مورد امر و نهی خدا باشد؛ که فرمود:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۲

«همانا دین نزد خداوند فقط اسلام است.»

تأکید در این زمینه ضروری است، که دین حق در همهٔ زمان‌ها یکی بیش نیست، غیر آن باطل است. صراط مستقیم، همان راهی است که خود ذات اقدس الهی برای خلش ترسیم نموده و به احدی حتی پیامبران، حق دخالت و کم و زیاد کردن احکامش را نداده است. چنانکه در بارهٔ خاتم و اشرف پیامبران آمده:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ، ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾^۳

«اگر (بر فرض محال) او سخنی دروغ بر ما می‌بست، ما او را با قدرت تمام می‌گرفتیم و

سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم!»

پس دینداری باید از طریقی باشد که خدا می‌پسندد. انجام رفتارها، مطابق میل خود و دیگران و سرپیچی از امر و نهی خدا، رانده شدن از مقام قرب الهی را به دنبال می‌آورد. چنانکه وقتی شیطان از سجدهٔ بر آدم سر بر تافت، به خدا پیشنهاد کرد از این فرمان در گذر، در مقابل، تو را عبادتی کنم که تا به حال نمونهٔ آن نباشد! خداوند در پاسخ او جمله‌ای فرمود، که تکلیف همهٔ بندگان را که در سر سودای عبادت او را دارند روشن می‌کند.

﴿فَقَالَ إِبْلِيسُ يَا رَبِّ أَعْنِي مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ وَ أَنَا أَعْبُدُكَ عِبَادَةً لَمْ يَعْبُدْهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ فَقَالَ اللَّهُ لَا حَاجَةَ لِي إِلَى عِبَادَتِكَ إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ أَعْبَدَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ﴾^۴

«شیطان گفت: خدایا! مرا از سجدهٔ بر آدم معاف کن، در مقابل، من تو را عبادتی می‌کنم

که هیچ ملک مقرب و هیچ پیغمبر مرسل، آنگونه عبادتت نکرده باشند! خدای متعال

۱. آل عمران/۸۵

۲. آل عمران/۱۹۰

۳. حاقه/۴۴ الی ۴۶.

۴. مجلسی، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۴۱.

فرمود: من به عبادت تو محتاج نیستم، به تحقیق من می‌خواهم عبادت شوم آنطور که خودم می‌خواهم، نه آنگونه که تو می‌خواهی».

با این وصف، نسبت‌گرایی در اخلاق مردود است. اصول اخلاقی در مکتب حیاتبخش اسلام، بر بنیان‌های منطقی، مطلق و جاودانه استوار است. این اصول که ثابت است و از آسمان نازل شده، به گونه‌ای است که عمل به آن، نفع و صلاح همهٔ جهانیان را تأمین می‌کند. این مردمند که باید تابع اصول اخلاق باشند، نه اینکه رفتارها و سلائق مردمان اخلاق را تعریف کند. خدای متعال مقررات اخلاقی را در قالب دستورات شرعی و به صورت امر و نهی، که حاکی از رضا و سخط اوست، به وسیلهٔ فرستادگانش به بشر ابلاغ نموده است. پروردگار هستی، با توجه به سلطهٔ کامل به روحیات خلق خود، نیازهای آنان را در نظر گرفته و این مقررات را در اختیارشان قرار داده و عمل بدان‌ها سعادت و کمال بشر را تضمین می‌نماید.

ب) نیت فاعل

در نظام اخلاقی اسلام نیت یا انگیزه در فاعل، شرط لاینفک و ضروری برای ارزشمندی رفتارهای اخلاقی می‌باشد. تمامی جهت‌گیری‌های رفتاری باید با نیت خالص و برای اطاعت اوامر خدا و کسب رضای او صورت پذیرد. اعمال باید آهنگ و انگیزهٔ غیر خدایی نداشته باشد و اگر به کمترین مقدار، دیگری در نیت، شریک خدا شود، عمل از ارزش ساقط می‌گردد و سزاوار پاداش نیکو نیست^۱. خدای متعال می‌فرماید:

«أَنَا خَيْرُ شَرِيكَ مِنْ أَشْرَكَ مَعِيَ غَيْرِي فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ لَمْ أَقْبَلْهُ إِلَّا مَا كَانَ لِي خَالِصاً»^۲

«من بهترین شریک هستم! کسی که غیر مرا در عملی که انجام می‌دهد شریک گرداند، از او قبول نمی‌کنم، مگر اینکه کار برای من خالص باشد».

نیت در عمل، به اندازه‌ای مهم و سرنوشت ساز است که در قرآن و روایات فراوانی به آن توجه داده شده است. علاوه بر اینکه، در متون حدیثی باب‌هایی مستقل به نیت اختصاص یافته، بر اهمیت و نقش آن در تحت عناوین دیگری چون، مباحث مربوط به شرک، اخلاص و ریا اصرار شده است.

۱. فَمَنْ عَمِلَ لِي وَلِغَيْرِي فَهُوَ لِمَنْ عَمِلَ لَهُ غَيْرِي (برقی، احمد بن محمد، المحاسن، چاپ دوم، قم، دارالکتب الاسلامیه، سال

۱۳۷۱ هـ، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲. کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۵.

همه اعمال و رفتار آدمی از نیت او سرچشمه می‌گیرد. به طور کلی انسان دارای دو نوع فعالیت است، داخلی و خارجی. رفتارهای خارجی، افعال جوارحی است، که از آن به افعال اخس نفس یاد کردیم و افعال داخلی که همان افعال اشرف نفس است، همه، تا وقتی با نیت و انگیزه خالص همراه باشد ارزشمند است.

اینکه بر نیت در کارها تأکید شده، به این دلیل است که، کلیه اعمال انسان که از او سر می‌زند، از نیت او سرچشمه می‌گیرد. نیت اکسیری گران بها است که به هر عملی بخورد، آن را معنادار می‌کند. اگر نیت خالص باشد، عمل مقبول و گرنه مردود است. در واقع، اختیار انسان هم، در حیطه نیت او مصداق واقعی می‌گیرد. یعنی انسان در این بخش آزادی مطلق و بی چون و چرا دارد و هر گونه که بخواهد می‌تواند بیندیشد. لذا در یک نگاه دقیق می‌توان گفت: فعل انسان چیزی جز نیت او نیست. هر طور بخواهد می‌تواند آن را شکل دهد. در حالیکه، برای تحقق خارجی فعل، اختیار به این گستردگی بر قرار نمی‌باشد. برای تحقق فعلی در خارج، لوازم و ابزار و شرایط فراوانی وجود دارد، که هیچیک از این شرایط در اختیار انسان نیست و تحقق فعل او را با مشکل مواجه می‌کند. وقوع فعل در خارج، هم ممکن و هم ممتنع است؛ اگر مانعی برای وقوعش نباشد ممکن و اگر موانع، راه را بر فعل بست، آن فعل ممتنع می‌شود. ولی آدمی در درون وجود خویش، در نیت‌هایش کاملاً مختار است و هیچ نیرویی در او دخالت ندارد. اختیار انسان در محدوده خطورات نفسی و نیت‌ها، با حریت کامل و بدون قید و شرط است. چون این گونه است، فعل اصلی انسان همان نیت اوست؛ فعل ظاهری اگر شرایطش فراهم شده و در خارج امکان وقوع پیدا کند، قبلاً از مرز نیت عبور کرده است.

بدین جهت عمل انسان، در حقیقت همان نیت او است. کاربرد عبارت الاعمال بالنیات، در متون دینی و روایی به قدری وسیع و گسترده می‌باشد، که آن را به عنوان یک اصل ساختاری و بنیادی در بینش دینی قرار داده است. خداوند هم به شکل و ظاهر عمل کاری ندارد، بلکه نیت را معیار خوب و بد اعمال قرار می‌دهد.

«عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِامْرِئٍ مَّا نَوَى»^۱

«نبی (صلی الله علیه و آله) فرمود: اعمال به نیت‌هاست، بهره هر کسی نیت اوست».

آری، این شاکله و نیت درونی و نفسانی است که عمل را می‌سازد. در قرآن به این حقیقت در آیه: ﴿كُلُّ

يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾^۲ اشاره شده و در روایت می‌خوانیم:

۱. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامیه، سال ۱۳۶۵ش، ج ۱، ص ۸۳.

۲. اسراء/۸۴.

«أَنَّ نِيَّةَ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَنِيَّةَ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَرُويَ أَنَّ بِالنِّيَّاتِ خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ يَعْنِي: عَلَى نِيَّتِهِ»^۱.

«براستی، نیت مؤمن بهتر از عمل اوست و نیت کافر بدتر از عمل اوست. روایت شده، با نیت‌ها اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در آن جاودانند. خدای متعال فرمود: هر کسی بر پایه‌ی شاکله‌اش، یعنی: نیتش عمل می‌کند».

براین مبنا است که نیت اگر به عمل هم در نیاید، به تنهایی دارای پاداش است، ولی عمل بدون آن ارزشی ندارد، اگر با آن همراه شد، ده برابر پاداش دارد (فله عشر امثاله). نیز خدای متعال، میزان یاری خود را به بندگان بر اساس میزان نیت آنها مقدر می‌کند.^۲

مرحوم مجلسی روایتی را از کتاب مصباح/الشريعة نقل می‌کند که شنیدن آن جالب است:

«امام صادق (علیه السلام) فرمود: دارنده‌ی نیت صادق دارای قلب سلیم است، زیرا سلامت قلب از خطورات ناپسند، به خالص نمودن نیت برای خدا، در همه‌ی امور است. خدای عزوجل می‌فرماید: روزی که مال و فرزند سود نمی‌دهد، مگر از کسی که با قلب سلیم باشد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: نیت مؤمن از عملش بهتر است. و فرمود: همانا اعمال به نیت‌ها وابسته است و برای هر کسی، همان نیت اوست و بنده در تمامی حرکت و سکونش، هیچ چاره‌ای جز نیت خالص ندارد. چرا که اگر در او این معنی نباشد، او غافل است و غافلان را خداوند در کتابش، چون چهارپایان و بلکه بدتر از چهارپایان وصف نموده، پس نیت از قلب سرچشمه می‌گیرد و به اندازه‌ی صفای معرفت است و بر حسب اختلاف اوقات، از نظر شدت و ضعف، مختلف می‌شود. دارنده‌ی نیت خالص، خودش و خواسته‌هایش تحت تأثیر عظمت خدا و شرم از اوست. خودش با همه‌ی خواسته و میل‌های نفسانی‌اش در سختی می‌باشد، لیکن مردم از او در راحتی به سر می‌برند».^۳

۱. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، پیشین، ج ۱، ص ۹۳.

۲. نوری، میرزا حسین، پیشین، ج ۱، ص ۹۵.

۳. قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): صَاحِبُ النَّيَّةِ الصَّادِقَةِ صَاحِبُ الْقَلْبِ السَّلِيمِ لِأَنَّ سَلَامَةَ الْقَلْبِ مِنْ هَوَاجِسِ الْمَحْذُورَاتِ بِتَخْلِيصِ النَّيَّةِ لِلَّهِ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ وَ قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله): نِيَّةُ

در روایت دیگری آمده که، وقتی از امام رضا (علیه السلام) در مورد فرمایش جدش امام صادق (علیه السلام) می‌پرسند که فرمود: «هنگامی که حضرت قائم (علیه السلام) ظهور می‌کند، فرزندان قاتلین امام حسین (علیه السلام) را به خاطر عمل پدرانشان می‌کشد»، این حدیث، با آیه ﴿لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ (هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد)، چگونه سازگار است؟! پاسخ داد:

«صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ وَ لَكِنْ ذَرَارِيُّ قَتَلَةِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) يَرْضَوْنَ بِفِعَالِ آبَائِهِمْ وَ يَفْتَخِرُونَ بِهَا وَ مَنْ رَضِيَ شَيْئًا كَانَ كَمَنْ أَتَاهُ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ بِالْمَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاضِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ وَ إِنَّمَا يَقْتُلُهُمُ الْقَائِمُ (علیه السلام) إِذَا خَرَجَ لِرِضَاهُمْ بِفِعَالِ آبَائِهِمْ»^۱

«خداوند در همه گفتارش راست گفته، لکن، فرزندان قاتلان حسین (علیه السلام) به فعل پدرانشان راضی‌اند و به آن افتخار می‌کنند! اگر کسی به چیزی راضی باشد، مانند آن است که آن را انجام داده. هر گاه کسی در مشرق به قتل رسد و در مغرب فردی به آن قتل راضی باشد، در نزد خدای عزوجل چنین فردی در گناه قاتل شریک خواهد بود. همانا حضرت قائم (علیه السلام) هم هنگام قیام، آنها را می‌کشد، به خاطر راضی بودن بر کار پدرانشان».

الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَ قَالَ (علیه السلام): إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى وَ لَا بُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ خَالِصِ النِّيَّةِ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ وَ سُكُونٍ لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ هَذَا الْمَعْنَى يَكُونُ غَافِلًا وَ الْغَافِلُونَ قَدْ وَصَفَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا وَ قَالَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ثُمَّ النِّيَّةُ تَبْدُو مِنَ الْقَلْبِ عَلَى قَدْرِ صَفَاءِ الْمَعْرِفَةِ وَ يَخْتَلِفُ عَلَى حَسَبِ اخْتِلَافِ الْأَوْقَاتِ فِي مَعْنَى قُوَّتِهِ وَ ضَعْفِهِ وَ صَاحِبِ النِّيَّةِ الْخَالِصَةِ نَفْسُهُ وَ هَوَاهُ مَقْهُورَتَانِ تَحْتَ سُلْطَانِ تَعْظِيمِ اللَّهِ وَ الْحَبَاءِ مِنْهُ وَ هُوَ مِنْ طَبْعِهِ وَ شَهْوَتِهِ وَ مَنِيَّتِهِ نَفْسُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. (مجلسی، پیشین، ج ۶۷، ص ۲۱).

۱. شیخ حر عاملی، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۳۸.

فصل سوم: معرفت خدا در کتاب و سنت

۳.۱. اهمیت معرفت خدا

معرفت خدای متعال نقشی بنیادین در سر و سامان دادن به حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها ایفا می‌کند و ضامن سعادت واقعی آن‌ها در دو سراسر است. معرفت توحیدی، آن چنان کارآمد، اثرگذار و کمال آفرین است، که تابش انوار تابناک آن همه زوایای وجود آدمیان را غرق در نور و صفا می‌کند.

حساسیت این مسئله به قدری است، که شناخت حقیقی خدا، به عنوان شاخص‌ترین ویژه‌گی پیروان راستین امامان معصوم و حماسه ساز شیعه مطرح گشته است.^۱ نیز معرفت الله، یکی از بارزترین صفات حمیده یاران راستین امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) می‌باشد. همانگونه که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در صفات یاران حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) فرمودند:

«رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ عَرَفُوا اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ، وَ هُمْ أَنْصَارُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ»^۲

«مردان با ایمانی که خدا را آن گونه که حق است شناخته اند، آنان یاوران حضرت مهدی در آخر الزمان هستند».

اینکه برای اینکه اهمیت معرفت خدا بهتر تبیین شود، این بحث را ضمن چند فراز دنبال می‌کنیم.

الف) هدف خلقت. خداوند انسان را برای عبادت آفرید. البته، کمال انسان و هویت انسانی او در پرتو عبادت و بندگی نمایان می‌شود. همه انبیاء فرستاده شده‌اند، که انسان خدا را عبادت کند.^۳ اما زیر بنای عبادت خدا معرفت اوست و این حقیقتی است که به گونه‌های مختلف، در کلام معصومین پاک به آن تصریح گشته است؛ همانگونه که در کتاب شریف کافی ضمن روایتی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم:

«إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهُ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَالًا»^۴

۱. حرانی، ابن شعبه، پیشین، ص ۳۲۵؛ و مجلسی، پیشین، ج ۶۵، ص ۲۷۵ و ۲۷۶.

۲. مجلسی، پیشین، ج ۵۷، ص ۲۲۹.

۳. «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ». نحل/۳۶.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۰.

«به راستی، کسی خدا را عبادت می‌کند که او را بشناسد، پس آنکه به خدا شناخت ندارد و او را عبادت می‌کند، چنین کسی در گمراهی است».

آری، عبادت واقعی خدا، با معرفت و شناخت او میسر است. به همین دلیل در بعضی تفاسیر ذیل آیه: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱، به جای «لیعبدون»، «لیعرفون» معنی شده است.^۲ یعنی: «جن و انس را نیافریدم مگر برای معرفت».

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که: روزی امام حسین (علیه السلام) بر اصحاب خود وارد شد و فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ فَإِذَا عَبْدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةٍ مِّنْ سِوَاهُ...»^۳

«ای مردم! به خدا قسم، خداوند بندگان را خلق نکرد، مگر اینکه او را بشناسند. پس هنگامی که او را شناختند عبادتش کنند؛ و بدین ترتیب، با عبادت خدا از عبادت غیر او بی‌نیاز گردند».

در همین رابطه، در یک حدیث قدسی معروف، خدای عزوجل چنین می‌فرماید:

«كُنْتُ كَنْزًا مَّخْفِيًّا فَأُحِبُّبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لَكِي أَعْرِفَ»^۴.

من گنج پنهانی بودم، خواستم شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.

ب) اساس معارف. اگر همه تعلیمات و معارف دین را به بنای شکوهمندی تشبیه کنیم، بدون شک شالوده مقاوم این کاخ عزت‌بخش، همان معرفه الله است. همه علوم دیگر بر این پایه استوارند و اگر بر آن مبتنی نباشند بهایی ندارند. رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«إِنَّ مِنْ دَعَاةِ الْبَيْتِ أَسَاسَهُ وَدَعَاةِ الدِّينِ الْمَعْرِفَةُ بِاللَّهِ تَعَالَى...»^۵

۱. ذاریات / ۵۶.

۲. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنا عشری، چاپ اول، تهران، انتشارات میقات، سال ۱۳۶۴، ج ۱۲، ص: ۲۸۵. و تفسیر المراغی، ج ۲۷، ص ۱۴.

۳. شیخ صدوق، محمد بن بابویه، علل الشرایع، قم، انتشارات مکتبه الداوری، سال ۱۳۸۶ هجری، ج ۱، ص ۹.

۴. مجلسی، پیشین، ج ۸۴، ص ۱۹۸.

۵. دیلمی، حسن بن ابی الحسن، إرشاد القلوب، چاپ اول، انتشارات شریف رضی، سال ۱۴۱۲ هجری، ج ۱، ص ۱۶۹.

«خانه بر اساس شالوده آن برقرار است، بنای دین هم بر پایه معرفت خدا استوار است.

«مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَمَلَتْ مَعْرِفَتُهُ»^۱.

«هر که خدا را شناخت معرفتش کامل شد».

علی (علیه السلام) دانش را به درختی تشبیه نموده که میوه آن، معرفت خدا می باشد. چنانکه می خوانیم:

«ثَمَرَةُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ»^۲.

«ثمره دانش، شناخت خداست».

مردی به خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و پرسید:

«ما رَأْسُ الْعِلْمِ؟»

«عالی ترین دانش کدام است؟»

حضرت فرمودند:

«مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ»^۳.

«شناخت خدا آن گونه که شایسته اوست».

نیز از امام علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

«مَعْرِفَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْلَى الْمَعَارِفِ»^۴.

«شناخت خدای سبحان، عالی ترین شناخت هاست».

ج) الذّٰلّٰت. علم و معرفت به خدا بسیار لذّت آور است. اگر انسان لذت آنرا بچشد هیچگاه سیر نمی شود. آنکه

شاهد دلپذیر معرفت خالق خویش را بچشد، به آنچنان نشاطی دست می یابد که وصف ناکردنی است. اگر بنده ای

دل را آشیانه معرفت رازق مهربان خود کند، شعله های فروزان آن، وجودش را چنان افروخته می سازد که همه

چیزش را فدا می نماید و به هیچ چیز و به هیچ کس، غیر او دل نمی بندد. یاسکال در این مورد می گوید:

«هیچ چیز غیر خدا تشنه کام معرفت را سیراب نمی کند»^۵.

۱. آمدی، عبدالواحد، پیشین، ص ۸۱.

۲. همان، ص ۶۴.

۳. شیخ صدوق، محمد بن بابویه، /توحید، چاپ دوم، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، سال ۱۳۵۷، ص ۲۸۴.

۴. آمدی، عبدالواحد، پیشین، ص ۸۱.

۵. برقی، سید یحیی، چکیده /ندیشه ها، چاپ ششم، قم، چاپ حکمت، سال ۱۳۶۷ شمسی، ج ۱، ص ۴.

هر چه درجه معرفت به خدای عالمیان افزون تر و خالص تر باشد، تجلّی لطف خدا بر بنده شدیدتر، و ثمره آن که لذّت و بهجت است، فزون تر خواهد بود. تا جائی که همه لذت‌های دیگر در مقابل آن ناچیز می‌شود. چه بسا به حدّی منتهی گردد، که هر لذتی جز لقاء و همدمی با خدا او را متأدّی گرداند و بگوید:

از در خویش خدایا به بهشتم مفرست که سرکوی تو از کون و مکان ما را بس

«لذّت هر علمی به قدر شرف آن علم است، و شرف هر علمی به قدر شرافت معلوم است

پس اگر در معلومات، چیزی باشد که اشرف و اجلّ و اعظم از همه باشد، علم به آن هم

الذّ همه علوم و اشرف و اکمل آنها خواهد بود».^۱

شناخت خداوند قادر، با آن همه صفات جمال و جلال، شور و شوق بندگی را در آدمی شعله ور می‌سازد و او

از اینکه چنین خالق را می‌پرستد و به او تکیه دارد، به خویش می‌بالد و نشاط می‌گیرد. اگر معرفت اوج گیرد، به

جایی می‌رسد که عارف نمی‌خواهد یک لحظه از خالقش جدا شود. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید :

«الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ لَوْ سَهَا قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ لَمَاتَ شَوْقًا إِلَيْهِ»^۲

«کسی که اهل معرفت است، جسمش در بین خلق، ولی قلبش پیش خداست. اگر دلش

لحظه‌ای از یاد خدا غافل شود، به خاطر شوقی که به سوی او دارد جان می‌دهد».

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

«لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ

مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَعِيمِهَا. وَكَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقْلَّ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطْوُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ، وَلَنَعَمُوا

بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ، وَتَلَذُّوا بِهَا تَلَذُّدٌ مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَانِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ».^۳

«اگر مردم بدانند چه فضیلتی در شناخت خدا نهفته است، هیچ‌گاه بدانچه خداوند از

شکوفائی زندگی دنیا، به دشمنان خود داده چشم نمی‌دوختند و دنیای آن‌ها از خاک زیر

پایشان پست‌تر بود. و مانند کسی که در باغ‌های بهشت همراه اولیاء خدا در لذّت دائمی

است، از نعمت معرفت خدا بهره‌مند می‌شدند و از آن لذّت می‌بردند».

بر این اساس است که مولای محبوبمان امیر المؤمنین (علیه السلام) چنین می‌فرماید:

۱ . نراقی، ملا احمد، معراج السعادة، انتشارات هجرت، چاپ پنجم، سال ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۳۱.

۲ . مجلسی، پیشین، ج ۳، ص ۱۴.

۳ . کلینی، پیشین، ج ۸، ص ۲۴۷.

«مَا يَسْرُنِي لَوْ مِتُّ طِفْلاً وَأَدْخِلْتُ الْجَنَّةَ وَلَمْ أَكْبُرْ فَأَعْرِفَ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ»^۱.

«دوست ندارم که در کودکی می‌مردم و به بهشت می‌رفتم و بزرگ نمی‌شدم، تا پروردگارم

عز و جل، را بشناسم».

ه) کلید قبولی طاعات و رفتار. رفتار عبادی آدمیان، به میزانی که از شناخت و آگاهی برخوردار باشد، در پیشگاه الهی دارای قیمت است. هر عمل و رفتاری که رنگ و بوی معرفت خدا در آن نباشد ارزشی ندارد. آنکه واجد معرفت راستینی از خدا نیست طاعات و عباداتش، هرچه باشد، بی ارزش است.

اساساً معرفت، زیر بنا و پایه عمل و رفتار و شرط پذیرش آن است. معرفت خدا به عنوان عالی‌ترین معرفت- هاست، که خدای متعال عملی را که با معرفت رنگ نگیرد، به حساب نمی‌آورد. امام باقر (علیه السلام) در این زمینه می‌فرماید:

«لَا يُقْبَلُ عَمَلٌ إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ وَلَا مَعْرِفَةٌ إِلَّا بِعَمَلٍ وَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ مَعْرِفَتُهُ عَلَى الْعَمَلِ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ فَلَا عَمَلَ لَهُ»^۲.

«هیچ عملی جز به معرفت قبول نمی‌شود و معرفت بدون عمل نیست. کسی که معرفت یافت، او را به عمل دلالت می‌کند. آنکه معرفت ندارد، عمل ندارد».

از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل شده، که عده‌ای خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدند و پرسیدند:

«نَدْعُو فَلَا يُسْتَجَابُ لَنَا، قَالَ لَأَنْتُمْ تَدْعُونَ مَنْ لَا تَعْرِفُونَهُ»^۳.

«چرا وقتی دعا می‌کنیم اجابت نمی‌شود؟ حضرت فرمود: زیرا شما کسی را می‌خوانید که نسبت به او معرفت ندارید».

و) معنا بخشی زندگی. زندگی بدون خدا معنی نمی‌دهد و هرگز قابل تفسیر نیست. آن که خدا را نمی‌شناسد، بودن خویش را چگونه می‌خواهد معنا کند؟! هیچکس نمی‌تواند بگوید در این عالم، بدون خدا، چه کاره است و برای چه آمده؟ اگر هدف خوردن و خوابیدن و حرکت کردن باشد، که حیوانات برترند. انسان بی خدا در این عالم هیچ

۱. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ویرایش دوم، قم، دار الحديث، سال ۱۳۸۵ ش، ج ۷، ص ۱۸۵؛ نقل از کنز العمال.

۲. ابن شعبه حرانی، پیشین، ص ۲۹۴.

۳. صدوق، محمد بن بابویه، پیشین، ص ۲۸۸.

محلی از اعراب ندارد، نه آغازش معلوم است و نه پایانش و مثل عضو زایدی می‌ماند، که با سایر اعضاء در ارتباط نیست و وجودش قابل توجیه نبوده، معنی هیچی و پوچی می‌دهد.

هیچ‌گاه نمی‌توان برای زندگی منهای خدا ارزشی یافت. فلزی سیاه را در نظر آورید، آن‌وقتی که در مجاورت آتش قرار گیرد، سرخ و درخشنده می‌گردد و هرگاه از آتش جدا شود همان فلز سیاه است. آنچه به آدمی شخصیت می‌دهد، هویت واقعی را شکل داده و معنا می‌کند و او را از عاطلی و باطلی در این حیات کوتاه دنیا رهائی می‌بخشد، چرا زیستن و چگونه زیستن او را پاسخ می‌دهد، اعتقاد و شناخت خداوندی است که به حال همهٔ بندگان آگاه است.

اعتقاد به یک منبع غیبی که ناظر بر اعمال و رفتار بندگان است، خوب و بد آن‌ها را می‌بیند و امتیاز می‌دهد از کردار بدشان ناخشنود گشته و کیفر می‌دهد، از اعمال نیکشان خشنود گشته و پاداش می‌دهد، این خود بهترین توجیه برای زنده ماندن است. "ویل دورانت" مورخ مشهور فرانسوی می‌گوید:

«زندگی بدون دین ملال انگیز و پست است، و جسدی بی روح است.»^۱

زندگی پر زرق و برق و مال و ثروت و مادیات، ارزش آن‌را ندارد که انسان بدان دل خوش کند، و هستی و بودن خود را با آن‌ها توجیه نماید. چگونه می‌توان به این دنیایی که همه‌اش اعتباری و مجازی است و به یک دم از دست می‌رود دل بست و از خدای خالق هستی غفلت ورزید؟!

اگر انسان، همهٔ دارایی‌ها و امکانات خود را هر چند بی‌شمار، با هم جمع بزند و آنگاه خدا را از آن کم کند چه برایش می‌ماند؟! و اگر هیچ ندارد، ولی خدا را دارد، او چه چیز کم دارد؟!

این سخن زیبای امام حسین (علیه السلام) در دعای عرفه است که می‌فرماید:

«إِلَهِي مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ، وَ مَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ».^۲

یعنی: خدایا چه دارد آن‌که تو را ندارد، و چه ندارد آن‌که تو را دارد!

آری! رمز همهٔ زیبایی‌ها و همهٔ عزت‌ها و خوبی‌ها را باید در معرفت به خدا جستجو کرد. که، همهٔ عزت‌ها از آن خداست ﴿فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾.^۳

۱. ویل دورانت، پیشین، ص ۴۷۶.

۲. مجلسی، پیشین، ج ۹۵، ص ۲۲۶.

۳. نسا / ۱۳۹.

آنها که در این دنیا نامشان و یادشان جاودانه گشته و در هر عصری، از آنان به عنوان الگوهای زندگی یاد می‌شود، به هر درجه‌ای که به خدا نزدیک‌تر بوده‌اند و بیشتر او را شناخته‌اند، بیشتر ارزش یافته‌اند.

۳.۲. خدا مشکوک نیست

یکی از مهم‌ترین فرازهای مباحث معرفت خدا، که در همه ادیان الهی بر آن تأکید شده و هر کس باید با آن رویکرد در حوزه خداشناسی وارد شود، این حقیقت بدیهی و بنیادی است که، وجود خدای هستی امری یقینی فطری، غیر قابل خدشه و غیر مشکوک است. بی توجهی به این اصل راهگشا، مشکلات اساسی در راه شناخت صحیح پروردگار عالم بوجود آورده است.

در روش بسیاری از دانشمندان بشری، آنگاه که می‌خواهند وارد بحث خدا شوند، اسلوب ورودشان به این گونه است که، ابتدا برای اثبات خدا، در ذهن خویش، ذاتش را مجهول گرفته، سپس به کمک عبارات اصطلاحات و استدلال‌های معینی، آن خدای مجهول ذهنشان را معلوم می‌نمایند. حاصل چنین روشی، اثبات خدایی ذهنی و فکری است، که محصول عقل و اندیشه است و ربطی به خدای واقعی خارجی ندارد. آنها خدا را معلوم نمی‌گیرند؛ چون اگر معلوم باشد، دیگر نیاز به استدلال و اثبات ندارد. بلکه اول او را مجهول می‌گیرند، و آنگاه به وسیله معلومات و عبارات خاص فنی، فلسفی و عرفانی، به معلوم ساختن و اثبات آنچه که از نظر فکر و ذهنشان مجهول گرفته شده، می‌پردازند. در کتاب "خدا/از دیدگاه قرآن" چنین می‌خوانیم:

«در کتاب‌های فلسفه و کلام معمولاً بخش خداشناسی با مسئله "اثبات صانع" آغاز می‌گردد، ولی در مکتب وحی مسئله‌ای به این عنوان و با این آهنگ، تقریباً مطرح نیست. در این کتاب‌ها به ندرت مطلبی دیده می‌شود که مستقیماً به اثبات اصل هستی خدا مربوط باشد. گویی اصل وجود خدا مسلم و مفروض^۱ عنه گرفته شده است.»

۱. حسینی بهشتی، سید محمد، خدا/از دیدگاه قرآن، تهران، انتشارات بعثت، سال ۱۳۵۷ش، ص ۲۸.

در تمامی کتاب و سنت، ما به چنین روشی برخورد نمی‌کنیم. بلکه قرآن و روایات به شدت ما را از تعقل در خدا و ورود ذهن در محدوده الوهیت به شدت منع کرده‌اند. خدا در ادیان اصلاً مشکوک گرفته نمی‌شود، بلکه او آن بهترین معروف^۱ و شناخته شده‌ای است که ذاتش از هرچه پیدا، پیداتر است (نهان ز چشم جهانی ز بس که پیدائی). باید بندگان وجودش را فارغ از هرگونه تصویر سازی و تصور، تصدیق کنند.

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ»^۲

«سر لوحه دین معرفت خدا و کمال معرفت خدا در تصدیق اوست».

براین اساس، در منطق دینی، وجود خدا بدیهی است و موجود آشکار و بدیهی، نیاز به تصویرسازی عقلی ندارد و مشکوک دانستن آن، خطای فاحش می‌باشد؛ بلکه ممکن است مورد غفلت قرار گیرد، که در این صورت نیاز به تذکر دارد و نه اثبات، آن هم بعد از مجهول گرفتن او!

علی (علیه السلام) این نسخه یگانه و زیبای توحید می‌فرماید:

«عَجِبْتُ لِمَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ وَ هُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ»^۳

«در شگفتم از آن که خلق خدا را می‌بیند، ولی در خدا شک می‌کند».

بدین جهت همان ابتدا که رسولان الهی آمده‌اند، خدا را بدیهی گرفته‌اند و بشر را به تصدیق و اقرار به ذاتش فرا خوانده‌اند، بدون اینکه او را مجهول بدانند و صور ادراکی و مفاهیم دریافتی از این سیر و سلوک ذهنی را، در شناخت خدا دخیل سازند. قرآن به قاطعیت تمام بر مشکوک نبودن خدا پا فشرده و از قول پیامبران می‌فرماید:

﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۴

«رسولان به امت‌هایشان گفتند: آیا در خدای شکافنده آسمان‌ها و زمین شکّی هست؟!»

قرآن به شکل‌های مختلف بر فطری و بدیهی بودن خدا و بی نیازی ذات مقدسش از اثبات، سخن رانده است. تا جایی که به طور مکرر، با بکار بردن عبارت، وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ، می‌فرماید: اگر از انسان‌ها بپرسند که خالق آسمان‌ها و زمین کیست؟ می‌گویند: خداوند.^۵ در کلام معصومین هم، عرفان به ذات مقدس ربوبی، هیچگاه به

۱. يَا خَيْرَ مَعْرُوفٍ عَرَفَ. (مجلسی، پیشین، ج ۹۱، ص ۳۹۵؛ و مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر).

۲. سید رضی، پیشین، خطبه اول، ص ۳۹.

۳. همان، ص ۴۹۱.

۴. ابراهیم/۱۰.

۵. رک به آیات: عنکبوت / ۶۱ و ۶۳. لقمان / ۲۵؛ زمر / ۳۸؛ زخرف / ۹ و ۸۷.

صورت یک مسأله مجهول و مشکوک که محتاج به اثبات فلسفی باشد مطرح نشده است و گفته شده که سر آن نیز از دیدگاه منابع دین، همان معرفتی است که در قلب انسان به ودیعت نهاده شده است، معرفتی که حاصل فعل و صنع خدا و نتیجه تعریف اوست.^۱ رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُهُ كَذَلِكَ قَوْلُهُ ﴿وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾»^۲.

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر مولودی بر فطرت متولد می‌شود، یعنی: بر معرفت به اینکه خدای عزوجل خالق اوست و این آیه، «اگر از آنها بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده؟ خواهند گفت: خدا»، اشاره به همین مطلب دارد».

«عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ﴾ قَالَ كَانَ ذَلِكَ مُعَايَنَةً لِلَّهِ فَأَنْسَاهُمْ الْمُعَايَنَةَ وَ أَثْبَتَ الْإِفْرَارَ فِي صُدُورِهِمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا عَرَفَ أَحَدٌ خَالِقَهُ وَ لَا رَازِقَهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾»^۳.

«زراره از امام صادق (علیه السلام) در باره آیه میثاق (اذ اخذ ربکم...) نقل می‌کند که فرمود: منظور این است که، مردم بالعیان خداوند را دیده‌اند، سپس خداوند این معاینه را فراموشاند ولی اقرار به خودش را در سینه‌هایشان ثابت و بر قرار ساخت و اگر این نبود، احدی خالق و روزی رسان خویش را نمی‌شناخت. این است قول خدا که فرمود: اگر از آنها بپرسی: چه کسی آنان را آفریده است؟ خواهند گفت: خدا».

بنابراین، در مشرب پیامبران الهی، معرفت الله، نه به عنوان یک امر ذهنی و آن هم مشکوک و مجهول بلکه به عنوان یک عرفان روشن و معرفت مفسور در فطرت و قلب عموم افراد بشر مطرح است. اگر در مواقعی این معرفت بروز و ظهور لازم را ندارد، به دلیل غفلت یا تغافل انسان و عوامل و موانع خارجی است که غبار تیره بر

۱. برنجکار، رضا، مبانی خداشناسی در فلسفه یونان و ادیان الهی، قم، چاپ اول، مؤسسه الهادی، سال ۱۳۷۱، ص ۱۱۲.

۲. کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۲.

۳. برقی، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۱.

آینه فطرت می‌نشانند و انسان را از یادآوری و تکرار آن، محروم می‌سازد.^۱ لذا سنگ زیرین دین حنیف، عبارت است از: اصل تعریف فطری.^۲

امام علی (علیه السلام) می‌فرماید:

«لَا تَسْتَطِيعُ عَقُولُ الْمُتَفَكِّرِينَ جَعْدَهُ».^۳

«عقل متفکرین قدرت انکار خدا را ندارد».

امام حسین (علیه السلام) در قسمتی از دعای پر شور و زیبای عرفه می‌فرماید:

«مَتَى غِبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ».^۴

«کی ناپیدا و نهان بوده‌ای تا وجودت نیاز به دلیل داشته باشد».

در غیر قابل انکار بودن خدا، قرآن منکرین را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِذِي بُرْهَانٍ لِّكُلِّ شَيْءٍ حَاجِزٍ﴾^۵

«آیا غیر از الله خدایی هست؟! بگو دلیل شما چیست اگر راست می‌گویید».

نیاز بشر به خدا، شدیدتر از نیاز او به نور و آب و هوا است. همانگونه که بدون اینها نمی‌تواند زنده بماند و وابستگی او به اینها انکار ناکردنی و بدیهی است، همین طور اعتقاد به خدا، نیاز شدید و طبیعی و فطری بشر است. هرکس بخواهد این نیاز اساسی و ریشه‌دار را انکار کند، هیچ حرف حسابی نمی‌تواند ارائه دهد.

﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ، فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾^۶

«کسی که غیر خدا را می‌خواند، هیچ دلیلی ندارد، پس حسابش با خداست».

هستی خدا به قدری بدیهی است و نشانه‌های وجود او آنچنان بر در و دیوار وجود، آشکار است که هیچ دلیلی

بر انکار او نمی‌توان یافت. در دعای عرفه، امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید:

۱. برنجکار، رضا، پیشین، ص ۱۷.

۲. ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ روم/۳۰.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، ج ۱، ص ۱۹۳.

۴. همان، ج ۶۴، ص ۱۴۳.

۵. نمل / ۶۴.

۶. مؤمنون / ۱۱۷.

«أَيُّكُونُ لَغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ»^۱.

«آیا چیز دیگر ظاهر تر از تو هست که بخواهد او ظاهر کننده تو باشد؟»

هر چیزی هستی خود را از او دارد و همه چیز، بودنِ خود را مدیون بودنِ اوست؛ چگونه می‌توان او را انکار نمود؟! هر کس به هستی و بودنِ خود معتقد است نمی‌تواند به هستی خالق خود معتقد نباشد. هر که می‌گوید: من هستم، نمی‌تواند بگوید: خدا نیست! آنکه به وجود خود معترف است، نمی‌تواند به موجد خود اعتراف ننماید. با وجودِ «این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود»، و دیدن پدیده‌های بی‌شمار و شگفت در این عالم، آیا می‌توان خالق و پدیدآورنده آن‌ها را انکار کرد و یا در وجودش شک و تردیدی کرد؟! کدام انسان عاقل می‌تواند بنا را ببیند، بانی را نبیند؟! به پدیده‌های هستی بنگرد، پدیدآورنده را منکر شود؟! این محال است! این، بسان آن می‌ماند، که آدمی نور خورشید را ببیند، و خورشید را انکار کند؛ خورشیدی که روشنایی هر چیز به اوست، اگر نباشد هیچ چیز روشن نیست، و دیده نمی‌شود.

۳.۳. جایگاه عقل در معرفت خدا

عقل، همان حجت باطنی^۲ است که بهترین مذکر و راهنمای به سوی اقرار و معرفت خداست. انبیاء آمدند تا نعمت فراموش شده میثاق فطری را به بشر تذکر دهند (یذکروهم منسی نعمته) و گوهرهای دفن شده و پنهان مانده در عقل را، که در زمره عالی‌ترین و درخشان‌ترین آنها، معرفت فطری است، هویدا سازند.

«... وَ يَثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۳.

«آنچه در عقل‌های انسان پنهان است اِثاره و آشکار می‌کنند».

۱. مجلسی، پیشین، ج ۶۴، ص ۱۴۲.

۲. إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ، وَ حُجَّةٌ بَاطِنَةٌ. فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ (همان، ص ۱۳۷).

۳. سید رضی، پیشین، خطبه اول.

معرفت توحیدی، در مشهد عقل انجام پذیرفته و عقل شاهد بر این پیمان فطری بوده که از قبل (در عالم ذر) بر بشر عرضه گردیده و بهترین گواه بر آن است. این سخن نورانی امام سجّاد (علیه السّلام) در "مناجات خمس عشره" است که می‌فرماید:

«الهی بِكَ هَامَتِ الْقُلُوبُ الْوَالِهَةُ وَ عَلَى مَعْرِفَتِكَ جُمِعَتِ الْعُقُولُ الْمُتَبَايِنَةُ»^۱

«خدایا! قلب‌های شیدا، به سوی تو رام و عقل‌های مختلف، بر معرفت تو جمع گشته‌اند».

بر این اساس، اکنون اگر عقل، به همان صورت قدسی و به دور از حجاب‌های نفسانی، ظاهر شود، بر آنچه شاهد بوده و بدان جمع گشته (جُمِعَتِ الْعُقُولُ) گواهی خواهد داد و به ربوبیت خالق خویش اعتراف خواهد نمود. مع هذا، از طریق دقت و اندیشه در جهان هستی، عقل به ما می‌گوید: «هستی را هستی بخشی است دانا و توانا». اما آن هستی بخش چگونه است، دیگر درخور فهم و عقل ما نیست؛ ذات مقدّس حق غیر از ذواتی است که ما با حواس ظاهری و باطنی با آنها سرو کار داریم. هیچ کس حق ندارد با عقل، در ذات خدا بیندیشد یا بخواهد که به کنه ذات و صفات باری تعالی پی برد.

پس، جایگاه عقل این است که: از طریق عقل و استدلال‌های عقلی، تنها می‌توان به وجود خدا پی برد و بر این باور دست یافت که: «جهان را صانع باشد خدا نام». به قول انیشتین، اظهار و اعتراف نمود به اینکه:

«در عالم مجهول نیروی عاقل و قادری وجود دارد که جهان گواه وجود اوست».^۲

خرد را فهم تا آنجاست در کار که عالم صانعی دارد پدیدار

امام صادق (ع) ضمن حدیثی در مورد عقل می‌فرماید:

«بِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ وَ أَنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ وَ إِنَّهُ الْمَدَبِّرُ لَهُمْ وَ أَنَّهُمُ الْمُدَبَّرُونَ وَ إِنَّهُ

الْبَاقِي وَ هُمُ الْفَانُونَ وَ اسْتَدَلُّوا بِعُقُولِهِمْ عَلَى مَا رَأَوْ مِنْ خَلْقِهِ مِنْ سَمَائِهِ وَ أَرْضِيهِ وَ شَمْسِيهِ وَ

قَمَرِهِ وَلَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ، أَنْ لَهُمْ خَالِقًا وَ مَدَبِّرًا لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزُولُ ...»^۳

«با عقل، بندگان خالقشان را بشناسند (شناخت به این معنی) که آنها مخلوقند و خداوند

مدبّر آنهاست و آنان تحت تدبیر اویند، او باقی است و آنها فانی شدند و با دیدن خلق خدا،

۱. مجلسی، پیشین، ج ۹۱، ص ۱۵۱.

۲. جان کلور مونسم، پیشین، ص ۷۶.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۱، ص ۲۸.

از قبیل: آسمان، زمین، خورشید، ماه و شب و روز و با بکار گرفتن، عقلشان، به این سو رهبری شوند، که برایشان خالق و مدبری است، که پیوسته بوده و خواهد بود».

عقل می‌تواند با تأمل در آثار خدا و نظم و دقت به کار رفته در آنها، انسان‌ها را به درجه‌ای از خداشناسی نایل سازد؛ که البته نهایت این معرفت، که از راه تأمل و تفکر در مخلوقات حاصل می‌گردد این است که، جهان هستی خالقی دارد.

«علی (ع): اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَعْجَزَ الْاَوْهَامَ اَنْ تَنَالَ اِلَّا وُجُودَهُ وَ حَجَبَ الْعُقُولَ عَنْ اَنْ تَتَحَيَّلَ ذَاتُهُ فِی امْتِنَاعِهَا مِنْ الشَّبَهِ وَ الشَّكْلِ»^۱.

«سپاس خدائی را که افکار و اوهام در او عاجزند مگر اینکه اعتراف بوجودش نمایند همین و بس؛ و عقل‌ها از اینکه ذاتش را تخیل نمایند باز داشته شده‌اند، به خاطر اینکه، برای خدای شبه و شکل محال است».

به سخنی دیگر، عقل به آسانی قادر است از اثر پی به مؤثر، از پدیده پی به پدید آورنده و از مخلوق، پی به خالق هستی برد. هر چه در آثار و مخلوقات تأمل بیشتری شود، دلالت بر خالق آشکارتر می‌شود.

بلی در طبع هر داننده ای هست که با گردنده گرداننده‌ای هست

امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر این نکته تأکید می‌فرماید که، آیات و نشانه‌های روشن و قاطع وجود خدا در نظام هستی، به قدری زیاد است، که عقل چاره‌ای جز اعتراف به او ندارد. آنجا که می‌فرماید:

«اَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ الْبَيِّنَاتِ عَلَى لَطِیْفِ صَنَعَتِهِ وَ عَظِیْمِ قُدْرَتِهِ مَا اِنْقَادَتْ لَهُ الْعُقُولُ مُعْتَرِفَةً بِهِ»^۲.

به»^۲.

«به قدری شواهد آشکار، بر آفرینش دقیق و قدرت عظیم خود اقامه کرد که عقل‌ها را به پذیرش معرفت وجود خود واداشت».

در جایی دیگر علی (علیه السلام) در ضمن خطبه‌ای می‌فرماید:

«ظَهَرَ فِی الْعُقُولِ بِمَا یُرَى فِی خَلْقِهِ مِنْ عَلَامَاتِ التَّدْبِیْرِ»^۳.

۱. صدوق، محمد بن بابویه، پیشین، ص ۷۲.

۲. سید رضی، پیشین، ص ۲۳۵.

۳. کلینی، پیشین، ص ۱۴۱.

مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْرِجُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١﴾»^۲

«ای هشام! خدای بزرگ، بر معرفت خویش استدلال نموده که برایشان مدبری هست. آنجا که فرمود: رام کرد برای شما شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان را که به امر او مسخرند. همانا در این، برای عاقلان نشانه‌هایی است. و فرمود: حم و به کتاب مبین قسم! که ما آنرا قرآنی عربی قرار دادیم، شاید تعقل کنند. و فرمود: و از نشانه‌های اوست که به شما برق را برای خوف و طمع نمایاند و از آسمان برایتان آبی نازل می‌کند، سپس با آن زمین را بعد از مردنش زنده می‌سازد؛ که در این‌ها نشانه‌هایی است برای آنکه تعقل کند».

امام صادق (علیه السلام) ضمن فرمایشات نورانی و گهربار خود به مفضل، پیرامون این که، اگر مسئله درک خدا از تیر رس عقل بشری به دور است، پس چگونه عقل یکی از طرق معرفت خدا شناخته شده، می‌فرماید:

«إِنَّ الْعَقْلَ يَعْرِفُ الْخَالِقَ مِنْ جَهَةِ تَوْجِبُ عَلَيْهِ الْأَفْرَارُ وَ لَا يَعْرِفُهُ بِمَا يُوجِبُ لَهُ الْإِحَاطَةُ بِصِفَتِهِ»^۳.

«به درستی که عقل، خداوند را از این جهت می‌شناسد که موجب اقرار به وجود او می‌شود نه از جهت احاطه به صفات او».

اینجاست که به «حد واجب» عقل در معرفت خدا پی می‌بریم؛ که علی (علیه السلام) فرمود:

«لَمْ يَطْلُعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ، وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ»^۴.

«گرچه خداوند عقل‌ها را از احاطه یافتن به صفاتش آگاه نساخته، ولی آن چه از معرفتش که واجب و لازم است را نیز از او پنهان نساخته».

منظور از این حد واجب عقل در خداشناسی، به کار گیری عقل است در آیات و مخلوقات الهی، برای اینکه دانسته شود که «جهان را خالق باشد خدا نام»، نه اینکه عقل بتواند به ذات و صفات خدای یگانه پی برد.

۱. روم / ۲۴.

۲. مجلسی، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۳.

۳. همان، ج ۳، ص ۱۴۷.

۴. سید رضی، پیشین، خطبه ۴۹.

وقتی به قرآن کریم می‌نگریم، می‌بینیم در آیات الهی، موجودات عالم، مورد تفکر و تعقل قرار گرفته‌اند و هیچگاه نیامده که در ذات و صفات خدا فکر کنید، یا عقلتان را در آن به کار گیرید (سبحان الله عما یصفون). اگر به آیاتی که «یَعْقِلُونَ» و «تَعْقِلُونَ» و «یَتَفَكَّرُونَ» آمده رجوع شود، همه همین حکم را دارد.^۱

نکته قابل توجه اینکه: شناخت خدا از راه تفکر و تدبّر در آثار، آدمی را به این درجه از معرفت واصل می‌سازد که «خدا موجود است».^۲ این شناخت عقلی، قابل مقایسه با معرفت فطری خداوند نیست؛ زیرا در آن، خداوند شخصی و خارجی وجدان می‌شود که چگونگی و طور ندارد. این وجدان، در واقع اعطای معرفت از طرف خدا بر قلب است. لذا، استدلال‌های عقلی، در باب خدشناسی از راه پدیده‌های هستی و تفکر در مخلوقات، به عنوان هموار کننده موانع هدایت، چون سایر مُذْکِّرات، مقدمه وجدان خدای واقعی است و در نهایت، باید موجب دریافت معرفتی شود که صنع خداست و به هیچ وجه، با هیچ لفظ و عبارتی قابل بیان نیست. هرگونه معرفت عقلی از خدا که به معرفت فطری خدا منتهی نشود و با آن هماهنگ نگردد، مردود بوده و نمی‌تواند بیانگر معرفت راستینی از خدا باشد.

بنابراین، نباید بین دو دسته آیات و روایات، که در یک دسته، بر بکارگیری عقل در مورد خدا تأکید شده و در دسته‌ای دیگر، از ورود عقل در مرز معرفت الله شدیداً منع شده، دچار سرگردانی شویم. چون روشن شد که: حد واجب و محدوده ورود عقل، بکارگیری آن در آفاق و انفس و به طور کلی پدیده‌های هستی می‌باشد و بر این پافشاری شده است. اما آنجا که عقل از ورود در حریم آن منهی^۳ عنه است، و تجاوز در آن هلاکت‌آور می‌باشد تعقل در ذات و صفات الهی است.

۱. برای نمونه: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَکِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَى بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾. (بقره / ۱۶۰).

۲. غَيْرُ أَنَّهُ مُوجُودٌ فَقَط (مجلسی، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۸).

۳.۳.۱. عجز عقل در معرفت ذات خدا

ذات خدای متعال، مطلقاً از عقل پنهان است و عقل هیچ توان و ظرفیت ورود در این وادی را ندارد. وظیفه عقل در ذات خدا، جزء «سکوت» و «سکون» و «لا ادری» چیزی نیست. او آنگونه که از چشم پنهان است، از عقل هم پنهان است. شدت ضعف عقل در خدا، همانند شدت ضعف چشم از دیدن و رویت اوست؛ چنانکه امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا احْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصَارِ»^۱.

«خدا از عقل پوشیده است، همانطور که از دیده‌ها پنهان است».

نیز در مناجات العارفین، از مجموعه مناجات خمس عشره، امام سجاد (علیه السلام) می‌فرماید:

«عَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنْ إِدْرَاكِ كُنْهِ جَمَالِكَ»^۲.

«عقل‌ها از درک عمق جمال تو عاجزند».

در قرآن و روایات ائمه معصومین (علیهم السلام) مکرر و با تعبیر گوناگون این موضوع آمده، که ذات خداوند

از هر عقل و وهم و خیال و فهم و ذهنی پنهان است.

«عَنِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَام): كُلُّ مَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ بِخِلَافِهِ»^۳.

«امام صادق (علیه السلام): آنچه به وهم آید خدای، خلاف آن است».

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در قسمتی از خطبه‌ای که نه روز پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)،

و پس از فراغ یافتن از جمع آوری قرآن ایراد فرمودند، چنین سخن راندند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْجَزَ الْأَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ إِلَّا وَجُودَهُ وَ حَجَبَ الْعُقُولَ عَنْ أَنْ تَتَخَيَّلَ ذَاتَهُ فِي

امْتِنَاعِهَا مِنَ الشَّبَهِ وَالشَّكْلِ...»^۴

«حمد خدایی را که اوهام از اینکه به وجودش دست یابند عاجزند و عقل‌ها از اینکه ذاتش

را تخیل کنند در پرده‌اند؛ به دلیل آن که او شبیه و شکل ندارد».

در همین رابطه، علی (علیه السلام) در معنی لفظ جلاله الله می‌فرماید:

۱. حرانی، حسن، پیشین، ص ۲۴۴.

۲. مجلسی، پیشین، ج ۹۱، ص ۱۵۰.

۳. صدوق، محمد بن بابویه، پیشین، ص ۸۰.

۴. همان، ص ۷۲.

«اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي يَأْلَهُ فِيهِ الْخَلْقُ وَ يُؤَلَّهُ إِلَيْهِ ، وَ اللَّهُ هُوَ الْمَسْتُورُ عَنْ دَرْكِ الْإِبْصَارِ
الْمَحْبُوبُ عَنْ الْأَوْهَامِ وَالْخَطَرَاتِ»^۱.

«الله، معنای آن، معبودی است که خلق در او حیران و به سوی او واله‌اند. خدا از درک و
فهم عقل پنهان و از اوهام و خطورات فکری پوشیده است».

امام باقر (علیه السلام) هم فرمودند:

«اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي إِلَهَ الْخَلْقُ عَنْ دَرْكِ مَائِيَّتِهِ وَ الْإِحَاطَةَ بِكَيْفِيَّتِهِ»^۲.

«الله، آن معبودی است که خلق از درک هستی و احاطه یافتن به چگونگی او در حیرتند».
آنقدر در روایات، فَلَا تُدْرِكُ الْعُقُولُ^۳، لَا تَقْدِرُهُ الْعُقُولُ^۴، هُوَ خِلَافُ مَا يُعْقَلُ^۵، لَا تَحِيطُ بِهِ الْأَفْكَارُ^۶، قَدْ ضَلَّتِ
الْعُقُولُ^۷، إِيَّاكُمْ وَ التَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ^۸ و ... از این قبیل روایات داریم، که حد ندارد و فرموده‌اند: که در ذات خدا اصلاً
تعقل و تفکر نکنید، بلکه در آثار او بیندیشید. چون در وظیفه عقل نیست که به ذات خدا فکر کند.

به همین جهت است که گفته می‌شود: راه خداشناسی «لا فکری» است، زیرا هر جا که عقل بخواهد با فکر
کردن در ذات خدا، نسبت به او معرفت پیدا کند، گمراهی است. خدای فکری خدای واقعی نیست، او خدای
ساخت بشر است و هر چه فرد، قدرت حافظه و استعدادش قوی تر باشد یک خدای تصنعی فکری قوی‌تری برای
خود خواهد ساخت (بت فکری). امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید:

«كُلَّمَا مِيزَ تُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ، مَخْلُوقٌ مُصْنَعٌ مِثْلَكُمْ ، مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ»^۹.

۱. همان، ص ۸۹.

۲. همان.

۳. مجلسی، پیشین، ج ۴، ص ۲۸۹.

۴. همان، ص ۲۹۳.

۵. همان، ج ۳، ص ۲۲۶.

۶. شیخ صدوق، پیشین، ص ۷۷.

۷. همان، ص ۶۹.

۸. همان، ج ۳، ص ۲۵۹.

۹. مجلسی، پیشین، ج ۶۶، ص ۲۹۲.

«آنچه را که با افکار و اوهام خود، در دقیق‌ترین معنای آن تشخیص دهید، مخلوق و

مصنوعی مانند خود شماست، که به خودتان بر می‌گردد (و ربطی به خدا ندارد)».

پس، لافکری در خداشناسی، به این معنی نیست که عقل و فکر را تعطیل کنیم و بهائی برایش قائل نباشیم

بلکه لافکری به این معنی است که، فکر کردن در ذات خدا، راه خداشناسی نیست.

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ ﴿وَأَنِّي إِلَهِ رَبِّكَ الْمُنتَهَى﴾ فَإِذَا

انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا»^۱.

«امام صادق (عليه السلام) فرمود: خدای عزوجل می‌فرماید: همانا پروردگارت پایان (همه

چیز) است. پس کلام که به خدا رسید، از سخن گفتن خود داری کنید».

اگر بخواهیم عقل را در پی بردن به ذات و صفات خداوند راه دهیم، مثل این است که (بلا تشبیه) لامپ

کوچک و کم ظرفیتی را به جریان برق عظیمی با ولتاژ بسیار بالا و فوق العاده زیاد وصل کنیم، که بلا فاصله

می‌سوزد و خاکستر می‌شود. امام صادق (عليه السلام) به مفضل می‌فرماید: اگر گفته شود چرا خدا با عقل درک

نمی‌گردد؟ جواب این است که:

«لأنَّهُ فَوْقَ مَرْتَبَةِ الْعَقْلِ، كَمَا لَا يُدْرِكُ الْبَصَرُ مَا هُوَ فَوْقَ مَرْتَبَتِهِ»^۲.

«خدا فوق مرتبه و ظرفیت عقل است، همانگونه که چشم آنچه مربوط به او نیست (یعنی

اشیاء غیر مادی، مثلاً" بو، درد، صوت و...) را نمی‌بیند».

رمز این همه تأکید بر ناتوانی عقل از شناخت خدا، مابینت و تفریق بین خالق و مخلوق است. خدا هیچ شبه

و نظیر و مثل ندارد (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ)^۳.

«قَالَ الصَّادِق (عليه السلام): هُوَ بَائِنٌ مِنْ خَلْقِهِ»^۴.

«امام صادق (عليه السلام) فرمود: او از خلقش جدا است».

«عَنِ الرِّضَا (عليه السلام): كُنْهُهُ تَفْرِيقُ بَيْنِهِ بَيْنَ خَلْقِهِ»^۵.

۱. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۹۲.

۲. مجلسی، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۶.

۳. شوری/۱۱.

۴. صدوق، پیشین، ص ۱۳۲.

۵. همان، ص ۳۴.

«امام رضا (علیه السلام) فرمود: ذات خدا، جدایی و تفریق بین او و خلش است.»

«عن الرضا (علیه السلام): فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ»^۱

«امام رضا (علیه السلام) فرمود: آنچه در خلق است، در خالق او وجود ندارد.»

اینها و بسیاری از رهنمودهای دیگر، بخاطر عجز عقل از درک ذات و هستی حضرت باری تعالی است. می بینیم در روایات، صراحتاً بیان شده که خداوند، نه به عقل می آید، نه به وهم، نه به خیال، نه به درک، نه به ذهن، نه به فهم و با هیچیک از ابزار تعقل و تفکر، قابل شناخت نیست. بیان این عبارات، بطور صریح و مکرر، گویای این حقیقت است، که هیچکس عذر و بهانه‌ای نیاورد و برای خدا «شرک عقلی» قائل نشود.

۳.۳.۲. عقل ابزار اداء حق بندگی

به موازات اینکه با عقل می یابیم که خالق داریم و عقل ما به کنه ذاتش راهی ندارد، متوجه می شویم که پروردگار قیوم توانا به ما هستی بخشیده، ما را از عدم آفریده و نعم فراوان و بی شماری بر ما ارزانی داشته است. آنگاه خود را در برابر منعم رحیم خویش شرمنده می بینیم و در همین حال، عقل، این اصل بدیهی را به یادمان می آورد که، در مقابل این احسان کننده مهربان شکرگزاری کنیم و حقوقش را ادا نماییم. چنانکه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده:

«أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْعَقْلَ لِأَدَاءِ حُقُوقِ الْعِبَادَةِ لَا لِادْرَاكِ حَقِّ الرُّبُوبِيَّةِ»^۲

«خدای متعال عقل را آفرید، تا انسان با آن حقوق عبودیت و بندگی را اداء کند (اطاعت کند)، نه اینکه حقیقت ذات ربوبی را درک نماید».

۱. همان، ص ۳۸.

۲. شفیع، سید محمد، فطرت مذهبیه، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، سال ۱۳۶۷، ص ۳۲۴. به نقل از اسرار الشریعه، از سید حیدر آملی، ص ۲۴۸.

اساساً شکر مُنعم از اصول قطعیه عقلی است. تمام افراد بشر، از هر آیین و نژادی، به آن معتقدند و نمک خوردن و نمک شکستن را قبیح می‌دانند. این امر، چنان اصیل و قوی است که، انسان را بنده احسان شمرده‌اند (الإنسان عبید الإحسان). قرآن کریم به صاحبان عقل می‌گوید: آیا پاداش نیکویی جز نیکویی است؟^۱

فضیلت هر انسان، بستگی به میزان سپاسگزاری او در مقابل احسان کننده دارد؛ زیرا بر هر صاحب عقلی روشن است که در مقابل نیکویی، جز نیکویی نشاید و اگر کسی در برابر خوبی، بدی کند، قطعاً از شرافت انسانی و فضیلت نفسانی بهره‌ای نبرده است. لذا، با توجه به این اصل خدشه ناپذیر عقلانی و این معیار مهم، در ارزش گذاری شرافت انسانی و با توجه به این حقیقت روشن، که خدا منعم حقیقی عالم است و هر چیزی در این عالم به ما می‌رسد، از ناحیه اوست، عقل سلیم با قوت تمام حکم می‌کند، که در برابر این احسان کننده رثوف، باید شکر نعمت را بجای آورد و در مقابل نیکی، پاسخ مناسب و در خور شأن احسان کننده نشان داد.

آری، عقل می‌گوید من خالق دارم و خود به خود آفریده نشده‌ام و اقرار دارد، که هستی را هستی بخشی است دانا و توانا، که این همه نعمت را، برای آسایش و سعادت من آفریده، تا بندگی او را کنم و به کمال نایل آیم. پس از این اقرار اولیه، که عقل پاک ابراز نمود، می‌یابم که خالق مرا دارد و من تحت قدرت اویم و محتاج احسان و لطفش هستم. باید محبت‌های او را سپاس گویم و امر و نهی خالق را «اطاعت» کنم. بنابراین، خداوند، انسان را برای طاعت و بندگی آفرید و ابزارهای خوب بندگی کردن را هم به او عطاء فرمود؛ که مهم-ترین این ابزار بندگی، عقل است.

عقل، که وظیفه‌اش نمایاندن «خیر و شر» است، همه «خیرها» را که به «بندگی» منتهی می‌شود و همه «شرها» را که از «بندگی» باز می‌دارد، به ما می‌نمایاند. رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«أَلَا وَ إِنَّ أَعْقَلَ النَّاسِ عَبْدٌ عَرَفَ رَبَّهُ فَطَاعَهُ، وَ عَرَفَ عَدُوَّهُ فَعَصَاهُ».^۲

«عاقل‌ترین مردم کسی است که خدایش را بشناسد و او را اطاعت کند، نیز دشمنش را بشناسد و نافرمانی‌اش کند».

«عن النبی (صلی الله علیه و آله): إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرُ كُلَّهُ بِالْعَقْلِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ».^۳

«همانا که همه نیکی‌ها با عقل شناخته می‌شود و آنکه عقل ندارد، دین ندارد».

۱. «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (الرحمن / ۶۰).

۲. حکیمی، محمد رضا و محمد و علی، الحیة، چاپ سوم، قم، زیر نظر جامعه مدرسین، سال ۱۳۶۰ ش، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳. همان، ص ۴۳.

«علی (علیه السلام): همة العقل ترك الذنوب و اصلاح العیوب»^۱.

«وظیفه عقل، ترک گناهان و اصلاح عیب‌ها است».

امام صادق (علیه السلام) در فرمایشات توحیدی خود به مفضل، در توضیح اینکه، اگر درک وجود خدا از تیررس عقل بشری به دور است، پس عقل، چگونه یکی از راه‌های معرفت به حساب آمده، می‌فرماید:

«... وَ عَلَى حَسَبِ هَذَا اَيْضًا يَقُولُ: إِنَّ الْعَقْلَ يَعْرِفُ الْخَالِقَ مِنْ جِهَةٍ تُوجِبُ عَلَيْهِ الْاِقْرَارَ وَ لَا يَعْرِفُهُ بِمَا يُوْجِبُ لَهُ الْاِحَاطَةَ بِصِفَتِهِ»^۲.

«بر این اساس می‌گوئیم، عقل بدان اندازه سر از وجود خالق در می‌آورد، که اقرار به وجودش نماید، نه بیشتر. و نه اینکه عقل بتواند به ذات احدیت احاطه یابد و چگونگی صفاتش را تعیین نماید».

آنگاه امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

«اگر گفتند که، اگر چنین است پس چگونه بنده ضعیف با عقل لطیفش در برابر معرفت

خدا مسئول است، با آنکه نمی‌تواند به او احاطه یابد؟ در پاسخ باید گفت:»

«إِنَّمَا كَلَّفَ الْعِبَادَ مِنْ ذَلِكَ مَا فِي طَاقَتِهِمْ أَنْ يَبْلُغُوهُ وَ هُوَ أَنْ يُوقِنُوا بِهِ وَ يَقِفُوا عِنْدَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ لَمْ يُكَلَّفُوا الْاِحَاطَةَ بِصِفَتِهِ»^۳.

«بندگان در موردِ خداشناسی، به قدر توان و طاقتشان مکلف و مسئولند و به همان اندازه

که، به وجود او یقین داشته باشند و امر و نهی او را اطاعت کنند و هیچگاه شناخت ذات و

صفات الهی وظیفه آنان نیست».

سپس امام (علیه السلام) مثالی می‌آورند که، همچنانکه هیچ پادشاه و سلطانی از رعیت خود نمی‌خواهد که

صفات وی از قبیل: بلندی، کوتاهی، سیاهی، سفیدی و غیره را بدانند؛ بلکه سلطان از رعیت، جز اعتراف به

سلطنتش و اطاعت و فرمانبرداری از دستوراتش را نمی‌خواهد. حالا، اگر کسی بیاید بر درِ کاخ پادشاه بایستد و

بگوید: ای پادشاه! خودت را بمن عرضه کن، تا اینکه تو را بشناسم و الا سخن تو را گوش نمی‌کنم و اطاعتت را

نمی‌پذیرم! چنین کسی، شایسته است که تنبیه و عقوبت شود. همینطور، هرکس بگوید: به خداوند اقرار نمی‌کنم

۱. مجلسی، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۴۶.

۳. همان.

و او را قبول نمی‌نمایم، مگر اینکه به کنه ذات او احاطه پیدا نمایم، این فرد خودش را در معرض غضب الهی قرار داده است.^۱

پس، اگر از تفکر و تعقل در ذات الهی بشدت نهی شده‌ایم، به این علت است که عقل، وظیفه‌ای در این مورد ندارد. وظیفه عقل، پس از اقرار به وجود خداوند، روشن کردن راه برای دیدن آن چیزهایی است که موجب خوشنودی و ناخشنودی خداست، که من با اراده و اختیار خودم یکی را برگزینم، شکر را یا کفر را. اگر تأکید شده که به جای تفکر در ذات خدا (که هلاکت می‌آورد) در آثار و نعمت‌های خدا تفکر کنید، این بدان جهت است که بنده، با مطالعه و نظر در شگفتی‌های خلقت و این همه لطف و رحمتی که به او شده، خود را غرق در نعمت می‌بیند و محبت ولی نعمت، در دلش لانه می‌کند. همین محبت او را به تواضع و کرنش و می‌دارد و او را بنده خدا می‌سازد. هرچه عقل در زمین و آسمان و نعمتهای بی‌شمار ربوبی بیشتر تفکر کند، آثار لطف و احسان الهی را بیشتر می‌بیند، خدای در قلبش عزیزتر می‌شود و بر خضوع و بندگیش افزوده می‌گردد. این، وظیفه و نقش عقل، در معرفت خدا می‌باشد.

۳.۳.۳ شرط رهنمونی عقل به سوی خدا

شرط رهنمونی عقل به سوی خدای واقعی آن است که هر کس با اختیار خویش بخواهد از پرتو آن بهره گیرد. آری، عقل همان راهنمای درون است که هر کس خود را در معرض فروغ فروزان آن نهد، در تشخیص بیغوله‌ها و بی‌راهه‌ها و رفتن به صراط مستقیم، توانمند خواهد شد و به خدا واصل خواهد گشت و در برابر او سرِ بندگی فرود خواهد آورد. اما اگر این چراغ روشنایی بخش را با گناه و معصیت تیره و تار سازد، یا با اعمال آلوده خویش در مقابل آن پرده‌ای سیاه آویزد، چه انتظاری از آن می‌تواند داشته باشد؟

۱. كَمَا أَنَّ الْمَلِكَ لَا يُكَلِّفُ رَعِيَّتَهُ أَنْ يَعْلَمُوا أَوْ طَوِيلٌ هُوَ أَمْ قَصِيرٌ أَبْيَضٌ هُوَ أَمْ أَسْمَرٌ وَإِنَّمَا يُكَلِّفُهُمُ الْإِذْعَانَ بِسُلْطَانِهِ وَالْإِنْتِهَاءَ إِلَى أَمْرِهِ أَوْ لَا تَرَى أَنَّ رَجُلًا لَوْ أَتَى بَابَ الْمَلِكِ فَقَالَ أَعْرِضْ عَلَيَّ نَفْسَكَ حَتَّى أَتَقَصَّى مَعْرِفَتَكَ وَإِلَّا لَمْ أَسْمَعْ لَكَ كَانَ قَدْ أَحَلَّ نَفْسَهُ الْعُقُوبَةَ فَكَذَا الْقَائِلُ إِنَّهُ لَا يَقْرُءُ بِالْخَالِقِ سُبْحَانَهُ حَتَّى يُحِيطَ بِكُنْهِهِ مُتَعَرِّضٌ لِسَخَطِهِ فَإِنْ قَالُوا أَوْ لَيْسَ قَدْ نَصِفَهُ فَقُولُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْجَوَادُ الْكَرِيمُ قِيلَ لَهُمْ كُلُّ هَذِهِ صِفَاتُ إِفْرَارٍ وَ لَيْسَتْ صِفَاتُ إِحَاطَةٍ... (همان).

اگر عقل، که فرمانده لشکر رحمان است، به وسیله فرمانده لشکر شیطان، یعنی: هوا و هوس اسیر گردد موقعیت و نقش خود را ایفا نخواهد کرد. فرماندهی که اسیر است، قدرت و توان راهنمایی و هدایت ندارد. و چه زیبا فرموده علی (علیه السلام):

«كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ»^۱

«چه عقل‌های اسیری که در اسارتِ امیرِ هوای نفس قرار دارند».

بنابراین، اگر عقل پاک نورانی، که معرفت خدا در عوالم پیشین، با حضور و تصدیق او بوده، فرمان‌دهی کشور وجود آدمی را بر عهده گیرد، و با سپاهیان‌ش (لشکر عقل) لشکر جهل و شهوات را نابود سازد، این عقل می‌تواند ارزش‌های راستین را حاکمیت بخشد و جوانه‌های معرفتِ الله را در جان‌ها شکوفا سازد و به سوی آن‌چه شاهدش بوده رهنمون گردد. اما چه فایده، که اکثر انسان‌ها، عقلشان در اسارت به سر می‌برد، چه در اسارت هواهای باطل نفسانی و تعلقات مادی، چه در اسارت تصوّرات و تصدیقاتِ ناصواب ذهنی و چه در اسارت تقلید از افکار و اندیشه‌های وارداتی و غلطِ بیگانه. در نتیجه قدرت تعقل واقعی ندارند. (ولکن اکثر الناس لا یعقلون).

۳.۴. معرفت صنع خداست

گفتیم که انسان به استقلال، قادر به شناخت خدا نیست و در او ابزاری برای این کار تعبیه نشده و وظیفه عقل فقط اقرار و اعتراف به وجود خداست. آری، ادّعای شناخت هستی‌آفرین، بدون عنایات الهی، بر زبان هر انسانی ظاهر شود، ادّعای گزاف و بیهوده و تیر به تاریکی رها ساختن است. این معرفت، بدون دستگیری خدا قابل حصول نیست. انسان محال است با قوا و امکانات و معلوماتی که دارد، بتواند خدا را بشناسد. همانگونه که از حضرت زین العابدین (علیه السلام) می‌خوانیم:

«وَلَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقاً إِلَى مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعِزِّ عَنْ مَعْرِفَتِكَ»^۱

۱. سید رضی، پیشین، حکمت ۲۱۱.

«خدایا! تو راهی به سوی معرفت برای خلق نگشوده‌ای، مگر اینکه از معرفت تو عاجزند».

با این حال، خدای مهربان از سر لطف و رحمت، با معرفی خویش به خلق و تقریرِ قلوب آنان بر معرفتش بندگان را مورد تفضّل و ویژه قرار داده، تا بدینوسیله حجت بر آنها تمام شود و در راه شناخت خالق بی‌همتای خود هیچ بهانه و دغدغه‌ای نداشته باشند و دچار سرگردانی و انحراف نگردند. باید خدای را بر این نعمت بزرگ سپاس گفت، همانگونه که امام رضا فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُلْهِمِ عِبَادَةَ الْحَمْدِ وَ فَاطِرِهِمْ عَلَى مَعْرِفَةِ رَبُّوبِيَّتِهِ»^۲.

«شکر خدا که حمد را به بندگان الهام کرد و آنها را بر شناخت ربوبیتش مفتور ساخت».

اگر خدای بر انسان منت نمی‌نهد و معرفت خویش را به آنها عطا نمی‌نمود، محال بود که او با ابزار مادی و قوای فکری، بتواند شناختی از خالق خویش داشته باشد.

«لَوْ لَمْ يَجِبْ عَلَيْهِمُ الْإِقْرَارُ وَ الْمَعْرِفَةُ لَجَازَ أَنْ يَتَوَهَّمُوا مُدَبِّرِينَ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ إِذَا جَازَ ذَلِكَ لَمْ يَهْتَدُوا إِلَى الصَّانِعِ لَهُمْ مِنْ غَيْرِهِ لِأَنَّ كُلَّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ كَانَ لَا يَدْرِي لَعَلَّهُ إِنَّمَا يَعْبُدُ غَيْرَ الَّذِي خَلَقَهُ وَ يُطِيعُ غَيْرَ الَّذِي أَمَرَهُ فَلَا يَكُونُونَ عَلَى حَقِيقَةٍ مِنْ صَانِعِهِمْ وَ خَالِقِهِمْ»^۳.

«اگر اقرار و معرفت به خدای یکتا مقرر نمی‌گشت، امکان داشت خدایان زیادی در ذهن انسان‌ها توهم گردد، اگر چنین می‌شد، کسی به سوی صانع واقعی خودش راه نمی‌یافت و برای هر یک از مردم این نگرانی وجود داشت، که ممکن بود کسی را عبادت کنند و دستورش را اطاعت نمایند که خالق آنها نباشد، پس خالق و صانع حقیقی گم می‌شد».

در کتاب و سنت، خداوند به عنوان یک موضوع مجهول و ناشناخته مطرح نشده تا با براهین منطقی و تنظیم مفاهیم انتزاعی، وجودش اثبات شود، بلکه خداوند معروف بوده و یکی از افعال او، شناساندن خود به انسان‌ها است و متذکر شدن، صرفاً نوعی ظهور معرفت فطری است که اعطای الهی می‌باشد و انسان باید به آن توجه و

۱. مجلسی، پیشین، ج ۹۱، ص ۱۵۰.

۲. صدوق، محمد بن علی، پیشین، ص ۵۶.

۳. صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، چاپ انتشارات جهان، سال ۱۳۷۸ ه، ج ۲، ص ۱۰۲.

اقرار نماید.^۱ بنابراین، معرفت الله فعل خداست و در زمره هیچ قسم از اقسام دانش‌های بشری قرار نمی‌گیرد، تا کسی بتواند تحت عنوان: علم حضوری یا حصولی، بدیهیات اولیه یا ثانویه، یا هر چیز دیگر به آن پردازد.

به کنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس به قعر دریا

در آیات بسیاری هدایت فعل اختصاصی خدا معرفی شده که احدی در آن شریک نیست.^۲ در ذیل به ذکر برخی ادله صانع الله بودن معرفت خدا در کتاب و سنت می‌پردازیم:

﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدْيُهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾^۳

«هدایت آن‌ها به دست تو نیست، بلکه خدا هر کس را بخواهد هدایت می‌کند».

«سُئِلَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ: بِمَا عَرَفَنِي نَفْسُهُ»^۴

«از امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسیده شد: چگونه پروردگارت را شناختی؟ فرمود: به معرفتی خودش، او را شناختم».

منصور بن حازم می‌گوید:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِنِّي نَظَرْتُ قَوْمًا، فَقُلْتُ لَهُمْ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَجَلٌ وَ أَعَزُّ وَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ، بَلِ الْعِبَادُ يُعْرِفُونَ بِاللَّهِ. فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ»^۵

«به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: من با جمعی به مناظره پرداختم و به آنان گفتم: خدا بلند مرتبه‌تر از آن است که به وسیله آفریدگان شناخته شود؛ بلکه این بندگانند که به معرفتی خدا او را می‌شناسند. امام (علیه السلام) فرمود: خدا تو را رحمت کند».

۱. برنجکار، رضا، پیشین، ص ۳۳.

۲. ممکن است که گفته شود، آیات فوق مربوط به هدایت انسان‌هاست که آنرا از جانب خدا معرفی می‌کند و این چه ربطی به معرفت خدا دارد؟ در پاسخ باید گفت: اصل و محور هدایت الهی، همان معرفت است؛ زیرا خدا هدایت خویش را با اعطای معرفت به بندگان و از مجرای آن، محقق می‌سازد. لذا، آنچه که در باره هدایت بیان شده، می‌توان در مورد معرفت هم جاری دانست.

۳. بقره/ ۲۷۲؛ همچنین آیات: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى﴾ لیل/ ۱۲؛ ﴿إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى﴾ انعام/ ۷۱ و بقره/ ۱۲۰؛ ﴿إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ﴾ آل عمران/ ۷۳؛ ﴿أَنْكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ قصص/ ۵۶.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۱، ص ۸۵.

۵. همان.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ».^۱

«خدا را به خود خدا بشناسید».

«قُلْتُ لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) : أَلَمَعْرِفَةُ مَنْ صُنِعَ مَنْ هِيَ؟ قَالَ: مَنْ صُنِعَ اللَّهُ، لَيْسَ

لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ».^۲

«راوی گوید، از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: معرفت خدا کار چه کسی است؟ فرمود:

کار خداست نه بندگان».

«قُلْتُ لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) : أَصْلَحَكَ اللَّهُ هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ آدَاءٌ يَنَالُونَ بِهَا

الْمَعْرِفَةُ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَهَلْ كُتِفُوا الْمَعْرِفَةُ؟ قَالَ: لَا، عَلَى اللَّهِ الْبَيَانُ، لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا

إِلَّا وَسْعَهَا».^۳

«راوی می‌گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: آیا در مردم ابزاری نهاده شده که به

وسیله آن به معرفت برسند؟ فرمود: نه، عرض کردم: آیا به کسب معرفت تکلیف دارند؟

فرمود: نه، بر خداست که بیان کند. خدا هیچ کس را جز به مقدار طاقت تکلیف نمی‌کند».

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا وَلِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ

يَعْرِفَهُمْ وَ لِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا».^۴

«امام صادق (علیه السلام): شناخت خدا بر عهده انسان‌ها نیست. بر خداست معرفی خود و

بر انسان‌هاست پذیرش او، پس از تعریف».

«أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: لَمْ يُكَلِّفُ اللَّهُ الْعِبَادَ الْمَعْرِفَةَ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمُ إِلَيْهَا سَبِيلًا».^۱

سبیلاً».^۱

۵. همان.

۱. همان، ص ۱۶۱.

۲. همان، ص ۱۶۳.

۴. همان، ص ۱۶۴.

«امام صادق (علیه السلام) فرمود: خداوند انسان‌ها را بر معرفت خویش مکلف نساخته است و راهی هم برای معرفت در انسان‌ها قرار نداده».

ذکر روایات بیشتر در این زمینه، به اطاله کلام می‌انجامد. لذا به همین مقدار بسنده می‌کنیم.^۲ علاوه بر اینها در همین رابطه، در لابلای ادعیه وارده از سوی معصومین (علیهم السلام) نکات فراوانی دیده می‌شود.

«إِلَهِیْ بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَّلْتَنی عَلَیْكَ وَ دَعَوْتَنی إِلَیْكَ وَ لَوْ لَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ».^۳

«خدایا تو را به خودت شناختم. تو مرا به سوی خود راهنمایی کردی و دعوت نمودی، اگر این کار را نمی‌کردی تو را نمی‌شناختم».

«يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ».^۴

«ای کسی که خودش من را به خودش هدایت نمود».

همه این فرمایشات بر این حقیقت صراحت آشکار دارد که: انسان خود به استقلال، توان و ابزار شناخت خدا و دریافت معرفت او را در اختیار ندارد، چنین چیزی از او خواسته نشده و خدای مهربان از روی کرم، معرفت خویش را به او عطا فرموده است.^۵

لذا، معرفت الله معرفتی موهوبی است که از نزد خدای عالمیان بر دل انسان تابیده شده، تا حجت بر او تمام گردد و در راه عبادت و بندگی خدای واحد هیچ عذر و بهانه‌ای نداشته باشد. اینگونه معرفت موهبتی، وجدانی و شهودی بوده و چگونگی ندارد؛ شخصی است و هر کس باید خود آن را بچشد.

آن کس که زکوی آشنایی است داند که متاع ما کجایی است

۱. مجلسی، پیشین، ج ۵، ص ۲۲۲.

۲. ر.ک: کتاب توحید صدوقی، باب ۶۴ (۱۷ روایت) و کتاب بحار، جلد ۵ باب ۹ (۱۳ روایت).

۳. مجلسی، پیشین، ج ۹۵، ص ۸۲.

۴. همان، ج ۸۴، ص ۳۳۹.

۵. البته این نکته نباید موجب شود، تا وظیفه و نقش انسان در این رابطه فراموش شده تلقی گردد؛ بلکه وظیفه انسان‌ها در این مسئله آن است که پس از معرفی خدا، بپذیرند. (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا) وظیفه همین است و بس. در ادامه این مطلب را بهتر تبیین خواهیم نمود.

بر این مبنا، هر کس بخواهد خلاف آنچه گفته شد، خدای را از راه عقل، یا علوم و صناعات فکری یا تصویری و تصدیقی بشناسد، لاجرم به گمراهی خواهد افتاد. فرمایش امام صادق (علیه السلام) گویای این مطلب است:

«فَكَيْفَ يُوحِّدُهُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَرَفَهُ بِغَيْرِهِ، وَإِنَّمَا عَرَفَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَهُ بِاللَّهِ. فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ بِهِ فَلَيْسَ يَعْرِفُهُ، إِنَّمَا يَعْرِفُ غَيْرَهُ»^۱.

«چگونه خدا را یگانه می داند، آنکه می پندارد او را به غیر خودش می تواند بشناسد؟ قطعاً خدا را شناخته کسی که او را به خودش شناخته باشد. پس آنکه خدا را به غیر خدا شناخته، در حقیقت او خدا را نشناخته، بلکه غیر خدا را شناخته است».

۳.۵. موقف معرفت الهی

قبل از این که به این دنیا بیاییم، در عالمی که طبق روایات، عالم ذر و میثاق نامیده شده^۲، طی چندین مرحله، از همه فرزندان آدم امتحان به عمل آمده است. موضوع این آزمایش بزرگ و سرنوشت ساز، پذیرش یگانگی و "توحید"، سپس، "نبوت" پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) و "ولایت" ائمه اطهار (علیهم السلام) بوده است.

«عن ابی عبدالله (علیه السلام): كَانَ الْمِيثَاقُ مَأْخُوداً عَلَيْهِمُ اللَّهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لِرَسُولِهِ بِالنُّبُوَّةِ وَ لِمَيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ بِالْإِمَامَةِ. فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ وَ عَلَى إِمَامِكُمْ وَ الْأَئِمَّةِ الْهَادُونَ أَيْمَتَكُمْ؟ فَقَالُوا: بَلَى...»^۳.

۱. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲. عالم ذر، که به اعتبار مراحل مختلف آن گاهی به عالم اظله و اشباح، عالم ارواح و عالم طینت، در روایات معصومین (علیهم السلام) از آن یاد شده، مجموعاً عالمی است قبل از این عالم خاکی، که از اصول بدیهی و انکار ناپذیر دین اسلام می باشد. از این عالم، در کتب معتبر حدیثی، در قسمت های گوناگون سخن به میان آمده، و به طور متواتر در باب های مختلف به آن پرداخته شده؛ که بحث مفصل از آن در حوصله این نوشته نیست.

۳. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر الفمی، چاپ سوم، قم، مؤسسه دارالمتب، سال ۱۴۰۴ه، ج ۱، ص ۲۴۶.

«امام صادق(علیه السلام) فرمود: میثاق گرفته شده از آن‌ها بر ربوبیت خدا و نبوت رسولش و امامت امیرالمؤمنین و ائمه (علیهم السلام) بوده است. خدای گفت: آیا من پروردگار شما محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبر شما و علی و امامان هدایت یافته، پیشوایان شما نیستند؟ گفتند: آری.»

در آن عالم خدای مهربان، خویش را بر همه خلق معرفی نموده و با آنها سخن گفته:

«قال علی (علیه السلام): قَدْ كَلَّمَ اللَّهُ جَمِيعَ خَلْقِهِ، بَرَّهُمْ وَ فَاجَرَهُمْ وَ رَدُّوا عَلَيْهِ الْجَوَابَ»^۱

«خدا با همه خلقش، نیکوکار و فاجر، سخن گفت و آنها به او پاسخ دادند.»

این شناسائی، در عین حال که اکنون از ما محجوب است، ولی آنچنان واضح و صریح بوده که به صورت مشاهده‌ای و معاینه‌ای و رو در رو، انجام پذیرفته (كَانَ ذَلِكَ مُعَايَنَةً لِلَّهِ) و هیچ کس توان انکار آنرا نداشته و همه، از روی "میل" یا "اکراه" و با زبان فطرت، بر توحید الهی اعتراف کرده‌اند و در برابر این سؤال، که خداوند از آنها نموده و فرموده: الست برکم (آیا من پروردگار شما نیستم؟) بدون هیچ وقفه و عذری، به زبان فطری آن عالم، گفته‌اند: "بلی" و پاسخ مثبت داده‌اند. خداوند متعال هم، آنها را بر خودشان شاهد و گواه ساخته، تا روز قیامت نگوبند غافل بودیم.

با این که ذریه آدم به صورت موجودات ریز ذری بوده‌اند، اما خداوند به آنها قدرت و اختیار کامل، برای تشخیص و انتخاب عطا فرموده و در گزینش راه دلخواه (اقرار یا انکار) کاملاً آزاد بوده‌اند. چنانکه ابابصیر، از یاران امام صادق (علیه السلام) می‌گوید: به آن حضرت گفت:

«كَيْفَ أَجَابُوا وَ هُمْ ذُرٌّ؟ قَالَ جَعَلَ فِيهِمْ مَا إِذَا سَأَلَهُمْ أَجَابُوهُ، يَعْنِي: فِي الْمِيثَاقِ»^۲

«چگونه پاسخ دادند و حال آنکه ذره بودند؟ فرمود: خدا در آنها نیرویی قرار داد، که چون از آنها بپرسند، بتوانند پاسخ گویند، یعنی در عالم میثاق.»

البته ما اکنون از آن معاینه و گفتگوی بی پرده و مستقیم، هیچ تصویری نداریم و هیچ چیزی نمی‌دانیم. باید از طریق نقل، دریچه‌ای به آن گشود، والا عقل هم در راهیابی به آن ناتوان است. باید دانست که با ورود بشر به

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپخانه علمیه، سال ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۴۲.

۴۲.

۲. کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۲.

عالم دنیا، خصوصیات منازل و مراحل پیشین، مورد نسیان و فراموشی واقع شده، اما اصل آن پیمان و اثر آن معرفت، در نزد انسان حاضر و با او عجین و همراه است.

«فَثَبَّتِ الْمَعْرِفَةَ وَ نَسُوا الْمَوْقِفَ وَ سَيِّدُ كُرُونَهُ»^۱.

«پس معرفت خدا در انسان‌ها ثابت شده و موقف و محل دریافت معرفت از یاد آنها رفت و بعداً متذکر آن خواهند شد».

این معلوم است که ما نقشی از آن معرفت بر سینه داریم، و با آن نقش به این دنیا آمده‌ایم. این که انسان‌ها را در همه ادوار تاریخ، به نحوی، خدا پرست می‌یابیم، و در هیچ روزگاری، مردمان تا کنون بی خدا نبوده‌اند، خود نمایانگر این مسئله است که انسان، حامل معرفت فطری است، که خدا او را با آن مفطور ساخته و به این عالم آورده است. اگر آن نبود، در این عالم هیچ کس از خدا خبری نداشت. (لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ)^۲.

در واقع خداوند با این عمل، بزرگ‌ترین نعمت را به انسان عطا نمود. چنانکه در حدیث مشهور اهل‌بیت، امام صادق (علیه السلام) در ابتدای آن می‌فرماید:

«فَكَانَ مِنْ نِعَمِهِ الْعِظَامُ وَ آلائِهِ الْجِسَامُ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا تَقْرِيرُهُ قُلُوبَهُمْ بِرَبُّوبِيَّتِهِ وَ أَخَذَهُ مِيثَاقَهُمْ بِمَعْرِفَتِهِ...»^۳

«از بزرگ‌ترین نعمت‌ها و الطاف خدا به بشر، این بود که قلوب آنان را بر ربوبیت خویش تقریر داد و بر معرفت خویش از آن‌ها پیمان گرفت».

در قرآن، آیات زیادی به این مسئله اشارت دارد^۴ که از بین آنها دو آیه را که اولی، به آیه "ذَرَوْا مِيثَاقَ" و دومی به آیه "فَطَرْتُ" معروف است، با توضیحاتی که امامان معصوم (علیهم السلام) در ذیل آنها بیان فرموده‌اند می‌آوریم.

۱. مجلسی، پیشین، ج ۵، ص ۲۳۷.

۲. پیشین.

۳. مجلسی، پیشین، ج ۳، ص ۱۵۲.

۴. از جمله آیات زیر است، و با روایاتی که ذیل این آیات آمده مطلب کاملاً صریح و گویاست: «وَلَّيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ...» (لقمان / ۲۵). «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا» (احزاب / ۷). «وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ» (انعام / ۱۱۰). «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟﴾
 قالوا بلى شهدنا، أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ. أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ^۱.

«پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم. برای این که در روز قیامت نگوئید ما از این غافل بودیم. یا نگوئید پدران ما قبل از ما شرک ورزیدند و ما هم فرزندان بعد از آن‌ها بودیم (و چاره‌ای جز پیروی از آن‌ها نداشتیم) آیا ما را به آنچه باطل - گرایان انجام دادند مجازات می‌کنی؟»

از این آیه می‌توان دریافت که خدای عالمیان، در بارهٔ خود، شناختی به همهٔ آدمیان داده است، به گونه‌ای که همگان به ربوبیتش گواهی داده‌اند و این معرفت و اقرار بر همه حجت بالفعل بوده، به قدری روشن و قوی است که تحت هیچ شرایطی، از بین رفتنی نیست و در قیامت خداوند می‌تواند بر مخالفان احتجاج نموده، عذر غفلت آنها و یا مشرک بودن پدرانشان را نپذیرد.

روایات فراوانی در ذیل این آیه وارد شده که نشان می‌دهد، در عوالم پیشین در مراحل متعددی به کریمه فوق استدلال گشته، و بدینوسیله اخذ میثاق، در چند نوبت اتفاق افتاده است. ذیلاً به ذکر دو روایت، یکی مربوط به عالم ارواح و دیگری مربوط به عالم ذر (دو مرحله از عوالم پیشین) می‌پردازیم.

«عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: ما تَقُولُ فِي الْأَرْوَاحِ أَنهَا جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَ مَا تَنَافَرَ مِنْهَا اِخْتَلَفَ؟ قال: فقلت: أَنَا نَقُولُ ذَلِكَ قال: فَأَنَّهُ كَذَلِكَ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَخَذَ مِنَ الْعِبَادِ مِيثَاقَهُمْ وَ هُمْ أَطْلَقَ قَبْلَ الْمِيلَادِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...﴾^۲»

کَذَّبُوا بِه مِنْ قَبْلُ﴾ (یونس / ۷۴). ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى﴾ (نجم / ۵۶) و نیز آیات : آل عمران / ۸۳ ؛ اعراف / ۱۰۱ ؛ حج / ۵ رعد / ۲۰ و ...

۱. اعراف / ۱۷۲ و ۱۷۳.

۲. صدوق، محمد، علل الشرایع، قم، انتشارات مکتبه الداوری، سال ۱۳۸۶ه، ج ۱، ص ۸۴.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: همانا خداوند از بندگان، در حالی که آنها اظله (سایه گون) بودند، قبل از تولد در این عالم، پیمان گرفته است و در مورد این مطلب، به آیه وَاِذْ أَخَذَ رَبُّكَ ... (اعراف / ۱۷۲) اشاره کرد.

«وَقَالَ زُرَّارَةُ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...؟ قَالَ: أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَفَهُمْ وَ أَرَاهُمْ نَفْسَهُ. وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ، وَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَيَّ الْفِطْرَةِ، يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ خَالِقُهُ...»^۱

«امام باقر (علیه السلام) در مورد آیه میثاق فرمود: خداوند فرزندان آدم را تا روز قیامت از پشت آدم بیرون آورد و آنها ذرات کوچکی بودند، پس خود را به آنان شناساند و اگر این نبود، کسی پروردگارش را نمی شناخت و این که پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) فرمود: هر کس که به دنیا می آید، بر فطرت متولد می شود، یعنی: بر معرفت به این که خدا خالق اوست».

(ب) آیه فطرت

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲

«به سوی دین حنیف روی آور، فطرتی که خدا همه را بدان فطرت آفریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست. دین پاک و پایدار این است ولی بیشتر مردم نمی دانند».

فطرت در این آیه، نوعی "معرفت شهودی" است، که ویژه عالم ذر می باشد و انسان ها با آن معرفت، به این دنیا آمده اند. در کتب مختلف حدیثی، در زمینه فطری بودن معرفت خدا، روایات فراوانی نقل شده است. از جمله، در جلد اول کتاب "اثبات الهداه"، در ابتدای آن، ۵۶ روایت آمده، نیز در کتاب "توحید صدوق" باب ۵۳، تعداد ۱۰ روایت و همچنین در جلد سوم کتاب "اصول کافی" پنج روایت و ...

۱. کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۲.

۲. روم / ۳۰.

«عن أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قول الله عزَّوجلَّ في كتابه "فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا" قال: فَطَرَهُمْ عَلَيَّ التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ عَلَيَّ مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ. قُلْتُ: وَ خَاطَبُوهُ؟ قال: فَطَاطًا رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَ لَا مَنْ رَازِقُهُمْ»^۱

«امام باقر (عليه السلام) در مورد آیه فطرت فرمود: خداوند انسان‌ها را هنگام میثاق برشناخت ربوبیتش، بر توحید مفسور ساخت. زراره پرسید: آیا خداوند آنها را مورد خطاب قرار داد؟ امام سر مبارک خود را به علامت تأیید تکان داد و فرمود: اگر این خطاب نبود، آدمیان پروردگار و روزی رسان خود را نمی‌شناختند».

۳.۶. نقش پیامبران در معرفت خدا

گفتیم شناخت خدا، به عنوان یک عرفان روشن و معرفت مفسور در فطرت و قلب عموم افراد بشر، مطرح است. این معرفت نورانی، صنع خداست و روح و قلب بشر با آن عجین است. به دلیل غفلت یا تغافل انسان و نیز عوامل و موانع از داخل و خارج، این معرفت تابان و بی‌بدیل، پنهان و پوشیده می‌ماند و مورد بی‌توجهی و نسیان آدمیان قرار می‌گیرد. در این حال، خدای متعال سفیران پاک و معصوم خویش را گسیل می‌دارد، تا با شیوه‌ای متناسب با آن معرفت اعطایی، با تذکر و یادآوری، خدای مورد نسیان را به یاد بشر بیاورند.

مبلغان راستین الهی، همگی مذکر انسان هستند ﴿أَنتَ مَذْكُرٌ﴾ و بدین وسیله او را دستگیری می‌کنند، تا بتواند موانعی را که با مشغول شدن به زندگی مادی، او را از خدا غافل ساخته به کناری زند. با مراجعه به معاجم لغوی بر می‌آید که در زبان عرب، تذکر، به معنای یادآوری امر فراموش شده، که قبلاً بوده به کار می‌رود.^۲ آیت الله جوادی آملی معتقد است:

۱. مجلسی، پیشین، ج ۳، ص ۲۷۸.

۲. ر.ک: به کتاب‌های لغت عرب. برای نمونه: أن الأصل الواحد في هذه المادة: هو التذكُّر في قبال الغفلة و النسيان (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۳، ص: ۳۱۷). التذكُّر: تذكر ما أنسيته. و ذَكَرْتُ الشَّيْءَ بعد النسيان و ذَكَرْتُهُ بلساني و بقلبي و تَذَكَّرْتُه و أَذَكَّرْتُهُ غيري (لسان العرب، ج ۴، ص: ۳۰۸). ذكر: یاد کردن، خواه با زبان باشد یا با قلب و هر دو، خواه بعد از نسیان باشد یا از ادامه ذکر (مفردات)... ذکر و ذکری خلاف نسیان است همچنین است ذکره. طبری در ذیل آیه ۴۰ بقره فرموده: ذکر حفظ شیء و ضد

«اگر اصول کلی دین برای بشر بی سابقه می‌بود، نه تعلیم آن عنوان "تذکره" می‌داشت و نه انکار آن عنوان "نسیان" پیدا می‌کرد و اینکه جریان اثباتی آن به نام "ذکری" است و جریان سلبی آن به نام "نسیان"، نشانه آن است که آن اصول کلی، مسبوق به شناخت بوده و بشر از آنها آگاهی داشته و در یک موطن خاص وجودی، معلوم وی بوده و مورد بینش و گرایش خاص او قرار داشته و بلکه دارد، ولیکن مغفول عنه است»^۱.

آدمی نقشی از معرفت زلال و بی چون از خدای عالم را در سینه دارد و واجد آن است؛ این گنج گرانمایه در خزینۀ وجود او موجود و مخزون است ولی چون به دنیا آمد، آن عرفان فطری مدفون و فراموش گشت (فَتَبَتِ الْمَعْرِفَةُ وَنَسُوا الْمَوْقِفَ). پیامبران وظیفه شان تذکر همان معروف فراموش شده است.

راهی است نهانی ز دل خلق سوی حق از خضر بپرسید که این راه کدام است قرآن در آیات زیادی، بر نقش تذکر دهنده‌گی انبیا تأکید دارد و آنها را مذكر می‌خواند.

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴾^۲

«پس تذکر بده، چون تو تذکر دهنده‌ای».

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه اول نهج البلاغه در مورد وظیفه انبیاء می‌فرماید:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِثْلَاقِ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۳.

«پس خداوند پیامبرانش را در میان آنها مبعوث ساخت و پی در پی رسولان خود را به سوی آنها فرستاد، تا پیمان فطرت را از آنان باز پس گرفته و نعمت‌های فراموش شده را

آن نسیان است ... تذکره بمعنی پند دادن و چیزی را بیاد کسی آوردن است. تذکر از باب تفعل بمعنی یاد آوری است (قاموس قرآن، ج ۳، ص ۱۱۵).

۱. برنجکار، رضا، پیشین، ص ۵۵، به نقل از مبدأ و معاد، ص ۷۵.

۲. غاشیه / ۲۱. همچنین آیات: ﴿فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى. سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى﴾ / ۹ و ۱۰؛ ﴿مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى إِلَّا تَذَكُّرًا لِمَنْ يَخْشَى﴾ طه / ۲ و ۳؛ ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ / ۸۷؛ ﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ﴾ مدثر / ۳۱.

۳. سید رضی، پیشین، خطبه اول.

به یاد آنها آورند و با ابلاغ نمودن، حجت را بر آنها تمام کنند و گنج های پنهان شده در عقل ها را آشکار سازند».

همانگونه که ملاحظه می شود، وظیفه انبیاء یادآوری فطرت الهی است که مورد نسیان و غفلت واقع شده است. به سخنی دیگر، اساس دعوت فرستادگان الهی، تذکر «حقیقت منسی» (فراموش شده) و یادآوری «اصل» از نظر دور نگاه داشته شده و یا «مغفول» عنه^۱ می باشد. آن رسولان عظام می کوشیدند تا به شیوة تذکر، این گنجینه نهفته در اعماق دل انسان ها را آشکار ساخته، غبارهای بنشسته بر معرفت فطری را از صفحه وجود آدمی بزایند. به همین سبب، پیامبر عظیم الشان اسلام، از همان ابتدای رسالت، با عباراتی چون: الله اکبر، الحمد لله، سبحان الله و لا اله الا الله، دعوت خود را آغاز نمود و بدون هیچ گونه مقدمات خاصی، فرمود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» و یا می فرمود: «ادْعُوکُم اِلٰی شَهَادَةِ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ». پس از آن هم، از طریق بیان آیات و نشانه های خدا در آفاق و انفس، شگفتی های خلقت و ... به معرفی خدای معروف فطری پرداخت.

﴿وَيَبِّينُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^۱

«به بیان آیات خدا برای مردم پرداخت، تا شاید متذکر خدا شوند».

۳.۷. وظیفه بشر در معرفت خدا

تاکنون به دو مرحله از مراحل سه گانه هدایت الهی اشاره داشتیم:

۱. مرحله تعریف، که صنع خدا و فعل اوست. در این مرحله خدای بزرگ، نور معرفت خویش را در عالمی پیش از این عالم بر جان آدمی تابانده و اکنون انسان حامل و واجد آن شناخت فطری و بی چون می باشد.
۲. مرحله تذکر، که فعل انبیا است؛ مبلغین و مذكرین الهی گسیل شدند، تا وجدان خداشناسی را در بشر بیدار نمایند و خدای بی مثالی را که از قبل، با دلش آشنا می باشد، به یادش آورند.

۱. بقره / ۲۳۱.

اینکه در مرحله سوم، به وظیفه انسان در معرفت الله می‌پردازیم. در این مرحله، آدمی پس از گذر از مراحل تعریف و تذکر، با توجه به ودیعه اختیار و استطاعت خدادادی، می‌تواند شکر کند و تسلیم هدایت شود یا عناد و کفر ورزد و در ضلالت بماند. پس در مرحله سوم الهیات دینی، مسأله تسلیم مطرح می‌شود. این سه مرحله (تعریف، تذکر و تسلیم) منطق و مبانی اصلی خداشناسی دینی را تشکیل می‌دهند.^۱

آیات فراوانی در قرآن است که وظیفه انسان را در مقابل معرفت فطری، فقط پذیرش و تسلیم معرفی می‌کند. یعنی: بعد از اینکه با تعریف و تذکر، حجت بر انسان تمام گشت، حال بر اوست که در مقابل خدای خویش تسلیم شود. لذا دین اسلام همان تسلیم شدن در برابر خداست.^۲

«الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ».^۳

«اسلام همان تسلیم است».

بنابراین، انسان در اصل هدایت و شناختن خدا هیچ نقشی ندارد، بلکه نقش او پس از اعطای نعمت هدایت (فعل خدا) و در مرحله اهتدا (فعل انسان)، ظاهر می‌شود. چنانکه می‌خوانیم:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾.^۴

«ما او را به راه هدایت کرده‌ایم، یا شکر کند و یا کفر».

﴿كَأَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرَةً فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ﴾.^۵

«بلکه آن یادآوری است، پس هر که خواست آنرا به یاد آورد».

﴿قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمِرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.^۶

«بگو هدایت، هدایت خداست و ما امر شده‌ایم که تسلیم پروردگار عالمیان باشیم».

۱. برنکار رضا، پیشین، ص ۱۸.

۲. ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾. آل عمران / ۱۹.

۳. سید رضی، پیشین، ص ۴۹۱.

۴. انسان / ۳.

۵. مدثر / ۵۴ و ۵۵.

۶. انعام / ۷۱.

﴿فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾^۱

«پس اگر تسلیم شوند، هدایت می‌یابند و هر گاه روی بر گردانند، بر تو ابلاغ است و بس. و خداوند به بندگان آگاه است».

روایات بسیاری، در کتب حدیثی، بر این نقش انسان در معرفت خدا اصرار دارند. در یک گزارش از امام صادق (علیه السلام)، این موضوع چنین آمده:

«لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا وَلِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَعْرِفَهُمْ وَاللَّهُ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا»^۲.

«شناخت خدا وظیفه خلق نیست، بلکه بر خداست که خود را به خلق بشناساند؛ خلق وظیفه دارند هنگامی که خدا خود را به آنها شناساند، بپذیرند».

در گزارشی دیگر از امام صادق (علیه السلام)، در ذیل تعدادی از آیات توضیحاتی داده شده، که به خوبی نمایانگر آن است که تعریف، توسط خدا انجام شده، وظیفه انسان پذیرش می‌باشد. آنجا که می‌فرماید:

«در باره آیه: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ﴾ فرمود: تا وقتی که به آنها رضا و سخت خویش را شناساند. و در باره آیه: ﴿قَالَ لَهُمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ فرمود: بیان کرد برایشان آنچه باید انجام شود و آنچه ترک گردد. و در مورد این آیه: إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا فرمود: ما خود را به انسان معرفی کرده‌ایم و او این معرفت را یا می‌پذیرد و یا ترک می‌کند. و در مورد این قول خدا که: ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ﴾ فرمود: ما معرفت را به آدمیان دادیم، پس آنها گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند، در حالی که به آنها شناخت داده شده و در روایتی دیگر آمده که، برایشان بیان کرده‌ایم»^۳.

۱. آل عمران / ۲۰.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۴.

۳. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ﴾ قَالَ: حَتَّىٰ يَعْرِفَهُمْ مَا يُرْضِيهِ وَ مَا يُسْخِطُهُ وَ قَالَ: ﴿قَالَ لَهُمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ قَالَ: بَيْنَ لَهَا مَا تَأْتِي وَ مَا تَتْرُكُ وَ قَالَ: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا

با تأمل در آیات و روایات این قسمت، روشن می‌شود که، رهیابی و دریافت هدایت شامل دو مرحله ناگسستنی است: ۱. مرحله تعریف، که به عنایت و دستگیری خداست. ۲. مرحله تسلیم، که وظیفه انسان است.

«بدین‌سان، شناساندن خود و نشان دادن طریق صلاح و سداد و رهنمودن به راه حق، از ناحیه خداوند متعال است و در مقابل، حقیقت جوئی و حق طلبی، پذیرش و گرنش در مقابل معبود و پیمودن راه بندگی و کمال، وظیفه آدمی است»^۱.

۳.۸. جایگاه اختیار

پرسشی که در اینجا ذهن را به خود مشغول می‌سازد، این است که، اگر معرفت و هدایت کار خداست، آیا این مسئله دست انسان را نمی‌بندد و منتهی به جبر نمی‌شود؟

در توضیح این مسئله، باید گفت: از نظر کلامی، موضوع «جبر و اختیار»، در محدوده فعل انسان و آنچه در حوزه توان و استطاعت او است مطرح می‌شود. آنچه در حوزه قدرت بشر و فعل او نیست، جبر هم در این زمینه اصلاً موضوعیت ندارد.

به دیگر سخن، قول به جبر وقتی است که کسی در حوزه افعال انسان منکر اختیار او بشود، اما اموری که هیچگاه جزء افعال انسان نیستند، مشمول بحث جبر و اختیار نمی‌شوند. البته می‌توانیم کلیه امور غیر اختیاری بشر را جبری بدانیم و این، مشکلی بوجود نمی‌آورد؛ قائلین به اختیار، نمی‌خواهند بگویند که هیچ امر غیر اختیاری در انسان وجود ندارد؛ بلکه فقط اختیار را در اموری که به حقیقت، فعل اوست، جاری می‌دانند و جبر را از امور نفی

شَاكِرًا وَّ اِمَّا كَفُورًا ﴿۱۶۲﴾ قَالَ: عَرَفْتَاهُ اِمَّا اَخِذْ وَّ اِمَّا تَارِكٌ وَّ عَنْ قَوْلِهِ ﴿۱۶۳﴾ اَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمٰی عَلٰی الْهُدٰی ﴿۱۶۴﴾ قَالَ: عَرَفْتَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمٰی عَلٰی الْهُدٰی وَ هُمْ يَعْرِفُوْنَ وَ فِی رَوَاۤیَةٍ بَیِّنًا لَهُمْ ﴿همان، ص ۱۶۳﴾.

۱. برنجکار، رضا، پیشین، ص ۱۹۷.

می‌نمایند. پس اگر بگوییم: معرفت اختیاری نیست، یعنی اینکه از حیطة افعال بشر خارج است و این گفته، اگر چه می‌تواند به معنای جبری بودن معرفت باشد، ولی این جبر غیر از قول به جبر، در اصطلاح متکلمین است. همانگونه که خدا به انسان توان پرواز نداده و از او نخواسته که پرواز کند و در این زمینه، امر و نهی به او ندارد، همینطور، به او ابزار و امکانی برای معرفت خدا تعبیه نشده، بنابراین، به او تکلیفی بار نشده. یعنی جبر و اختیار وقتی مطرح می‌شود که خدا به انسان امر و نهی کرده باشد، آنگاه انسان در برابر دو راه قرار می‌گیرد، که اختیار دارد یکی را بر گزیند، یا ترک کند. ولی وقتی که در موضوعی مانند معرفت خدا، برای انسان‌ها وظیفه‌ای تعیین نشده امر و نهی و فعل و ترک هم معنی پیدا نمی‌کند، تا بگوییم انسان مختار است یا مجبور. لذا، بحث جبر و اختیار در اموری صدق می‌کند که در آن، امر و نهی وارد شده باشد.

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^۱

«خداوند به کسی تکلیف نمی‌کند، مگر به اندازه توانش».

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): قَالَ مَا حَجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ»^۲

امام صادق (علیه السلام) فرمود: بندگان نسبت به آنچه خداوند علمش را از آنها پنهان

داشته، وظیفه‌ای ندارند».

بر این اساس، معرفت صنع خداست و به انسان ربطی ندارد، بلکه اختیار انسان در مرحله سوم از ارکان الهیات دینی، یعنی: تسلیم آشکار می‌شود؛ که در این مرحله، آدمی اختیار کامل دارد، تا شکر کند یا کفر، اقرار نماید یا انکار و اعراض کند یا تسلیم گردد. اگر تسلیم شد، مؤمن و اگر سرپیچی کرد، کافر قلمداد می‌شود. لذا تا انسان در برابر معرفت خدا، عکس‌العملی نشان نداده، نه مؤمن است و نه کافر. کفر و ایمان مرحله‌ای بعد از اعطای معرفت و هدایت است. آنگاه که به لطف خداوند، معرفت برای بندگان حاصل شد، با اختیار خود یا تسلیم آن می‌شوند و یا آن را رد می‌کنند، در صورت اول، مؤمن و معتقد و در صورت دوم، کافر و بی اعتقاد می‌باشند.

پس باید حساب معرفت را از عقیده جدا کرد. معرفت، وهبی و غیر اختیاری و کار خداست و عقیده، اکتسابی و اختیاری و کار بنده است. یکی دانستن این دو و تفکیک نکردن بین احکام آنها، منشأ بروز شبهه شده است.

۱. بقره / ۲۸۶.

۲. صدوق، محمد، پیشین، ص ۴۱۳.

آری! بشر در اصل معرفت خدا نقشی ندارد، نقش او و اختیارش، در عقیده و اعتقادش ظاهر می‌شود. اختیار پس از معرفت خدا ظهور می‌یابد؛ تا بندگان نسبت به حق معرفت پیدا نکنند، نمی‌توانند آن را اختیار کنند. این معرفت، چیزی است که قبل از آنکه نوبت به اختیار بندگان برسد، توسط خدا در قلوب ایشان القا می‌شود. اختیار و عدم اختیار حق، همان تسلیم و عدم تسلیم شخص است، نسبت به معرفتی که حق بودن آن برایش روشن شده و بنابراین، همیشه صنع خدا قبل از صنع انسان است و تا خدا القای معرفت نکند، اعتقاد (اختیار) یا عدم اعتقاد (عدم اختیار) نسبت به آن معنی ندارد.^۱

اینکه، معرفت و هدایت را خدا موهبت می‌کند، نباید موهم این شود که کفار و ارباب مذاهب و نحله‌های باطله، در کفر خود معذور باشند؛ زیرا خداوند با اعطای معرفت، حجت را بر همگان تمام کرده و اگر این معرفت به آنها داده نمی‌شد، آنگاه می‌توانستیم بگوییم در کفرشان معذورند. لذا، آنچه کفار و منکرین خدا را از معذور بودن خارج می‌کند، معرفتی است که خدا به آنها داده و آنچه آنها را مستحق عقوبت الهی می‌کند، همان کفرشان است که به اختیار خودشان بوده و ربطی به خدا ندارد.

۳.۹. راه‌های معرفت خدا

برای شناخت خدا، راه‌های گوناگونی را می‌توان مطرح ساخت. هریک از دانشمندان و صاحب نظران، بسته به ذوق و سلیقه خود به گونه‌ای وارد این عرصه شده‌اند. ما با غور و کند و کاو در این وادی، دو راه برای معرفت خدا مطرح ساخته، با توجه به ویژگی‌هایی که هر یک دارند، از آنها با تعبیر و نام‌های متفاوت یاد می‌کنیم، تا با ابتکار این دو راه در معرفت خدا، بتوانیم به یک جمع‌بندی مطلوب، که منطبق با کتاب و سنت باشد، نیز مسائل خداشناسی دینی را پاسخ دهد، نایل آییم. پس می‌گوییم: به طور کلی به دو گونه می‌توان به معرفت خدا رسید:

۱. معرفت بالآیه ۲. معرفت بالله.

این دو راه، دو درجه متفاوت از معرفت خداوند هستند که ارتباط تنگاتنگی باهم دارند؛ به طوری که:

۱. ر. ک: بنی هاشمی، سید محمد، پیشین، ص ۱۴۰ و ۱۴۴.

معرفت بالآیه، درجه خفیفی از شناخت حضرت باری است، که زمینه ساز معرفت بالله می‌باشد. در این راه، که با تفکر و تعقل در پدیده‌ها و آثار خلقت حاصل می‌شود، انسان، موانع اقرار و اعتراف به وجود خدای هستی را برطرف می‌کند و خود را برای سیر به سوی خدا و انس با او مهیا می‌گرداند. در این معرفت، عارف آماده می‌شود تا با عقیده‌مند شدن به خالق رحیم خویش و دفع شک و تردیدهای موجود بر سر راه، حریم قلب خود را حرم یار مهربان سازد. برای کسی که می‌خواهد از راه آثار و به وسیله اندیشه در خلقت عالم، به خدا برسد، در این صورت جهان نشانه و آیه روشن بر وجود خداست. این نوع شناخت از نوع دانستن است (دانستن اینکه جهان خدایی دارد) و عقلی و استدلالی است (تجلی عقلی). در این راه، خدا به جهان شناخته می‌شود و خداشناس، به مرحله‌ای می‌رسد که می‌داند خدایی هست. به طور کلی، معرفت بالآیه نوعی معرفت دنیایی است، که از طریق حجت‌های الهی، یعنی: عقل و پیامبر (حُجَّة ظَاهِرَةٌ وَ حُجَّة بَاطِنَةٌ)^۱ حاصل می‌شود.

معرفت بالله، که فعل خدا و اعطای اوست، درجه شدیدی از معرفت خداست که با آن، خدای واقعی خارجی با تمام وجود وجدان می‌شود و در این وجدان وصف ناشدنی، همه زوایای وجود آدمی غرق نور و طراوت می‌گردد. این دریافت بی نظیر و حیات بخش، که از آن با تعبیر فطرت یاد می‌شود و هدف نهایی دین است، چنان تابان و نشاط آور است که اگر در هر درجه‌ای وجدان شود، در همان درجه، انسان را زیر و رو می‌کند. در این معرفت، روح بشر چنان اوج می‌گیرد که همه چیز غیر خدا، برایش خوار و بی‌مقدار می‌شود و حقیقت هستی بر او منکشف می‌گردد. در این حال، می‌توان بدون واسطه جهان و بطور مستقیم، به وسیله قلب، خدا را شناخت. در نتیجه، جهان به خدا شناخته می‌شود، نه خدا به جهان. این شناخت، از نوع یافتن است. در این حالت، قلب خدا را می‌یابد و خالق هستی وجدان می‌شود (تجلی قلبی).

بنابراین، یکی راه عقل و استدلال و منطق است و جهان هستی، به عنوان نشانه وجود خدا، واسطه قرار می‌گیرد (معرفت به آثار) و با اندیشه در آفاق و انفس به دست می‌آید. دیگری راه فطرت و وجدان است، که از نوع چشیدن و یافتن است، اندیشه و فکر در آن راهی ندارد، بلکه لافکری و کنار گذاشتن افکار، زمینه دریافت این معرفت است (معرفت به استبصار).

اینک و در ادامه، به بیان و شرح بیشتر این دو راه می‌پردازیم.

۱. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۵.

۳.۹.۱. معرفت بالآیه

در این راه، عقل انسان، با تفکر و تدبّر در پدیده های هستی و اینکه، هیچ چیز خود به خود به وجود نمی آید و هر چیزی علتی دارد، به وجود خدا معتقد شده، با دیدن اثر، پی به مؤثر می برد و به واسطه دقت و تعقل در پدیده های هستی، به خالق آن ها اعتراف می کند.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ أَثَارِ سُلْطَانِهِ، وَ جَلَالَ كِبْرِيَائِهِ، مَا حَيَّرَ مَقْلَ الْعُقُولِ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ»^۱.

«سپاس خدایی را که از نشانه های سلطنت و جلال و بزرگی خویش، آنقدر ظاهر ساخت که عقل ها را در شگفتی ها و عجایب قدرتش حیران و مبهوت نمود».

می توان این نوع خداجویی را، «نوعی خداشناسی به آثار» دانست. زیرا آنچه باعث راهنمایی انسان به سوی خداست، آثار خلقت می باشد. نیز می توان این طریق را، خداشناسی به آیات نامید (معرفه بالآیه)، زیرا آنچه آدمی را به سوی خدای عالمیان رهنمون می گردد، همان آیات^۲ و نشانه های الهی است. جایگاه خداشناسی عقلی و استدلالی دینی، در این موقف مطرح می باشد.

در قرآن و کلام پیشوایان معصوم (علیهم السلام)، به نمونه هایی بر می خوریم که به این راه تأکید دارد و از انسان می خواهد، در آیات و پدیده های آفریدگار بیندیشد، تا به خالق آن ها پی برد.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِلأُولَى الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۳

۱. سید رضی، پیشین، ص ۳۰۸.

۲. ﴿سنريهم آياتنا في الافاق و في انفسهم ...﴾ (فصلت / ۵۳) ؛ ﴿و يريكم آياته فاي آيات الله تنكرون﴾ (غافر / ۸۱) ﴿...الم تر

ان الفلك تجري في البحر بنعمت الله ليريكم من آياته﴾ (لقمان / ۳۱)

۳. آل عمران، ۱۹۰ و ۱۹۱.

«همانا در خلقت آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز، نشانه‌های آشکاری برای صاحبان خرد و اندیشه است. آن‌ها که در حال قیام و قعود خدا را یاد می‌کنند، و در خلقت آسمان‌ها و زمین تفکر می‌کنند».

تمامی دلایلی که برای «اثبات وجود خدا» تحت عنوان برهان نظم، برهان علیت، برهان هدایت، برهان حرکت و سایر براهینی که با علم و عقل، به وجود خدا اعتقاد حاصل می‌شود، در این مرحله قابل تفسیر می‌باشد. ذکر این نکته باز هم لازمست که: در همه راه‌های عقلی، انسان با استعانت از عقل و قوه تجزیه و تحلیل، به این نتیجه می‌رسد، که این عالم صاحبی و خدایی دارد، همین و بس. جهت یادآور بودن مخلوقات هم این است که، آنها نشانه وجود خداوند و علامت اوصاف اویند و تدبّر در آنها، سبب متذکّر شدن معرفت فطری، و به عنوان معبر و ره‌گذاری برای رسیدن به آن است. غایت و نتیجه این راه اقرار به خدا و عقیده‌مند گشتن به آفریدگار هستی می‌باشد.

﴿نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً﴾^۱

«ما آنها (مخلوقات) را وسیله تذکر قرار دادیم».

در اینجا، یکی از مهم‌ترین نقش‌های تعقل و تفکر، در مسئله خداشناسی روشن می‌شود. اگر تعقل و تفکر در این رابطه تأکید شده، برای این است که بدین‌وسیله، انسان پس از دقت و تأمل در نظم نظام طبیعت، متذکر خدا شود و او را تصدیق کند (بِالْعُقُولِ يُعْتَقَدُ التَّصَدِيقُ بِاللَّهِ)^۲. نه این که در ذات خدا فکر کند، زیرا که: مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ (هر که در ذات خدا دقت کند که چگونه است، هلاک می‌گردد)^۳.

علی‌هذا، مطالعه و تفکر در آفاق و انفس، موجب می‌گردد که موانع انکار خدا به کناری زده شود، و زنگارهای نهاده شده بر عقل و اندیشه زدوده گردد، تا زمینه دریافت معرفت خدای مغفول، مورد توجه واقع شود، و دل آماده دریافت تابش نور مهر الهی گردد.

۱. واقعه / ۷۳.

۲. صدوق، پیشین، ص ۴۰.

۳. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۹۳.

۳.۹.۱.۱. ویژگی‌های معرفت بالآیه

برخی ویژگی‌های خداشناسی از راه آیات و نشانه‌ها را، می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱. **عقلی بودن.** ابزار راه‌یابی به خدا در این طریق، عقل است. هر کس با بکارگیری فکر و اندیشه خویش، در پدیده‌های آفرینش پی می‌برد که این عالم خالق دارد. گفتیم: منظور از بکارگیری عقل، در معرفت خدا هم همین است و چیزی بیش از این نیست. باید در مخلوقات تعقل شود، نه در خدا. نهایت سیر عقلی در این طریق، خارج شدن از دو حد است، یکی حد تعطیل و دیگری حد تشبیه. یعنی اینکه: انسان بداند "خدایی هست" و عالم را معطل نپندارد (خروج از تعطیل)، بدون این که بتواند بفهمد "خدا چیست" و برای او شبیه قائل شود (خروج از تشبیه). لذا، تجلی عقلی معرفت به خدا در این مرحله آشکار می‌شود.

۲. **عمومی بودن.** عموم مردم، می‌توانند با اندک تفکر در شگفتی‌های خلقت به این اعتقاد دست یابند که، عالم به خود، رها شده نیست و صاحبی دارد. این راه کاملاً سهل و قابل دسترسی همه و عام است؛ هر فردی به فراخور استعداد و قدرت تفکر و بدون هیچ قید و شرط، می‌تواند وجود آفریدگار را نتیجه بگیرد. در این راه، یک عامی بی‌سواد، همچون پیر زن ضعیف، می‌تواند بیندیشد و از اینکه "چرخ نخریسی" اش نمی‌تواند بدون گرداننده باشد نتیجه بگیرد که، چرخ افلاک و کرات بدون چرخاننده نیست. همین‌طور، یک دانشمند و منجم بزرگ هم با مطالعات گسترده خود در دقایق و نظامات هستی، می‌تواند به همین نتیجه نایل آید.

۳. **تجلی عظمت خدا.** با تفکر در آیات و نشانه‌های آفرینش و رمز و رازهای حیرت‌آور و محیرالعقولی که در آنها به کار برده شده، خدا به عظمت جلوه می‌کند. همه آیات و مخلوقات این عالم، نشانه‌های آشکار بر جلال و شوکت خدای متعال هستند. هر چه در روابط و نظامات حاکم برعالم، بیشتر تفکر شود و هرچه اطلاعات بشر در این زمینه، افزون‌تر گردد، بزرگی خدا را بهتر می‌یابد و درجه اقرار و اعتقاد به خدا استوارتر و قوی‌تر می‌شود.

۴. **بیداری حسّ سپاس‌گزاری.** مطالعه و تعقل در نعمت‌های بی‌شماری که آفریده شده، و این که، این همه نعمت، در دسترس انسان و برای استفاده اوست و او می‌تواند با عقل خدادادی، بر جهان مادی سلطه یابد و از آن، در جهت رفاه و آسایش خویش بهره برداری نماید، حس سپاسگزاری از عطاکننده این همه لطف و احسان را، در بندگان برمی‌انگیزاند. آدمی آنگاه که پی بُرد، که خدا این خوان بی انتهای احسان را برای او گسترانیده، به حکم، ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾ (آیا پاداش احسان، جز احسان است)، و نیز اینکه، هر کس به انسان نیکی کرد، انسان او را دوست دارد، در برابر خالق محسن خویش سر فرود می‌آورد و شرمندۀ این همه عنایت سرشارش

می‌شود. در این حالت، زمینه برای این که مهر آفریدگار در دل آشیانه کند، فراهم می‌شود و روح شکر و سپاس از منعم را در بشر، به جنبش می‌آورد.

۵. ملزم نبودن با عمل. با این همه، راه استدلال‌های علمی و عقلی، کسی را ملزم به عمل نیک نمی‌کند. یعنی: به‌گونه‌ای نیست که اگر از این راه، کسی به وجود خدا آگاه شد، حتماً کار زشت و گناه نکند. به عبارتی دیگر، تأثیر استدلال‌های فکری و اندیشه در آیات، تا حدّی است که می‌تواند حداکثر، عقل را قانع ساخته، آن را وادار به اعتراف نماید. البته برای آنان که آمادگی داشته باشند و بخواهند، پذیرش عقلی خدا می‌تواند افعال آدمی را دگرگون سازد؛ ولی حالا کسی که از این راه، به وجود خدا پی برد، این اقرار قلبی، او را تسلیم و به عمل صالح وادار سازد، حتمی نیست. بسیاری از افراد، حتّی متفکران بزرگی هستند، که به وجود خدا معترفند و برای وجود او دلایل محکم هم اقامه می‌کنند، اما در عمل دچار اعمال ناپسند زیادی می‌شوند. بسیاری از دانشمندان و طاغوتیان و سران کفر، در زمان پیامبران، مانند: فرعون و تابعان آن‌ها، خیلی خوب می‌دانستند که خ.داوند حق است، ولی ایمان نمی‌آوردند.

۶. قابل انتقال بودن. این نوع خداشناسی، چون با مشاهده پدیده‌ها و تفکر در آن‌ها حاصل می‌شود و از راه حواس بدست می‌آید، بنابراین، معرفت از نوع "ادراکی" است و هرکس یافته‌های فکری و ادراکی خویش را، می‌تواند به دیگری هم منتقل نماید و همان احساسی که در وجود اوست و آن برداشتی را که خودش از معرفت خدا به دست آورده، برای غیرخود هم بوجود آورد. بسیاری از یافته‌ها و معارف بشر وجدانی و فطری است، که امور وجدانی قابل انتقال به غیر نیستند. هر کس باید خود آن‌ها را بچشد. ولی امور ادراکی و ادراکات را از راه بیان و کتابت می‌توان به دیگران انتقال داد؛ چرا که عامل ادراک، عقل و عامل وجدان، قلب است. مطالب عقلی، قابل شرح و بیان است، ولی برای مسایل قلبی، هیچ شرح و بیانی نداریم.

۷. قابل احتجاج بودن. آشنایی و اطلاع از راه‌های عقلی وجود خدا، موجب می‌شود تا قوه استدلال و بیان افراد قوی شود و هنگام مواجهه با منکرین به‌وسیله مخلوقات، بر وجود خالق استدلال نمایند و بافته‌ها و ذهنیات غلط آن‌ها را آشکار ساخته، با جدال و احتجاج، بر مخالفین غلبه یابند. بنابراین، طریق عقلی شناخت خدا این امکان را به انسان می‌دهد تا بتواند، برای کسانی که منکر خدا نیستند، بلکه شبهاتی دارند، موانع و تردیدها را از سر راه آن‌ها بر دارد؛ برای آن‌ها که منکرند، زمینه انکار را در آن‌ها از بین ببرد و با دلیل عقلی، آن‌ها را به اقرار وادارد؛ نیز برای معاندان، که اگر هزار دلیل هم آورده شود، باز بر عناد خویش اصرار می‌ورزند، راه عنادشان را مسدود کرده و برآنان اتمام حجت شود. بنابراین، «احتجاج، که به معنای اقامه حجت، به جهت اثبات مطلوب می‌باشد و

مراد از حجت، دلیل و برهان است»، در این طریق مطرح می‌شود.^۱ در مجادلاتی که معصومین (علیهم السّلام) با مخالفین انجام داده‌اند، موارد زیادی از استدلال به آیات تکوینی و نظم عالم به چشم می‌خورد. چنانکه امام صادق (علیه السّلام)، با بیان شگفتی‌های به کار برده شده در وجود تخم مرغ^۲ و علی (علیه السّلام)، با بیان زیبایی‌های موجود در مخلوقات و حیوانات، مثل خفاش^۳، طاووس^۴ و غیره، به وجود خدا استدلال نموده‌اند. قرآن هم، از قول پیامبران، از جمله: ابراهیم و نحوه استدلال او بوسیله کرات^۵ و همچنین بیانات دیگری، اسرار اجزاء عالم وجود را، به رخ انسان می‌کشد و از این راه، به معرفی خدا می‌پردازد. بنابراین، ضمن این که براهین عقلی و تفکر در مخلوقات و آیات تکوینی، طریقی برای تذکر و یادآوری خدا و مقدمه معرفت فطری هستند، وسیله‌ای برای محاجّه و جدل با مخالفین یا طالبین دلیل عقلی درباره خداوند می‌باشند.

۳.۹.۲. معرفت بالله

این معرفت، که از آن به «صنع الله» یاد کردیم^۶، بسیار قویم و پایدار است و از همه فرزندان آدم بر آن پیمان گرفته شده است. همه پیامبران و رهبران آسمانی در راستای یادآوری و وجدان خدا، انسان‌ها را به این راه هدایت

۱. ذکر این نکته در خور توجه است که: پیامبران و امامان (علیهم السّلام)، مجادله و جدال احسن با منکرین و معاندین داشته‌اند و حتی در این زمینه شاگردانی هم تربیت کرده‌اند؛ ولی این نباید باعث شود تا برخی، بلا فاصله جدال احسن را در قرآن و متون دینی، با فلسفه مقایسه کنند و مبانی فکری یونانیان را پذیرفته شده از طرف دین تلقی نمایند و بگویند: با فلسفه، بهتر می‌توان دین را شناخت. زیرا جدال احسن واقعه دلیل، که در آیات و روایات آمده، چیزی غیر از اقامه براهین فلسفی است و کیفیت این دو روش و مخاطبین آنها و هدفشان با هم کاملاً متفاوت است.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، ترجمه مصطفوی، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۳. سید رضی، پیشین، خطبه ۱۵۵.

۴. همان، خطبه ۱۶۵.

۵. انعام / ۷۶ و مابعد آن.

۶. در فرازهای پیشین مستندات صنع الله بودن این معرفت را آوردیم و گفتیم که با آمدنمان به این دنیا، خدا آنرا از یادمان برده.

نموده‌اند. جایگاه و منشاء این گوهر به ودیعت نهاده شده در آدمی، عالم دیگری به نام «عالم ذر»^۱ بوده، که ما اکنون هیچگونه صورت ذهنی و ادراکی از آن نداریم. ولی آن گوهر تابناک در وجود همه آدمیان دفن است و همه با آن مفطور و به این عالم خاک فرستاده شده‌اند (كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ). مطالعه و غور در آیات و روایات بی‌شماری که در ذیل آیات مربوطه، از جمله آیه ذر و میثاق و آیه فطرت آمده، بیان‌گر این حقیقت است و فطرتی که در قرآن آمده و در روایات بر آن اصرار شده، همین معرفت است.

﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾^۲

«فطرت الهی که همه انسان‌ها را بر آن آفریده، و تبدیلی در خلقت خدا نیست».

این نوع معرفت، که امامان معصوم ما را به درخواست آن از خدا سفارش نموده‌اند (اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ)^۳ تنها با عنایت خدا ممکن می‌باشد. چنانکه در فرمایش امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم:

«لَا تُدْرِكُ مَعْرِفَةَ اللَّهِ إِلَّا بِاللَّهِ»^۴.

«معرفت به خدا جز به خدا ممکن نیست».

انبیا با یادآوری وجود خدا و بیداری فطرت، آدمی را به سوی وجدان خالق هستی رهنمون می‌گردند، تا همگان، آنچه را که قبلاً (در عوالم پیشین) یافته‌اند، بار دیگر بدان دست یابند. به گونه‌ای، می‌توان معرفت از راه عقل را، زمینه ساز و مقدمه معرفت وجدانی دانست؛ زیرا در معرفت عقلی و استدلالی، انسان به خدا اعتراف می‌کند و به ذات مقدسش معتقد می‌شود. که البته، این اقرار و اعتقاد اولیه، برای دریافت معرفت فطری امری لازم و ضروری است. ولی توقف و تردد در آثار، موجب دوری از وجدان خدا می‌شود. چنانکه می‌خوانیم:

«تَرَدَّدِي فِي الْأَثَارِ يُوجِبُ بُعْدَ الْمَزَارِ»^۵.

«تردد من در آثار خلقت، موجب دوری از دیدار است».

باز در دعای عرفه، که پر شکوه‌ترین جلوه‌های عبادت و معنویت، بر زبان بزرگ‌ترین حماسه آفرین شجاعت و معرفت، حضرت امام حسین (علیه السلام) جاری گشته، می‌خوانیم:

۱. طبق آیه ذر و میثاق (اعراف / ۱۷۲ و ۱۷۳) که قبلاً از آن و روایات ذیلش سخن گفته شد.

۲. روم / ۳۰.

۳. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۷.

۴. صدوق، پیشین، ص ۱۴۳.

۵. مجلسی، پیشین، ج ۹۵، ص ۲۲۵.

«إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْآثَارِ فَأَرْجِعْنِي بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ وَ هِدَايَةِ الْإِسْتِبْصَارِ»^۱

«خدایا! برای شناسایی خود امر کردی که به آثار وجودت مراجعه کنند. پس مرا به لباسی

از انوار معرفت خود و هدایت با بصیرت، رجوع بده».

«این مطلب اشاره به این نکته است که هر چند مراجعه به آثار و خداشناسی از طریق

آیات، مورد امر حضرت حق است و خداوند در قرآن کریم برای آشنا شدن با او، مکرر به

مردم دستور داده که به آثار وجود او رجوع کنند و آیات علم و حکمت و قدرت او را مطالعه

نمایند، ولی این معرفت، پایین‌ترین مرتبه شناخت خدا و مراجعه به آثار، در حقیقت کلاس

اول خداشناسی است. کلاس‌های بالاتر، کلاس‌های کسوت انوار و هدایت استبصار است.

کلاس‌هایی است که سراسر حقیقت انسان را تجلی گاه انوار ذات مقدس حق می سازد و

کانون جان آدمی را حله‌ای از نور فرا می‌گیرد و در پرتو این نور، دیده دل، کانون هستی را

می‌یابد»^۲

بدین‌سان، ملاحظه می‌کنیم که مطالعه در نظم و شگفتی‌های عالم وجود و تعمق در نعمت‌های بی پایان

آفاقی و انفسی، به عنوان بستر مطمئنی است، که آدمی را آماده می‌سازد، تا بتواند، به دریافت حقیقی و راستین از

معرفت خدا دست یابد. معرفتی که نقش انسان در آن، تفکر و اندیشه، از روی بصیرت در آفاق هستی و اقرار به

خالق بی مثال آن است. ولی اصل آن معرفت، و تابش نور آن بر قلب، فعل خداست و به دست دیگری نیست؛

دریافت این معرفت نیز اعطای خداست بر بنده، امری شخصی است، چگونگی ندارد و غیر قابل بیان با زبان یا

هر ابزار دیگری است. هر کس باید خود آنرا بیابد و وجدان نماید.

بر این مبنا، خداشناسی عقلی در صورتی مفید است، که به شناخت قلبی و فطری خدا منتهی گردد، زیرا

مقصد اعلی و اصلی، معرفت از راه فطرت است. اگر بنده‌ای به معرفت خدا از این راه نایل گردد، به اوج قلّه

خداشناسی و کمال معرفت صانع عالم دست می‌یابد و خدا را با تمام وجود، بر خویش حاضر و ناظر می‌بیند. این

معرفت، آنچنان قوی و نافذ است، که سراسر روح آدمی را در بر می‌گیرد و با تمام وجود، با دست‌گیری خود

خدای مهربان، حقیقتش را شهود می‌کند (معرفت بالله)، بدون این که صورتی ادراکی از آن داشته باشد.

۱. همان، ص ۲۲۶.

۲. محمدی ری شهری، محمد، پیشین، ص ۳۲۵.

این راه، راهی قلبی و شهودی است و لذت واقعی معرفت خدا در همین راه نهفته است. برای اینکه این معرفت راستین بر دل بتابد، عارف و سالک باید با عمل به فرامین شرع و طاعت و بندگی خدا و پرهیز از اعمال غیر شرعی و گناه، خود را آماده سازد. هر چه پای‌بندی به احکام شرعی بهتر و رهایی از قید و بندهای شهوانی و نفسانی افزون‌تر گردد، خدای عالمیان بهتر وجدان شده، فطرت توحیدی تابان‌تر خواهد گشت.

جمال یار ندارد غبار و پرده ولی غبار جان بنشان تا نظر توانی کرد

۳.۹.۲.۱. تجلی معرفت با بلا

یکی از جلوه‌های این معرفت، هنگام نزول بلا بر جان می‌تابد. گاهی خدای رحیم، بنده‌ای را که به متاع دنیا دل بسته و از گوهر مخزون در نفس خویش غافل مانده، مورد توجه قرار می‌دهد و با تازیانهٔ بلا، انسان خفته در غفلت را بیدار می‌کند. لذا بلا یکی از بهترین اسباب کنده شدن او از وابستگی‌هایی است که به شدت او را به خود مشغول و از خدای خود مغفول ساخته است. هنگام بلا و مصیبت، چون غل و زنجیرهای جاذبه‌های کاذب کنار می‌رود، انسان از همه چیز بریده شده و خودش می‌شود. وقتی وابستگی‌های فریبنده دنیا قطع شد، آن فطرت و معرفت، که در وجود او هست و تاکنون به علت تعلقات مادی نمی‌خواست به آن توجه کند و پنهان مانده بود، از روی اضطرار آشکار می‌گردد و فرد مبتلا، برای نجات خود، به سوی خدایی که با مهر او آشنایی قبلی دارد و او را بالاترین یاری دهنده می‌داند، روی می‌آورد. در این حال، با تمام وجود، او را وجدان نموده، از او مدد می‌طلبد.

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید

مردی درباره تفسیر "الله" از امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌پرسد. حضرت می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي يَتَّالَهُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَ الشَّدَائِدِ كُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ جَمِيعٍ مَا هُوَ دُونَهُ وَ تَقَطُّعِ الْأَسْبَابِ مِنْ كُلِّ مَنْ سِوَاهُ...»^۱

«خدا کسی است که به هنگام نیازها و سختی‌ها، هر آفریننده‌ای وقتی امیدش از غیر او قطع شد و دستش از علل طبیعی کوتاه گردید، به او پناهنده می‌شود».

۱. شیخ صدوق، پیشین، ص ۲۳۱.

هنگام بلا و ناچاری، چون انسان از محسوسات کنده می‌شود، در موقعیتی قرار می‌گیرد که ارتباط او با قدرتی پنهان برقرار می‌گردد؛ اما این ارتباط، به وسیله حواسّ ظاهری نیست، بلکه با قلب است. بنابراین، از این دریافت وجدانی خود، هیچ صورت اداری و حسّی نمی‌تواند داشته باشد. حتی این یافتن خود را، با این زبان که در دهان است و هیچ ابزار مادی دیگری، نمی‌تواند به لفظ و عبارت در آورد.

عاشقان کشتگان معشوقند بر نیاید ز کشتگان آواز

در این حالت، او خدا را با تمام وجود یافته، ولی چون ابزار این یافتن دل بوده و امکان بیان این دریافت شدید، به هیچ گونه‌ای در او نیست، لذا به وّله می‌افتد. زیرا او الله است و الله، از ریشه وّله (وّله، یأله) و حیرت است و معرفت او وّله انگیز می‌باشد.

در کتاب آسمانی قرآن، درباره گروهی که روی عوامل غفلت آور و فطرت پوش، خدا را فراموش کرده‌اند می‌فرماید:

«هنگامی که در کشتی سوار می‌شوند و بلایی به آن‌ها روی می‌آورد از عمق جان الله را می‌خوانند ولی آنگاه که آن‌ها را به ساحل نجات رساندیم دگر بار مشرک می‌شوند».^۱

شخصی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد:

«ای فرزند رسول خدا، مرا به شناسایی خدا راهنمایی کن و بگو وجودش چگونه است؟ زیرا اهل جدل و شک اندازان، پیش من از شبهات در این باره زیاد بازگو کرده‌اند و من سرگردان شده‌ام! حضرت فرمود: ای بنده خدا آیا سوار کشتی شده‌ای؟ گفت: آری، حضرت فرمود: «آیا شده که کشتی شما در گرداب‌ها از پای در آید و هیچ کس و یا کشتی دیگری نباشد تا شما را نجات دهد؟ آری! در آن صورت، وقتی که دست از همه جا کوتاه و امیدت از هر جا قطع گشت از که امید خلاصی داشته‌ای؟ و آیا شده که قلبت به سوی کسی رفته و از وی امید نجات از هلاکت را داشته باشی؟ آری! امام (علیه السلام) فرمود: همان خداست ... (فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ)».^۲

کشتی نشستگانیم، ای باد سَطّه بر خیز باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

۱. ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ (عنکبوت / ۶۵).

۲. صدوق، محمد بن بابویه، پیشین، ص ۲۳۱.

لقاءالله، که عالی‌ترین سیر عرفانی در خداشناسی است، در این مرحله ظهور می‌یابد. آن ذات غیب الغیوبی که باطن است و با هیچ یک از مدارک حسّی، خیالی و عقلی قابل شناخت نیست و همان ذات غیب متعالی که در پنهان‌ترین پرده‌ها مستور است، در این مرحله ظاهر گشته، به تعریف خودش، به خلق معرفی می‌گردد.

«يَعْرِفُونَكَ بِفِطْنِ الْقُلُوبِ وَ أَنْتَ فِي غَوَامِضِ مَسَرَّاتِ سَرَيراتِ الْغُيُوبِ»^۱

«تورا به زیرکی‌های دل‌ها می‌شناسند، و حال آن‌که تو، در ناپیدایی‌های پیچیده و پرده-

های غیبی می‌باشی».

همین وجدان و یافتن خدا بعد از خلاصی از تعلّقات طبیعی و تجرّد از علایق مادی و خیالی، عین لقاء خداست. و از برای لقاء خدا معنی و حقیقتی غیر از این نیست؛ زیرا چنانچه مکرراً گفته‌ایم، خدا صورت محسوس و موهوم و متخیّل و معقول ندارد، تا لقاء او عبارت از ادراک حسّی او به لمس و بصر و سمع باشد؛ و یا عبارت از ادراک خیالی او به قوّه خیالیّه، و یا عبارت از ادراک عقلی او به قوّه عاقله باشد. و با تمام این مذکورات، غیر معروف هم نیست. بلکه با وجدان، که فوق حس و خیال و عقل است و ماورای صور محسوسه و متخیّله و معقوله است، خداوند متعال، وجدان می‌شود در عین احتجاب. یعنی، در عین این که نمی‌توان او را به هیچ حدّ عقلی محدود نمود، وجدان می‌شود؛ به طوری که نمی‌شود او را انکار نمود و کنه لقاءالله همین است و بر حسب مراتب شدّت و ضعف و کثرت و قلّت این وجدان، مراتب لقاء هم مختلف و متفاوت می‌باشد و درجه شديده این لقاء در این عالم، در هنگام مرگ است. خواه مرگ اختیاری که برای ارباب انخلاع و اصحاب تجرید حاصل می‌شود، و خواه مرگ اضطراری که برای جمیع بشر حاصل می‌گردد. زیرا که به واسطه انخلاع روح از بدن جمیع تعلّقات مادی و طبیعی، حتّی تعلّقات وهمی و خیالی قطع می‌گردد، وجدان کاملاً برهنه و عریان و آشکار و نمایان می‌شود. زیرا که فقر و عجز انسان به واسطه متحوّل شدن از عالمی به عالمی، زودتر و بیشتر و بهتر آشکار می‌گردد. مانند موقع بیدار شدن از خواب، که خودش را بعد از بودن در نشئه خواب، دفعه در نشئه دنیا می‌بیند و فقر و ناتوانی و بودنش را در تحت قیومیت غیر، بهتر و بیشتر می‌یابد.^۲

۱. سید رضی الدین، علی بن موسی بن جعفر بن طاووس، مهج الدعوات، قم، انتشارات دار الذخائر، چاپ اول، سال ۱۴۱۱ه، ص ۷۵.

۲. ر. ک: حنیف نیا، ابراهیم، پیشین، ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

همچنین مرگ به عینه، که انتقال از نشئه به نشئه دیگری است، در حقیقت بیدار شدن در عالم آخرت است، بعد از خواب بودن در عالم دنیا (النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا)^۱. در این انتقال، فقر و عجز خود را بهتر می‌یابد و به ظهور فقر ذاتی و عجز جوهری، شهود کامل رب متعال و وجدان شدید ذات ذوالجلال، در عین احتجاب حاصل می‌شود، که:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۲

«ای انسان! تو با کوشش به‌سوی پروردگارت می‌کوشی، یک نوع کوشیدنی. پس اورا ملاقات می‌کنی».

﴿وَقَدِّمُوا لِنَفْسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۖ إِنَّكُمْ مَلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۳

«برای خودتان ازپیش چیزی بفرستید و از خدا پرهیز کنید و بدانید که شما خدا را ملاقات خواهید کرد و (ای پیغمبر) بشارت بده مؤمنین را».

۳.۹.۲.۳. دیدار همگانی خدا در مرگ

پس همه افراد انسان با سرعت و کوشش، به جانب مرگ می‌روند، بلکه می‌دوند و به مرگ، شهود و لقاء پروردگار خود را می‌نمایند؛ خواه کافر باشند یا مؤمن. نهایت این است که مؤمنین هنگام لقاء حضرت رب العالمین فرحناک و مسرور خواهند بود، زیرا که به او ایمان داشته و اطاعتش را می‌نموده‌اند. لهذا می‌فرماید: وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ. و اما کفار و منکرین، چون جحود و انکار او را می‌نموده‌اند و یا عصیان و طغیان و تمرد و مخالفت حضرتش را می‌کرده‌اند، حال که کشف حجاب و رفع نقاب شده و لقاء پروردگار را می‌نمایند، بسیار گرفته و غمناک خواهند بود؛ زیرا که از آن‌ها کیفر کفر و طغیان و جحود و عصیان کشیده خواهد شد و درباره آنها می‌فرماید:

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ﴾^۴

۱. مجلسی، پیشین، ج ۴، ص ۴۳.

۲. انشقاق / ۶.

۳. بقره / ۲۲۳.

۴. کهف / ۱۰۵.

«اینان کسانی هستند که کافر شدند به آیات خدای خودشان و به لقاء او، پس اعمال آنها فرو ریخت».

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي﴾^۱

«آنانی که کافر شدند به آیات خدا و به لقاء او، آن‌ها از رحمت من (که خدایم) مأیوس و محروم می‌باشند».

درجهٔ اشد از این لقاء در یوم آخرت و قیامت کبری است. زیرا که در آن روز، فقر و عجز و نیازمندی انسان بیش از همهٔ ادوار دنیا و برزخ می‌باشد و خداوند متعال، برای اظهار سلطنت مطلقه و مالکیت تامهٔ کامله‌اش سلب هر گونه مالکیتی را از بشر می‌نماید و همهٔ خلق از جمیع جهات، خودشان و شئون خودشان را ملک مطلق خدا می‌یابند و چون فریاد لَمَنْ الْمَلِكُ الْيَوْمَ، بلند می‌شود احدی را به جز آنهایی که استثنا شده‌اند، یعنی انبیا و مرسلین و حجج رب العالمین، قدرت جواب‌گویی ندارند. لهذا، جواب از صقع ارواح انبیاء و رسل و حجج، باذن الله تعالی داده می‌شود و آنها عرض می‌کنند: لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

چنانچه قریب به این مضمون، در توحید صدوق^۲، حدیثی از حضرت رضا (علیه السلام) نقل شده است. پس روز قیامت، روز بروز و ظهور کلی فقر و نیازمندی بی پایان اهل عالم است و کمال عجز و ضعف و فقر خود را از جمیع جهات به حد اعلای وجدان، در می‌یابند. فلهمذا، شهود و لقاء آنها، قادر قیوم قهَّار را، بیشتر و شدیدتر از همهٔ شهودها و لقاءهای ادوار قبل، یعنی از لقاء در دنیا و در هنگام مرگ و در عالم برزخ خواهد بود، و مؤمنین، به انبیاء و رسل و به روز قیامت، در این لقاء شکی ندارند؛ ولی کفار و منافقین در شک و تردیدند. لهذا، خداوند آیات و بیانات خودش را روشن و آشکار می‌کند تا آن‌ها ایمان و ایقان به این لقاء بیاورند. چنانچه می‌فرماید:

﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾^۳

«خداوند کارها را تدبیر می‌کند و آیاتش را روشن و مفصل می‌نماید، تا شاید شما به لقاء پروردگارتان یقین حاصل نمائید».

و نیز می‌فرماید:

۱. عنکبوت / ۲۳.

۲. صدوق، محمدبن بابویه، التوحید، پیشین، ص ۲۳۴.

۳. رعد / آیه ۲.

﴿إِلَّا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَّةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ، أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾^۱

«آگاه باش که این ها نسبت به لقاء پروردگارشان در شک و تردیدند. آگاه باش که خداوند

به هر چیزی محیط می باشد».^۲

۳.۹.۲.۴. ویژگی های معرفت بالله

۱. عقلی و استدلالی نیست. برای وجدان خدا عقل و استدلال جایی ندارد، زیرا معرفت از نوع قلبی است. البته استدلال عقلی، در یک مرحله ابتدایی می تواند به کار آید، تا بهانه های انکار، بر روی منکر مسدود گردد و به وجود خدا اقرار نماید؛ ولی پس از دریافت معرفت وجدانی خدا زبان بسته می شود و عقل به حیرت می افتد و از ادراک آن چه قلب بدان رسیده، عاجز می ماند. بنابراین، معرفت وجدانی مستلزم هیچ گونه فعالیت عقلی و استدلالی نمی باشد زیرا چگونگی و طور ندارد. مانند کسی که تشنگی را با تمام وجود وجدان می کند و فرد تشنه هیچ گاه برای بیان تشنگی نیاز به استدلال عقلی ندارد. همین طور، کسی که خدا را وجدان نموده و با جان خویش او را یافته، برای اثبات او، کجا به دنبال دلیل و برهان می گردد.

۲. همراهی با عمل صالح و تهذیب نفس. وجدان خدا، بدون تهذیب نفس و پرهیز از گناه و معصیت میسر نمی گردد. البته ممکن است در یک شرایط خاص و بدون هیچ عمل خاصی و به صورت غیر اختیاری (مثل هنگام بلا) هستی بخش وجدان شود، ولی این یک استثناء است که به دست خداست و اگر بشر بخواهد به اختیار و به طور مستمر به معرفت وجدانی خدا برسد، باید با عمل صالح و اجتناب از معاصی، لوح قلب خویش را پاک نگاه دارد. و حال آنکه دریافت های غیر وجدانی (مانند دریافت های ادراکی و عقلی)، مستلزم انجام فعل خاصی نیست و به عمل کسی بستگی ندارد. پس معرفت وجدانی با معصیت نمی سازد و لزوماً همراه با تقوی و عمل صالح است. علاوه بر این، بر خلاف معرفت استدلالی، که پس از حصول، یا اثری در افعال به جای نمی گذارد، یا تأثیر آن محدود و بستگی به شرایط مخاطب دارد. معرفت وجدانی، روح و جان را زیر و رو می کند و بر درجه بندگی و اطاعت عارف می افزاید و او را به سوی زهد و نیکی سوق می دهد.

۳. شخصی و غیر قابل انتقال است. یعنی: هر کس باید خود آن را دریافت کند تا به حقیقت آن دست پیدا کند. این معرفت چون صورت ذهنی ندارد، قابل دریافت از دیگری، به وسیله اصطلاحات و عبارات و استدلالات

۱. فصلت/ آیه ۵۴.

۲. ر. ک: حنیف نیا، ابراهیم، پیشین، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

نمی‌باشد. همچنین، هر کس که آن را چشید، نمی‌تواند این دریافت وجدانی خود را به دیگری منتقل سازد. بنابراین، قابل احتجاج نمی‌باشد. ادراکات و دانش‌های عقلی، از راه تعلیم و تعلّم قابل انتقال است. مثلاً کسی که ریاضی آموخته، می‌تواند آموخته‌های خود را به دیگری بیاموزاند، ولی وجدانیات این‌گونه نیست، هر کسی که گرسنه است نمی‌تواند این حالت وجدانی خود را به وسیله تعلیم به دیگری آموزش دهد. یا کسی که دردی را با تمام وجود وجدان می‌کند، در آن حال، هرگز قادر نیست آن‌را به کسی سرایت دهد، آنچه را که بگوید، عبارات و مفاهیمی بیش نیست و کنه درد غیر قابل انتقال است.

علمی که حقیقت است، درسی نبود، درسی نبود، هر آن چه در سینه بود

۴. موهبتی و صنع خداست. این معرفت قدسی، اکتسابی نیست. یعنی کسی نمی‌تواند با طی کردن مراحل خاصی بدان برسد و احتیاج به فراگیری درس و مقدمات استدلالی و منطقی ندارد. بلکه فعل خدا و موهبتی الهی و مخصوص است. بشر تا این اندازه نقش دارد که با عمل پاک و پرهیز از پلیدی‌ها، زمینه آن را فراهم آورد. ولی اعطای وجدان توحیدی فعل آفریدگار عالمیان بوده، که گاهی بالاخصرار و بدون اختیار (مثل وقت بلا و مرگ)، و گاهی با اختیار و درخواست انسان (مثل هنگام بندگی و طاعت)، عنایت می‌فرماید.

۵- تأثیر نافذ و یقین‌آور. نیل به معرفت وجدانی، تأثیر گسترده و عمیقی در وجود آدمی به جای می‌گذارد و دارای آنچنان نفوذ قاطع و خدشه ناپذیری است، که هرگز قابل تشکیک نمی‌باشد. چون وجدان خدا، مواجهه مستقیم و رو در روی فطری با خداست، شعله‌های فروزان آن، چنان همه زوایای وجود آدمی را تابناک می‌سازد که هیچ نقطه مبهمی برایش باقی نمی‌ماند. تا هنگامی که این دریافت غیر قابل وصف، در کسی باشد، هیچکس نمی‌تواند او را متزلزل نماید، یا در آن چه یافته دچار شک و تردید سازد. لهذا، بر خلاف شناخت‌های عقلی و فکری که قابل نقض و تغییر است و می‌توان آن‌را پیچاند و دچار تردید و تزلزل ساخت، شناخت وجدانی چنان یقین‌آور است، که به هیچ لفظ و عبارتی و به هیچ ایجاد شبهه‌ای، در ارکان آن خلل وارد نمی‌آید.

۶. هماهنگی و تفاهم در برداشت‌ها. در شناخت وجدانی و فطری، شناخت یک چیز، به طور یکسان و هماهنگ در همه افراد حاصل می‌شود. و بین آنها که به حقیقت رسیده‌اند، تفاهم و اتحاد دریافتی وجود دارد. لهذا، همه یک جور و در یک سطح و بدون هیچ اختلافی در برداشت، به حقایق می‌رسند. همانگونه که از وجدان تشنگی، همه یک حالت را در خود می‌یابند. اما در امور عقلی، ممکن است هر کس یک جور بفهمد، و درجه فهم و درک افراد هم ممکن است دارای درجات متفاوتی باشد. برای همین، می‌بینیم در شناخت‌های غیر وجدانی، بین افراد

اختلاف‌های زیادی وجود دارد؛ ممکن است در یک مطلب، همگی به توافق و تفاهم دست نیابند و هر کس یافته خود را درست، و بقیه را نادرست بدانند.

۷. بلا واسطه است. در این معرفت واسطه‌ای در میان نیست، بلکه برخلاف معرفت از راه آیات، که به واسطه آیات آفاقی و انفسی حاصل می‌گشت (معرفت مع الواسطه)، معرفت بالله، بلاواسطه و مستقیماً با عنایت و لطف پروردگار نصیب بندگان می‌گردد. آنان پس از شایستگی لازم که با عبادت و طاعت ایجاد می‌شود، آمادگی می‌یابند که به وسیله خدا نور هدایت و معرفت بر قلبشان بتابد.

﴿إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾^۱

«اگر خدا را اطاعت کنید، هدایت می‌یابید، رسول وظیفه‌ای جز رساندن ندارد».

فصل چهارم: اثر رفتار و اخلاق بر معرفت الله

۴.۱. تأثیر رفتارهای مثبت اخلاقی بر شناخت

در نگاه اسلام، رفتارهای مثبت اخلاقی، بر آگاهی و معرفت انسان تأثیر قطعی می‌گذارد. قبل از اینکه این تأثیر را بر معرفت به خدا مطرح نماییم، مناسب است، تا ابتدا به طور کلی، در بارهٔ چگونگی تأثیر اخلاق و رفتار در «معرفت» سخنی داشته باشیم، آنگاه، تأثیر آن را به طور خاص، در «معرفت به خدا» تبیین نماییم. برای این منظور، جالب است دانسته شود که در دین مقدس اسلام، دستیابی به علم و معرفت، از دو راه ممکن می‌باشد:

۱. از راه تعلیم و کسب ۲. از راه اخلاق و عمل.

در شیوهٔ نخست، که کسب معرفت از طریق آموزش و تعلیم صورت می‌گیرد، بر متعلم لازم است، ابتدا مقدماتی را از نظر آشنایی با ادبیات هر زبانی فرا بگیرد و آنگاه به فراگیری علم، از راه مطالعه و شرکت در کلاس و درس گرفتن از معلم و استاد، اقدام نماید. قرائت و کتابت و شیوهٔ نوشتاری، شنیداری و دیداری برای کسب علم، امروز در همهٔ جوامع مرسوم می‌باشد. علم آموزی از این روش، به اسباب و لوازمی، متناسب با آن علم نیاز دارد. جویای دانش در این راه، باید باصرف هزینه و وقت، دوره‌هایی را طی کند و تئوری‌های خاصی را فرا بگیرد، تا دانا و عارف شود. در روایات بی‌شماری، هرجا تعلیم و تعلم از طریق آموختن و تعلیم دیدن مورد تأکید قرار گرفته، منظور این علم است. البته این علم، الزاماً با عمل همراه نیست، ولی کسب آن، برای هر کس، با هر وضعیتی ممکن می‌باشد. با وجود سفارش فراوان بر این نوع علم آموزی، ولی اگر این علم فقط در حد فراگیری و بدون عمل باشد «وبال»^۱ شمرده شده و واجد آن، چون «درخت بی ثمر»^۲ معرفی گشته است.

برخلاف روش نخست، که شیوه‌ای تئوری و تعلیمی است، شیوهٔ دوم، یعنی: معرفت از راه اخلاق و رفتار، یک روش کاملاً عملی می‌باشد. یعنی، در این روش به تعلیم و تربیت ظاهری و متداول نیازی نیست و درس و مشق و کلاس و معلم نمی‌خواهد. در این شیوه، هر کس می‌تواند با عمل به دستورات دینی و بکارگیری امر و نهی

۱. العلم بلا عمل [غیر عمل] وبال (آمدی، عبد الواحد، پیشین، ص ۴۵).

۲. علم بلا عمل کسب بلا ثمر (همان، ص ۱۵۲).

الهی و تهذیب نفس، با عنایت الهی به عالی‌ترین مدارج علم و معرفت نایل گردد، بدون اینکه آموزش خاصی دیده باشد. این همان علمی است که در باره آن گفته‌اند:

بشوی اوراق اگر هم درس مایی که علم عشق در دفتر نباشد
علمی که حقیقت است، درسی نبود درسی نبود، هر آن چه در سینه بود

این علم که نتیجه و ثمره رفتارهای مثبت اخلاقی و آراستگی نفسانی می‌باشد، به وسیله خداوند بر قلب بندگان می‌تابد. نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) در روایتی می‌فرمایند:

«مَنْ عَمِلَ بِمَا عِلِمَ وَرَّثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَا يَعْلَمُ»^۱

«کسی که به دانسته‌های خود عمل کند، خداوند علم آنچه نمی‌داند به او عنایت می‌کند».

اصولاً از نظر کتاب و سنت، کسب کمالات و رسیدن به اخلاق فاضله، بیش از اینکه از راه تعلیم و تدریس حاصل شود و قبل از آنکه تعلیمی باشد، امری فطری و طبیعی است که باید در قالب امر و نهی شرعی معرفی و تذکر داده شود و نیاز به تعلیم ندارد. هرکس با مراجعه به فطرت و عقل، خوبی و بدی افعال را تشخیص می‌دهد. برای متخلّق شدن به اخلاق حسنه باید عمل‌گرا بود، نه علم‌گرا.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا سخنانی بر زبان می‌آورید که بدان عمل نمی‌کنید؟ در پیشگاه خدا گناه و دشمنی بزرگ‌تر آنچه را که می‌گویید و عمل نمی‌کنید».

دانستن و درس گرفتن تئوری‌های اخلاق، کسی را تغییر نمی‌دهد. چه بسا افرادی که کتاب‌هایی در زمینه اخلاق نگاشته، حتی درس اخلاق هم داده‌اند، ولی اخلاقی نبوده‌اند. به همین دلیل در کتاب و سنت، بر عمل افراد تأکید شده، جهاد عملی و رفتارهای از روی خلوص نیت، راه وصول به هدایت و کمال معرفی شده است.

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳

«و کسانی که در راه ما (با جان و مال) جهاد کردند، ما آنها را به راه خویش هدایت میکنیم و خدا همواره با نیکوکاران است».

۱. مجلسی، محمدباقر، پیشین، ج ۴۰، ص ۱۲۸.

۲. صف/ ۳۰۲.

۳. عنکبوت/ ۶۹.

این در حالی است که قرآن، با آوردن عمل بعد از ایمان در آیات فراوان (آمَنُوا و عملوا الصالحات)، عمل محوری را به جای نظر محوری، شرط اساسی ایمان مؤمن دانسته، راه لقای الهی را به عمل و رفتار تحقق یافته می‌داند. آنجا که می‌فرماید:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾^۱

«هر که جویای لقای پروردگارش می‌باشد، البته باید عمل صالح انجام دهد».

بنابراین، حسن خلق مطرح در کتاب و سنت به قول نیست، بلکه همه‌اش به عمل است. در منابع دینی، آنگاه که از اخلاق سخن به میان آمده، بر نمونه‌های عملی و نه نظری آن توصیه شده، چنانکه، در گزارشی از امیرالمؤمنین (علیه السلام)، سه مصداق عملی حسن خلق چنین بیان شده است.

حُسْنُ الْخُلُقِ فِي ثَلَاثٍ: اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ طَلَبُ الْحَلَالِ وَ التَّوَسُّعُ عَلَى الْعِيَالِ^۲.

«خوشخویی در سه چیز است: دوری کردن از کارهای حرام، طلب حلال و فراهم آوردن آسایش و رفاه برای خانواده».

آنگاه که امام صادق (علیه السلام) حدّ حسن خلق را ذکر می‌کنند، باز هم بر جنبه‌های عینی آن تأکید می‌فرمایند.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ؟ قَالَ: ثَلَاثٌ جَنَاحَكَ وَ تَطْيِيبُ كَلَامِكَ وَ تَلَقُّى أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ»^۳.

«از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم حدّ حسن خلق چیست؟ فرمود: بال‌هایت را (برای مردم) بگشای و کلامت را پاکیزه گردان و با برادرت به خوش‌رویی برخورد کن».

در این وضعیت، با رفتار نیکو، قلب چنان صاف و شفاف می‌گردد که حقایق عالم هستی را دریافت می‌کند؛ دریافتی عمیق و بسیار شدید و راستین. شناخت حاصل شده از این راه، با شناخت‌های تعلیمی و رسمی، به هیچوجه قابل مقایسه نیست.

علم رسمی سر به سر قیل است و قال نی از او کیفیتی حاصل نه حال

۱. کهف/۱۱۰.

۲. مجلسی، پیشین، ج ۶۸، ص ۳۹۴.

۳. کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۳.

این علم سراسر وجود آدمی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و همان دانشی است که در آموزه‌های دینی نور شمرده شده، که با تهذیب نفس و اخلاق حاصل می‌گردد و در مورد آن گفته شده:

«العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء».^۱

«علم نوری است که خدا در قلب هر کس بخواهد قرار می‌دهد».

بنابراین، رمز رسیدن به نور علم و عرفان حقیقی این است که پیش از هر چیز، بنده خدا باشیم و بدانیم که عمل به بایدها و نبایدهای الهی، موجب دستیابی به علم حقیقی است.

امام صادق (علیه السلام) نقش عمل صالح و بندگی خدا را در پیدایش نور علم، بدین‌سان بیان می‌فرماید:

«لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعِبُودِيَّةِ وَ اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ».^۲

«علم به آموختن نیست، بلکه نوری است که خدا هر که را بخواهد هدایت کند، در قلبش می‌نهد. پس هرگاه در پی دانش بر آمدی، ابتدا حقیقت بندگی را در خودت بجوی و با عمل کردن، دانش را به دست آور».

«بر اساس این روایت اگر خدا بخواهد کسی را هدایت کند علمی که نور است به او عنایت می‌کند. به راستی این کدام علم است؟ به طور قطع، علم نور، از مقوله علوم رسمی مانند: ریاضی، فیزیک، شیمی، تفسیر، فقه و اصول نیست؛ چرا که این علوم با آموزش فراوان (کثرت تعلّم) حاصل می‌آیند. برای نمونه، هر کس بیشتر فقه بخواند، فقیه‌تر است و هر کس بیشتر اصول بخواند، اصولی‌تر است و چنانچه ریاضی بیشتر بخواند، ریاضیدان‌تر است. اما بر اساس این روایت، علمی وجود دارد که با فراوانی آموزش به دست نمی‌آید و کثرت تعلّم در آن نقشی ندارد. این علم، عرفان حقیقی و حکمت حقیقی است که از رهگذر عمل به بایدها و نبایدهای اخلاقی برای انسان حاصل می‌شود».^۳

۱. مصباح‌الشریعه، پیشین، ص ۱۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۲۴.

۳. محمد، محمدی ری شهری، جزوه درس اخلاق، ویراست دوم، آذر ۸۸، انتشارات دانشکده مجازی علوم حدیث، ص ۳۰.

در همین رابطه، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در باره آیه شریفه: «هر که را که خدا بخواهد هدایت کند سینه‌اش را برای پذیرش اسلام گشاده می‌گرداند»^۱، پرسیده شد، ایشان فرمودند:

«يَقْذِفُ فِي قَلْبِهِ نُورًا فَيَنْشُرُ وَ يَتَوَسَّعُ»^۲.

«خدا نوری در قلب او می‌نهد، که آنرا گشاده و وسیع می‌کند».

گرچه امروزه، در مراکز علمی و تربیتی، به تحصیل علم و معرفت از راه تهذیب نفس، کمتر توجه شده و می‌شود، اما این راه، سخت مورد توجه و تأکید انبیا، صلحا و عرفا بوده، بر آن پافشاری شده، راه خوشبختی در دنیا و آخرت می‌باشد.

علامه نستوه، مرحوم مجلسی (رحمة الله علیه) در کتاب گران سنگ بحار الانوار معتقد است که:

«علم به حقیقت اشیاء آنگونه که هستند، برای هیچ کس ممکن نمی‌گردد، مگر از راه تقوا و تهذیب نفس از پلیدی‌های اخلاقی»^۳.

فیض کاشانی در این باره می‌گوید:

«راه شناخت علم اعطایی غیر تعلیمی، فارغ ساختن دل است و تصفیه باطن از طریق تخلیه از رذائل و تحلیه به فضائل و پیروی نمودن از دستورات شرع و ملازمت به تقوا. همانگونه که خداوند فرموده: تقوای الهی پیشه کنید تا خدا تعلیمتان دهد»^۴.

در همین رابطه، دریافت استاد شهید مطهری از آیه ۶۹ سوره عنکبوت چنین است:

«آنان که در راه ما مجاهده کنند، خود را پاک کنند، خلوص نیت داشته باشند، اخلاص بورزند، از يك راههای غیبی هدایتشان می‌کنیم، نور به آنها می‌دهیم، حکمت به آنها

۱. «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» انعام / ۱۲۵.

۲. حسن بن ابی الحسن، دیلمی، إرشاد القلوب، چاپ اول، انتشارات شریف رضی، سال ۱۴۱۲ هجری، ج ۱، ص ۱۳۱.

۳. فالعلم بحقائق الأشياء على ما هو عليه لا يحصل لأحد إلا بالتقوى و تهذيب السر من رذائل الأخلاق. (مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۶۹، ص ۲۴۹).

۴. و طریق معرفة العلم التحقیقی الدینی تفریغ القلب للتعلیم و تصفیه الباطن بتخلیته من الرذائل و تحلیته بالفضائل و متابعة الشرع و ملازمة التقوى كما قال الله تعالى: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ... (فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، اصفهان، ناشر: کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، سال ۱۴۰۶ ق، ج ۱، ص ۱۰).

۵. «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ».

می‌دهیم تا حقایق زندگی را خوب درک کنند و بفهمند، تا فکرشان بازتر، عقلشان روشن‌تر و چشمشان بازتر شود».^۱

حال که تأثیر غیر قابل انکار رفتار و اخلاق، بر معرفت به طور کلی معلوم شد، باید دانست که این تأثیر، بر معرفت به خدا، که عالی‌ترین معارف می‌باشد، جدی‌تر و پر رنگ‌تر می‌باشد، که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۴.۲. رابطه رفتارهای مثبت اخلاقی و معرفت خدا

در نگاه قرآن و سنت، هدایت دارای دو سر می‌باشد: ۱. تعریف ۲. تسلیم.

تعریف فعل خدا و تسلیم فعل انسان است. با این دو بعدِ معارفی، هدایت الهی ظهور می‌یابد و ارتباط بین زمین و آسمان برقرار می‌گردد. البته تسلیم و اطاعت از سوی بشر، جنبه‌های مختلفی دارد و همه شئون رفتار داخلی و خارجی و نیز، اوامر و نواهی شرع را در بر می‌گیرد، که رفتارهای مثبت اخلاقی در زمره یکی از شئون آن می‌باشد و نقش آن در ایصال به معرفت، بسیار بنیادی است.

در حدیثی از امام زین العابدین (علیه السلام) دین خدا، در دو امر معرفت خدا و عمل به رضای او معرفی شده، که از ارتباط قویم این دو با هم حکایت دارد. چنانکه می‌خوانیم:

«أَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى دِينِهِ وَ جَمَاعَهُ أَمْرَانِ أَحَدُهُمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْآخَرُ الْعَمَلُ بِرِضْوَانِهِ».^۲

«شما را به سوی خدای عزوجل و دین او فرا می‌خوانم، که همه آن در دو چیز خلاصه

می‌شود، یکی معرفت الله و دیگری، عمل به فرامین او».

در یک حدیث دیگر از رسول گرامی اسلام، اخلاق به عنوان رشته اتصال و ارتباط با خدا معرفی شده است:

۱. مطهری، مرتضی، شناخت، تهران، انتشارات شریعت، ۱۳۶۱ ش، ص ۴۷.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۵، ص ۳۶.

«جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صِلَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِهِ فَحَسَبْ أَحَدَكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّهِ»^۱.

«خداوند اخلاق پسندیده را اساس پیوند بین خود و بندگانش قرار داد، پس برای هر یک از شما کافی است که با چنگ زدن به اخلاق، به خدا متصل شوید».

در واقع خدای رحیم در بادی امر، معرفت خودش را به همگان ارزانی داشته و آنگاه که آنان را با آن دَیْنَه گران‌بها به دنیا منتقل نموده، با ثابت بودن آن معروف فطری در وجودشان، آنرا فراموش کرده‌اند. بهترین عاملی که این گوهر مفسور در فطرت را در انسان‌ها دوباره زنده می‌کند و به یاد آنان می‌آورد رفتار و عمل صالح است. در روایات بسیاری معرفت خدا ساخت و فعل خدا دانسته شده، انسان وظیفه دارد، تا با انجام عمل مورد رضای خدا، شایستگی خویش را برای دریافت معرفتی که باز هم عطای خداست ثابت نماید.

«ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد، آیا معرفت کسب کردنی است؟ امام فرمود: نه! به ایشان عرض شد: آیا صنع خدا و عطای اوست؟ فرمود: بلی، بندگان را در آن ساختنی نیست، بلکه آنها باید فقط در پی انجام اعمال باشند»^۲.

این رفتارهای به یاد آورنده آن معروف فطری، در قالب اوامر الهی، در شرع مطرح است، که حاکی از رضای خداوند می‌باشد. پس اخلاق و رفتار، عامل و واصل انسان به سوی معرفت خداست. این رفتارهای مثبت اخلاقی سبب می‌شود که افراد پاک و آراسته شوند، و پاسخ ندای فطری خویش را دریافت نموده، متوجه معرفت به ودیعه نهاده شده در خودشان بشوند. لذا، مهم‌ترین علت اقرار و شکر یا انکار و کفر در توحید و خداشناسی، در وجود یا عدم پای‌بندی به رفتارهای مثبت اخلاقی قابل بررسی است.

با این حال، می‌توان به ارتباط و پیوند محکم و استوار بین بُعد معرفتی و عقیدتی دین، و بُعد اخلاقی و رفتاری آن پی برد. نیز در این وضع، به یکی از مهمترین تفاوت‌های مبانی خداشناسی در ادیان الهی و دیدگاه مکاتب بشری واقف می‌شویم. برای نمونه: در تفکر فلسفی یونان و اندیشه نظریه پردازان شهیر آن، از قبیل: سقراط، افلاطون و ارسطو (که امروز پس از گذشت قرن‌های متمادی، هنوز هم طرفدارانی دارد)، ارتباطی بین رفتارهای اخلاقی و شناخت خدا نیست. اخلاق هیچ تأثیری در معرفت خداوند ندارد و لازمه شناخت خدا، عملی

۱. ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعه ورام، قم، ناشر: مکتبه فقیه، سال ۱۴۱۰ ق، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲. ابی بصیر عن ابی عبد الله (علیه السلام) أنه سئل عن المعرفة أهي مكتسبة؟ فقال: لا. فقل له: فمن صنع الله عز وجل و من عطاؤه هي؟ قال: نعم و ليس للعباد فيها صنع و لهم اكتساب الأعمال. (شیخ صدوق، محمد، اتوحید، پیشین، ص ۴۱).

خاص نیست. در صورتی که در مبانی خداشناسی دینی میان اخلاق و معرفت به خدا، ارتباطی عمیق حکم فرما است و لازمه شناخت خدا، عمل و رفتار خاصی است و این ارتباط به اندازه‌ای وثیق است، که بدون اخلاق، هرگز حصول گوهر معرفت میسر نیست.^۱

این جاست که به نقش پای‌بندی به تعالیم و دستورات دینی و نیز به نقش اخلاق و تهذیب نفس پی می‌بریم و می‌یابیم که از نظرگاه قرآن و سنت، پاک‌سازی جسم و روح از پلیدی‌های اخلاقی و آراستن آن به ملکات نفسانی، به عنوان یک راه متین و روش رکین، برای جلب شایستگی معرفت راستین از خدا و چشیدن شهد دل‌پذیر فطرت توحیدی مورد توجه می‌باشد.

بی‌جهت نیست که هادیان و مهتدیان راستین، هر چه بیشتر، بر اخلاق و رفتار تأکید می‌ورزیده‌اند؛ تا جایی که رسول گرامی اسلام هدف بزرگ رسالت خویش را «تتمیم مکارم اخلاق» دانسته است (إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ)^۲. بر این اساس، آن رسول رحمت، پیروان خویش را اینگونه مورد خطاب قرار داده است:

«عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَنِي بِهَا»^۳.

«بر شما باد به مکارم اخلاق، زیرا خداوند من را برآن مبعوث نمود».

در باره آراستگی به مکارم اخلاق، در گزارشی از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده است:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ رُسُلَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَاِمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَاحْمَدُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ وَإِنْ لَا تَكُنْ فِيكُمْ فَاسْأَلُوا اللَّهَ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِيهَا»^۴.

«خدای عزّ و جلّ رسولانش را به مکارم اخلاق مخصوص گردانید. پس خودتان را به آن

آزمایش کنید، اگر آنرا دارا هستید، خدا را سپاس گوید و بدانید که آن بهترین است. و اگر

مکارم اخلاق در شما نیست، از خدا بخواهید که آنرا به شما بدهد».

علی‌هذا، علم اخلاق نه صرفاً به عنوان مجموعه‌ای از مقررات و دستورالعمل‌های خشک و تکراری، در حدّ

موعظه و نصیحت، بلکه به‌عنوان مسیری روشن است، که انسان را با اصل معرفت خدا و اساس هدایت، آشنا

۱. ر. ک: برنجکار، رضا، مبانی خداشناسی در فلسفه یونان و ادیان الهی، پیشین، ص ۲۲۹ و ۲۳۲.

۲. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم، موسسه آل البيت لإحياء التراث، چاپ اول، سال ۱۴۰۸ ه. ق، ج ۱۱، ص ۱۸۷.

۳. مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۶۶، ص ۳۷۵.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۲، ص ۵۶.

می‌سازد و او را به اوج کمال و عزت رهنمون می‌گردد و حاصل آن، معارفی برتر و تذکری شدیدتر، نسبت به فطرت الهی است.

آری، آنگاه که آدمی خود را به فضایل اخلاقی و خصال زیبای انسانی آراسته ساخت و از قید و بند عبودیت غیر حق رها گشت و طوق پر افتخار بندگی و طاعت خدا را برگردن آویخت، به آزادی واقعی دست خواهد یافت. در این حال با همه وجود به سوی خالق خویش پر خواهد کشید.

لازم به ذکر است، که رابطه بین اخلاق و معرفت به خدا، یک رابطه متقابل می‌باشد، که ما در این نوشته فقط به جنبه تأثیر اخلاق بر معرفت خدا پرداخته‌ایم. ارتباط دو سویه در این دو مقوله، به گونه‌ای است که، از یک سو، رفتارهای اخلاقی بستر روح و جان را برای دریافت گوهر معرفت ربّ آماده می‌سازد و شایستگی وجدان خدای حقیقی را در آدمی فراهم می‌کند و درجات معرفت خدا را در بشر افزون می‌سازد. از دیگر سوی، با تابش نور معرفت الهی شور و شوق رفتارهای نیکو و فضائل خداپسندانه در وجود انسان اوج می‌گیرد و عمل و اخلاق را ارزش می‌بخشد.

در پیوند دو سویه معرفت و عمل، روایات جالبی وارد شده است. چنانکه می‌خوانیم:

«أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ وَلَا مَعْرِفَةً إِلَّا بِعَمَلٍ فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ»^۱

«امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: خدا عملی را جز به معرفت و معرفتی را جز به عمل نمی‌پذیرد. هر که خدا را شناخت، این شناخت او را به عمل دلالت می‌کند. آنکه عمل ندارد، او معرفت هم ندارد».

در یک حدیث دیگر، امام صادق (علیه السلام) در این باره می‌فرماید:

«الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ فَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ وَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ»^۲

«علم با عمل همراه است. پس، هرکه آموزد، باید که به کار بندد و هرکه عمل کند، باید که بیاموزد. علم، عمل را می‌خواند، اگر پاسخ داد او را می‌پذیرد و گرنه از او جدا می‌شود».

۱. همان، ج ۱، ص ۴۴.

۲. همان.

این سخن بدین معنا است که علم و عمل، به گونه‌ای با یکدیگر گره خورده‌اند، که اگر کسی اهل علم باشد بی‌درنگ اهل عمل نیز هست و اگر کسی اهل عمل باشد، اهل علم هم هست. این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند و همیشه به دنبال هم می‌آیند. لذا، اگر عمل و اخلاق به دنبال علم بیایند، علم و عمل در کنار یکدیگر باقی می‌مانند و گر نه، علم نیز باقی نخواهد ماند. این سخن بیانگر نهایت پیوستگی علم حقیقی با اخلاق و عمل شایسته است و در حقیقت، سخنی نو، در معرفت‌شناسی و مبانی خودسازی اخلاقی محسوب می‌شود.

در روایت دیگری معرفت به خدا و عمل، چنین با هم مرتبط قلمداد شده:

«علم به خدا و عمل؛ دو دوست صمیمی‌اند. کسی که خدا را بشناسد، از او می‌ترسد و

همین ترس او را به عمل و اطاعت فرمان خدا وادار می‌کند. صاحبان علم و پیروان آنها

کسانی هستند که خدا را شناخته‌اند و برای او عمل می‌کنند و به سوی او گرایش دارند.

چنانکه خداوند فرموده: از بین بندگان خدا فقط عالمان از او می‌ترسند»^۱.

از آنچه گفته شد، نتیجه می‌گیریم که رابطه اخلاق با معرفت به خدا، رابطه‌ای دو جانبه و تنگاتنگ می‌باشد به گونه‌ای که رفتارهای نیکوی آدمی باعث معرفت‌افزایی او می‌شود. گویا رفتارهای مثبت بر درخشش و شفافیت جان انسان تأثیر می‌گذارد و موجب تابش بیشتر نور معرفت ربّ بر آن می‌گردد، معرفت ربّ حاصل از این رفتار هم در یک تأثیر و تأثر دو سویه و متقابل، اعمال و کردار را به شدت دگرگون ساخته، شخص را به عمل صالح و بندگی بیشتر تشویق می‌کند.

۴.۳. تأثیر رفتارهای منفی اخلاقی بر معرفت خدا

لوح وجود آدمی چون زمین بکر و صاف و دست نخورده‌ای می‌ماند، که هیچگونه کشت و زرع در آن انجام نشده است. برای اینکه بتوانیم از آن محصولی به دست آوریم، دو کار باید انجام دهیم؛ یکی اینکه از رویش

۱. وَمَا الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَالْعَمَلُ إِلَّا الْفَانِ مُؤْتِلِفَانِ فَمَنْ عَرَفَ اللَّهَ خَافَهُ وَحَتَّى الْخَوْفُ عَلَى الْعَمَلِ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَإِنْ أَرَبَابَ الْعِلْمِ وَاتَّبَاعَهُمْ

الَّذِينَ عَرَفُوا اللَّهَ فَعَمِلُوا لَهُ وَرَغِبُوا إِلَيْهِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ همان، ج ۸، ص ۱۶.

علف‌های هرز و آفت‌زا جلوگیری کنیم و دیگر اینکه، در آن، بذر گیاه مفید و سودمند بکاریم، تا بتوانیم محصول پر فایده از آن بر گیریم. گناه و معصیت و رذیلت‌های اخلاقی، چون آفات و علف‌های هرزی هستند که ساحت بوستان وجود انسان را فرا می‌گیرند. آدمیان باید بکوشند تا از این آلودگی‌های بنیان برانداز پرهیزند و نگذارند بدی‌ها و رفتارهای منفی همه فضای بوستان وجود آنها را پر نماید. اما فضائل و رفتارهای مثبت اخلاقی مانند گل‌های زیبایی می‌باشند که صفحه دل را زینت می‌دهند و ثمرات سودمندی به بار می‌آورند.

بنابراین، ابتدا با پرهیز از بدی‌ها و رذیلت‌ها، حذف آفات و رویدنی‌های مضر از باغ لازم و ضروری است. آنگاه، با حذف آنها، زمین هموار و آماده کشت می‌شود. در مرحله بعد باید بکوشیم با رفتارهای مثبت اخلاقی بوستان وجودمان را به گل‌های رنگارنگ و زیبای فضائل و فواضل^۱ مزین سازیم. این گل‌های کاشته شده ثمرات فراوان و نیکو به بار می‌آورد. مهمترین نتیجه رفتارهای مثبت اخلاقی، رویش میوه شیرین و پر نشاط معرفت خدای جهان آفرین می‌باشد.

با این توضیح، گرچه در این نوشته، در باره نقش رفتارهای مثبت اخلاقی بر معرفت خدا بحث می‌شود، اما نمی‌توان انکار کرد که به همان میزان هم، رفتارهای منفی اخلاقی و گناه، مانع تابش نور معرفت خدا را در وجود آدمی می‌شود. در واقع، رفتارهای غیر اخلاقی و معصیت، چون پرده‌های ضخیم سیاهی بر عقل و قلب، افکنده می‌شود و آنها را از کارایی ساقط می‌کند؛ یا مثل غبار تیره‌ای که بر آینه دل و عقل می‌نشیند، نمی‌گذارد نور فطرت و معرفت به خدا تجلی نماید.

هیچ چیز مانند معاصی و رفتارهای خلاف اخلاقی روح را ظلمانی و فاسد نمی‌سازد. سوء خلق، به قدری شوم شناخته شده (سوءُ الْخُلُقِ شَوْمٌ)^۲ که اعمال خوب انسان را هم فاسد می‌کند^۳ و ایمان را بر باد می‌دهد^۴. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل است که فرمود:

«لِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةٌ إِلَّا سُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ صَاحِبَهُ كُلَّمَا خَرَجَ مِنْ ذَنْبٍ دَخَلَ فِي ذَنْبٍ»^۵.

۱. فرق است بین فضائل (مانند: علم و شجاعت) و فواضل (مانند: احسان و انعام).

۲. صدوق، محمد بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، قم، چاپ سوم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، سال ۱۴۱۳ هجری، ج ۴، ص ۳۶۲.

۳. إِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ لَيُفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ. (محمد بن یعقوب، کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۳۲۱).

۴. إِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ لَيُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ (همان).

۵. صدوق، محمد بن بابویه، پیشین، ص ۳۵۲.

«هر گناهی راه بازگشتی دارد، مگر سوء خلق، که صاحبش از گناهی به گناهی افتد».

در چگونگی تأثیر سوء رفتار و گناه بر قلب، در روایتی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین آمده است:

«إِذَا أَذْنَبَ الْعَبْدُ كَانَ نُقْطَةً سَوْدَاءَ عَلَى قَلْبِهِ فَإِنْ هُوَ تَابَ وَأَقْلَعَ وَاسْتَغْفَرَ صَفَا قَلْبُهُ مِنْهَا وَ إِنْ هُوَ لَمْ يَتُبْ وَ لَمْ يَسْتَغْفِرْ كَانَ الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ وَ السَّوَادُ عَلَى السَّوَادِ حَتَّى يَغْمُرَ الْقَلْبَ فَيَمُوتُ بِكَثْرَةِ غِطَاءِ الذُّنُوبِ عَلَيْهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱.

«هنگامی که بنده گناهی می‌کند، نقطه سیاهی در قلبش ایجاد می‌شود؛ اگر با توبه آنرا بر طرف نمود و استغفار کرد، دوباره صفا می‌یابد؛ اگر نه، گناه روی گناه و سیاهی روی سیاهی چنان گسترده می‌شود که همه قلب را می‌پوشاند و به علت فزونی پرده‌های گناه که بر آن می‌افتد، قلب می‌میرد. و این است معنی قول خدای تعالی که فرمود: بلکه آنچه مرتکب می‌شدند زنگار بر دل‌هایشان بسته است».

نور معرفت خدا، آنگاه تاریکی‌های راه زندگی را روشن می‌کند که با ابرهای سیاه پوشیده نگردد. آنکه با گناه و معصیت، حجاب‌های تاریکی، در مقابل دریچه‌های معرفت خویش آویخته، کجا توان دریافت شناخت خالق هستی را خواهد داشت؟! گناه و معصیت که اصلی‌ترین و خطرناک‌ترین سد راه معرفت است، به شدت بر ابزارهای معرفت خدا اثر گذاشته، موجب مهر خوردن و زنگار گرفتن آنها می‌گردد. قرآن کریم در این باره، تعبیرهای گوناگونی دارد.

﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۲

«خداوند بر دل‌های آنان و بر شنوایی ایشان مهر و بر دیدگانشان پرده‌ای نهاده و آنان را عذابی بزرگ است».

مهر شدن دل و گوش و حجاب داشتن دیده، بدین معنا است که انسان نمی‌تواند از ابزارهای شناختی که در وجودش دارد، برای شناخت حقایق هستی و حرکت به سوی کمالات انسانی، بهره برد. به تعبیری دیگر، مهر شدن دل، به معنای مسدود شدن سرچشمه‌های معرفتی انسان است.

۱. محدث نوری، میرزا حسین، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۳.

۲. بقره / ۷.

در جایی دیگر، قرآن از گناه به زنگار دل نیز یاد می‌کند و می‌فرماید:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱

«نه چنین است، بلکه آنچه مرتکب می‌شدند زنگار بر دل‌هایشان بسته است».

در حقیقت کسانی که گناه می‌کنند، رفتارهای ناشایست آنها بر قلبشان زنگ زده و آینه دلشان را محجوب کرده است؛ دلی که محجوب شود، خدا را نمی‌یابد.

در قرآن، به صراحت، از گناه و رذایل اخلاقی، به عنوان مهم‌ترین عامل انکار خدا یاد شده است:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَؤُا السُّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾^۲

«سپس عاقبت آن‌هایی که اعمال زشت انجام دادند، این شد که آیات خدا را تکذیب کردند».

بنابراین، عامل حجابِ خدای از خلق، اعمال ناپسند است. چنانکه، در مناظره بسیار آموزنده‌ای که امام رضا (علیه السلام) با یکی از متفکرین مادی داشته، در پاسخ به این سؤال او که: اگر خدا هست، چرا پوشیده مانده است؟ (فَلِمَ احْتَجَبَ؟) حضرت فرمودند:

﴿إِنَّ الْحِجَابَ عَنِ الْخَلْقِ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِمْ﴾^۳

«حجاب از سوی خلق است به خاطر زیادی گناهانشان».

آری، گناه و آلودگی‌های اخلاقی، بزرگ‌ترین مانع دریافت فطرت و عظیم‌ترین حجاب، در مقابل تابش این نور تابناک است. معصیت، در مقابل فطرت توحیدی مانع ایجاد می‌کند و مثل پرده سیاه ضخیمی، که مقابل چراغ پرنوری قراردادده شود، مانع تابش آن می‌گردد.

در یک فرمایش از امام صادق (علیه السلام) آمده است که: خداوند به داود پیغمبر وحی فرستاد و فرمود: یارانت را از حب شهوات بر حذر دار، زیرا:

﴿فَإِنَّ الْمَعْلَقَةَ قُلُوبُهُمْ بِشَهَوَاتِ الدُّنْيَا قُلُوبُهُمْ مَحْجُوبَةٌ عَنِّي﴾^۴

۱. مطففین / ۱۴.

۲. انعام / ۴۴.

۳. مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۳، ص ۱۵.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۵۴.

«آنها که خود رابه شهوات دنیا پیوند داده‌اند، قلبشان از من محجوب می‌ماند».

همچنین در فرازی از دعای ابوحمزه ثمالی می‌خوانیم:

«وَإِنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ وَإِنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجِبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ»^۱.

«هرکه بخواهد به سوی تو آید، راهش نزدیک است، همانا تو از خَلْقَت پوشیده نیستی،

بلکه این اعمال خلق توست، که تو را از آنها پنهان داشته است».

در قرآن، آیات فراوانی، بر نقش فطرت پوش اعمال ناشایست تأکید نموده و کردار ناپسند درونی و برونی یکی از مهم‌ترین حجاب‌های شناخت خدا و محروم ماندن از هدایت الهی قلمداد شده است.

از جمله این پرده‌های فطرت پوش که در قرآن به صراحت از آنها نام برده شده و همگان از آن بر حذر داشته شده‌اند، به موارد ذیل می‌توان اشاره داشت:

هوای نفس^۲، کبر و استکبار^۳، بخل^۴، علوّ و برتری جویی^۵، ظلم^۶، فسق^۷ رفتار سوء^۸، دروغ^۹، پیروی از شیطان^{۱۰} و ... که چون آیات در این زمینه بسیار است، از ذکر آنها خودداری می‌گردد.

آری، معرفت خدا امری است فطری، که اگر در راستای شکوفایی و رشد خود، به موانع رشد مبتلا نشود فعلیت و تجلّی خویش را باز خواهد یافت و در غیر این صورت، این خورشید درون، همچنان در پس پرده مستور مانده و عرصه زندگی از فروغ روح بخش آن محروم خواهد ماند. حضرت امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

۱ . همان، ج ۹۵، ص ۸۲.

۲ . قصص / ۵۰؛ جاثیه / ۴۵؛ قمر / ۳؛ محمد / ۱۴؛ بقره / ۸۷.

۳ . غافر / ۵۶؛ جاثیه / ۳۱؛ بقره / ۱۷.

۴ . توبه / ۷۶.

۵ . نمل / ۱۴.

۶ . عنکبوت / ۴۹.

۷ . منافقون / ۶؛ بقره / ۹۹.

۸ . روم / ۱۰.

۹ . زمر / ۳.

۱۰ . محمد / ۲۵؛ نساء / ۶۰؛ عنکبوت / ۳۸.

«به جانم سوگند که خداوند در شناساندن خود به این جاهلان کوتاهی نکرده است، زیرا آنان دلایل واضح و علایم روشن و قاطع الهی را در آفرینش خود می‌بینند و ملکوت آسمان‌ها و زمین و مصنوعات شگفت و متقنی را که دلالت بر صانع خویش دارند ملاحظه می‌کنند؛ بلکه اینان مردمی‌اند که درهای گناه را بر خویش گشوده و راه شهوت‌رانی را بر خود هموار نموده‌اند. در نتیجه، هوس‌ها بر دل‌هاشان چیره شده و شیطان، در اثر ظلمشان بر خویش، بر آن‌ها تسلط یافته و اینچنین خداوند بر دل‌های متجاوزان مهر می‌نهد»^۱

می‌بینیم در این فرمایش، امام به صراحت اعتراف می‌نماید، که خداوند متعال در معرفی خود به معاندان کوتاهی نکرده، بلکه آنان با سوء اخلاق و رفتارِ خویش، در نشناختن خدا مقصرند.

البته، در این عالم هیچ بشری از خطاها و اشتباهات رفتاری و اخلاقی . چه عمدی و چه سهوی . مصون نیست، غیر از انبیا و امامان (علیهم السلام)، همه انسان‌ها دچار لغزش و آلودگی می‌شوند؛ اما برای اینکه گناهان ناخواسته و غیر عمدی یا عمدی آدمیان، روی هم انباشته نشود و آنان را از نعمت بزرگ و پر بهای معرفت خدا محروم نگرداند، خدای مهربان بابی برای خلق گشوده، تا او بتواند در هر زمانی که بخواهد، از آن باب وارد شود و آثار گناه و بدی‌های اخلاقی خویش را از وجودش بزدايد و با جبران کاستی‌ها، دو باره، زمینه را برای تخلّق به اخلاق و صفات پسندیده هموار گرداند. این باب بسیار سرنوشت‌ساز و حیاتی، همان باب توبه است.

«إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتُهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً فَمَا عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ»^۲

«خدایا! تو کسی هستی که برای عفو بندگان دری را به سویشان گشودی و آن را توبه نامیدی. پس فرمودی: به سوی خدا توبه کنید، توبه‌ای پاک و خالص. پس برای کسی که بعد از باز شدن این باب، از داخل شدن در آن غفلت ورزد، چه عذری باقی می‌ماند؟!»

قرآن هم خطاب به مؤمنان می‌فرماید:

۱. وَلَعَمْرِي مَا آتَى الْجُهَالُ مِنْ قَبْلِ رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ لَيَرَوْنَ الدَّلَالَاتِ الْوَاضِحَاتِ وَ الْعَلَامَاتِ الْبَيِّنَاتِ فِي خَلْقِهِمْ وَ مَا يُعَايِنُونَ مِنْ مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الصَّنْعِ الْعَجِيبِ الْمُتَقَنِّ الدَّالِّ عَلَى الصَّانِعِ. وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ فَتَحُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَبْوَابَ الْمَعَاصِي وَ سَهَّلُوا لَهَا سَبِيلَ الشَّهَوَاتِ، فَغَلَبَتِ الْإِهْوَاءُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ اسْتَحَوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ بِظُلْمِهِمْ عَلَيْهِمْ، وَ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ. (مجلسی،

محمد باقر، پیشین، ج ۳، ص ۵۲).

۲. همان، ج ۹۱، ص ۱۴۲.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ
يُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به سوی خدا توبه کنید، توبه ای نصوح و خالص. پروردگار
شما گناهانتان را می‌پوشاند و در بهشتی وارد می‌کند که از زیر آن نهرها جاری است».
بدیهی است که گناه قلب را می‌میراند، قلب که مُرد، انسان از خدا دور می‌گردد. فقط یک چیز است که کار
ساز می‌شود و دوباره آن را زنده می‌کند، آن هم چیزی جز توبه نیست.^۲ توبه از گناه، آنچنان در پاک سازی گناه
تأثیر دارد، که در روایت می‌خوانیم:

«التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ».^۳

«توبه کننده از گناه مانند کسی است که گناه ندارد».

«إِلَهِي الْبَسْتَنِي الْخَطَايَا ثَوْبَ مَذَلَّتِي وَ جَلَّلَنِي التَّبَاعُدُ مِنْكَ لِبَاسَ مَسْكِنَتِي وَ أَمَاتَ قَلْبِي
عَظِيمَ جِنَايَتِي فَأَحْيِهِ بِتَوْبَةٍ مِنْكَ يَا أَمَلِي وَ بُغْيَتِي وَ يَا سُؤْلِي وَ مُنِيَّتِي».^۴

«خدایا! خطاها بر من جامه خواری پوشانیده و دوری از تو بر من لباس بیچارگی افکنده و
بزرگی گناه و جنایتم قلبم را مرده ساخته، پس آن را با توبه بسوی خودت زنده کن، ای
امید و مطلوب من و ای خواسته و آرزویم».

۱. تحریم / ۸

۲. البته باید توجه داشت که: توبه تنها منحصر به توبه از گناه به معنای مصطلح آن نیست؛ بلکه قرآن به طور عام به همه اهل
ایمان دستور به توبه می‌دهد و می‌فرماید: تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ (نور / ۳۱). حتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
نقل شده که فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ! تَوْبُوا إِلَى رَبِّكُمْ! فَإِنِّي أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ. یعنی: ای مردم! به سوی خدا توبه کنید
که من هر روز صد بار به سوی خدا توبه می‌کنم (قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، کنز الدقائق و بحر الغرائب، مصحح: حسین
درگاهی، تهران، ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، سال ۱۳۶۸ ش، ج ۹، ص ۲۸۶).

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۵.

۴. (مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۹۱، ص ۱۴۲).

۴.۴. معرفت خدا از راه رفتارهای مثبت اخلاقی

بر اساس آنچه در فصل سوم گذشت، آدمیان حامل معرفتی روشن و برتر از خدای عالمیان بوده و با آن معرفت مفطور گشته‌اند. از آنجا که انسان‌ها، با ورود به دنیا، از آن معروفِ بی‌مثالِ فطری غافل شده، آنرا به فراموشی و نسیان سپرده‌اند، آفریدگار مهربان در این دنیا، راه‌های گوناگونی را برای یادآوری و دست‌یابی انسان به آن «معرفت منسی» در اختیار او قرار داده است. برای نمونه، از جمله راه‌هایی که مورد تأکید آیات و روایات بسیاری می‌باشد، حالت اضطرار و قطع امید از دنیای مادی و تعلقات آن می‌باشد؛ که با تعبیر «بأسا و ضراء»^۱ از آن یاد شده است. راه‌های دیگر عبارتند از: معرفت خدا از راه تذکر انبیا، راه توجه به آفاق و انفس، راه بلا، راه وجدان فقر و فاقه، راه تحولات و تطورات هستی و ...^۲

یکی از راه‌های مهم دیگر، که انسان را به خدای واقعی می‌رساند و معرفت مفطور و منسی را در بشر متذکر می‌شود، «رفتارهای مثبت اخلاقی» می‌باشد. رفتارهای اخلاقی، مجاهده نفسانی و اطاعت از تعالیم ربّانی، از بهترین و پرشورترین عواملی است که بستر روح و جان را برای نزول رحمت معرفت فطری آماده و آنرا شایسته تابش این نور می‌سازد.

معرفت خدا، با تَخَلُّق به رفتارهای مثبت اخلاقی، جاذب‌ترین و دلنشین‌ترین نوع معرفت‌هاست. در این طریق چون خود انسان، با رفتار و عمل آزادانه، نقشی اساسی و کاربردی دارد و با اختیار او زمینه معرفت خدا فراهم می‌آید، لذّت بخشی آن از درجه بالاتری برخوردار است.

در راه‌های دیگر شناخت خدا، یا در بعضی از آن‌ها، اختیار انسان مطرح نیست، بلکه معرفت به صورت غیر اختیاری و "بالاضطرار" و حتی گاهی بدون این که انسان طالب آن باشد، ممکن است دست دهد (مثل هنگام بلا و فقر و تحولات)؛ یا در برخی دیگر، گرچه اختیار بی تأثیر نیست، اما مستلزم عمل و رفتار خارجی خاصی هم نمی‌باشد (مانند راه تفکر در آفاق و انفس). اما معرفتی که از راه تزکیه و مجاهدت و تعالیم اخلاقی حاصل می‌شود، چون با تلاش و مجاهده و "بالاختیار" صورت می‌گیرد، قلب برای تسلیم در مقابل خدا و پذیرش نور معرفتش آماده‌تر بوده، در نتیجه، لذّت آن هم از بقیه راه‌ها افزون‌تر می‌باشد. (البته، رفتار انسان، نقش بنیادین در

۱. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبِأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ﴾ (اعراف / ۹۴).

۲. این راه‌ها، در کتاب منتشر شده نویسنده، تحت عنوان «گامی به سوی خدا»، صفحات ۱۰۹ الی ۱۵۱ قابل پی‌گیری است.

همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی بشر ایفا می‌کند و دارای شئون مختلف و آثار گوناگونی است، ولی ما در اینجا به جنبه ویژه تأثیر آن بر معرفت به خدا توجه داریم).

بنابراین، گرچه در کتاب و سنت، معرفت خداوند امری فطری و حصول آن در دنیا، به صنع و فعل الهی معرفی شده، اما تلاش‌ها و رفتارهای عملی و مثبت انسان، به نحو شگفتی، در إثارة و حصول این معرفت مؤثر است. رفتار و مجاهده زاهدانه آدمی و آراسته شدن او به فضایل، نور معرفت فطری را بر قلب می‌تاباند و حاصل آن معرفتی شدیدتر، نسبت به معارف الهی می‌باشد.

برای اینکه به اهمیت و نقش رفتارهای مثبت اخلاقی در معرفت به خدا بهتر واقف شویم، خوب است به مراتب خدا شناسی اشاره‌ای داشته باشیم. طبق فرمایش امام صادق (علیه السلام) که فرمود:

«إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ وَإِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزَّ مِنَ الْيَقِينِ»^۱.

«ایمان برتر از اسلام و یقین برتر از ایمان است و هیچ چیزی بهتر از یقین نیست».

خداشناسی را به ترتیب درجه، می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد: الف) مرتبه اسلام. ب) مرتبه ایمان. ج) مرتبه یقین.^۲

الف) مرتبه اسلام. این مرتبه که اعتقاد و اقرار زبانی به وجود خدا می‌باشد، ظاهری و معمولاً از روی تقلید است و از زیر بنای محکمی برخوردار نیست. این مرحله از خداشناسی، با گفتن لا اله الا الله حاصل می‌شود. مثل اینکه بعضی آتش را طوری می‌شناسند که شنیده باشند. دیگران می‌گویند آتشی وجود دارد، با این خصوصیات که سوزاننده است، هر شیئی در مجاورت آن قرار گیرد گرم می‌شود، روشن کننده اطراف است و ... او هم همین‌گونه قبول می‌کند. در شناخت خدا، آنهایی که در این مرتبه باشند، چون مقلدانی هستند که سخن دیگران را بدون هیچ دلیلی تصدیق کرده‌اند.

ب) مرتبه ایمان. این مرتبه که با تعقل و اندیشه همراه است، مرحله‌ای بالاتر است که، علاوه بر اقرار زبانی، با برهان قاطع و از راه تفکر در آثار خلقت، به وجود خدا استدلال می‌گردد. مثل اینکه، بعضی دود را که اثر آتش است ببینند و با دیدن آن دود، به وجود آتش پی ببرند. یا از دیدن هر پدیده و اثر دیگری، به پدیدآورنده و مؤثر شناخت پیدا نمایند.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۲، ص ۵۱.

۲. بر گرفته از *أوصاف/الاشراف*، خواجه نصیر الدین طوسی، چاپ سوم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳ ش ص ۷۴.

ج) مرتبه یقین. بالاترین مرحله خدانشناسی مرحله یقین است. و وقتی بدست می آید که انسان به مراحل قبلی بسنده نکند، بلکه به خود زحمت بدهد، حرکت کند و برود خودش را در کنار آتش قرار دهد، تا از مجاورت با آن احساس گرما نماید و از نزدیک و با تمام وجود از منافع آن منتفع شود. چنین فردی به کنه و حقیقت آتش و مزایای آن دست می یابد و به شناختی یقینی می رسد. شناخت حقیقی و راستین از خدای متعال هم وقتی حاصل می گردد، که انسان به خود حرکتی بدهد و مسیری را بپیماید، تا خود را به نور هستی برساند.

حرکت در این مسیر، یعنی: عمل به رفتارهای نیکویی که در مکتب معین شده و انسان با عمل به اخلاق و تهذیب نفس می تواند به معرفت خدای خالق مهربان خویش نایل گردد. در این صورت، معرفت به خدا معرفتی وجدانی و تمام عیار است، که عارف مواجهه وجودی با خالق بی مثال خویش پیدا می کند و با تمام وجود او را می یابد و گویی او را می بیند! اگرچه هیچ بیانی برای این دریافت وجدانی نداشته باشد.

بدین سان، نقش اخلاق و رفتار پسندیده، در رسیدن به عالترین مرحله شناخت یقینی، نسبت به ذات اقدس الهی، روشن تر می گردد. این یک واقعیت است، که عمل به بایدها و نبایدهای اخلاقی سبب معرفت بیشتر خدا می شود. آیات فراوانی در قرآن به این مسئله نظر دارد، چنانکه رفتارهای انسان، در بازه واژه هایی چون: عبادت اطاعت و تسلیم بندگان، شرط هدایت به سوی خدا معرفی گشته است.

گفتیم که هدایت چیزی جز معرفت نیست و خداوند هدایت بندگان را با اعطای معرفت به آنها محقق می سازد. بنابراین، در قرآن، هر جا سخن از هدایت است، می توان معرفت الهی را مصداق اعلی و اتم آن دانست. اینک به ذکر برخی از این آیات می پردازیم.

«اگر از خدا اطاعت کنید، هدایت می یابید».^۱

«اگر تسلیم شدند، هدایت می یابند. چنان که روی برتافتند، بر تو ابلاغ است و بس».^۲

باز در جایی دیگر، مجاهدت در راه خدا را زمینه ساز هدایت بسوی خدا می داند و می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳

«کسانی که در راه ما تلاش کنند، حتماً آنان را به راهمان هدایت می کنیم. به راستی خدا با نیکوکاران است».

۱. ﴿وَإِنْ تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾ نور / ۵۴.

۲. ﴿فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ﴾ آل عمران / ۲۰.

۳. عنکبوت / ۶۹.

ملاحظه می‌شود که در این آیه، به تأثیر قطعی مجاهده در راه خدا بر هدایت انسان، دو بار تأکید شده، یکی با مصدر شدن فعل با حرف لام، دیگری آوردن نون تأکید ثقیله در انتهای آن. نیز در ادامه، با دو تأکید دیگر (إِنَّ و لام در لمع) همراهی خداوند را با نیکوکاران مؤکد می‌نماید.

در جای دیگر، عبادت از روی اخلاص^۱، راه رسیدن به «دین قیّمه» معرفی شده، که دین قیّمه هم، طبق آیه فطرت همان گوهر معرفت و فطرت است.^۲

آری، تلاش و تهذیب نفس، در راه خدای عالمیان و انجام رفتارهای دینی، بهترین و شدیدترین درجه معارف فطری و الهی را به دنبال دارد. هر چه میزان رفتار اخلاقی و مجاهده نفسانی در انسان قوی‌تر و شفاف‌تر باشد جلوه‌های بیشتر و درخشان‌تری از معرفت مورد نسیان فطری بر قلب خواهد تابید و معرفت الله، شدت بیشتری خواهد یافت. این شدت دارای مراحل و رتبه‌های بی‌شماری است، که بستگی تمام به درجه تقوا و خلوص نیت هر کس دارد. هیچ چیزی بسان عمل صالح و رفتار مثبت اخلاقی، در راه‌یابی بشر به سوی خدا مؤثر نیست. در اثر تسلیم و عمل بی‌چون و چرا در برابر خداست، که انسان اوج سرسپردگی و تسلیم خود را به خالق خویش به منصه ظهور و بروز می‌رساند و شایسته جلب الطاف هدایت می‌گردد. عرفان راستین از خدا، جز در سایه عمل به فرامین او و انقیاد کامل در برابر تعالیم و دستوراتش حاصل نمی‌گردد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»^۳.

«هر کس چهل صباح خود را برای خدا خالص گرداند، چشمه‌های دانش استوار از قلب بر زبانش جاری می‌گردد».

در یک حدیث قدسی که در اصول کافی آمده، ابان بن تغلب از امام باقر (علیه السلام) روایت می‌کند، موقعی که نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) به معراج رفتند، یکی از مطالبی که خداوند به پیغمبرش فرمود این بود که: «بنده به سوی من تقرب نمی‌جوید، به چیزی که دوست داشتنی‌تر از واجبات باشد. همانا بنده به وسیله نوافل و مستحبات به من نزدیک می‌شود، تا محبوب من می‌گردد و همین- که محبوب من گشت، من گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با

۱. «وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» بینه / ۵.

۲. در آیه فطرت (روم / ۳۰)، آنگاه که از معرفت فطری سخن می‌گوید، آنرا با وصف دین قیّم (ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) توصیف می‌فرماید.

۳. فیض کاشانی، محمد محسن، پیشین، ج ۱، ص: ۱۰.

آن می‌بیند و زبان او می‌شوم که با آن سخن می‌گوید و دست او می‌شوم که با آن برگردد

اگر مرا بخواند اجابت می‌کنم و اگر از من بخواهد می‌بخشم».^۱

آن هنگام که آدمی با اختیار خویش و با رفتار و اخلاقی که مورد رضایت خداست، خود را مطیع او می‌خواهد و جز به رضای او نمی‌اندیشد و برای وصول به خالق محبوب خویش، همه چیز را به کناری می‌نهد، در این زمان از همه تعلقات و تجملاتِ فطرت پوش کنده می‌شود و دلش عاری از هر مهری، آماده پذیرش مهر محبوب می‌گردد. آری، رفتارهای مثبت و سرسپردگی در برابر خالق غفور عالمیان، اگر صادقانه باشد، موجب بریدن از هر تعلّق و گرایشی است، که انسان را از خود و خدای خود غافل می‌کند.

«قال الباقر (علیه السلام): لَا يَكُونُ الْعَبْدُ عَبْدًا لِلَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ

لِلَّهِ فَحِينَئِذٍ يَقُولُ هَذَا خَالِصٌ لِي فَيَقْبَلُهُ بِكَرَمِهِ».^۲

«امام باقر (علیه السلام) فرمود: بنده، بنده واقعی نیست مگر این که از همه مردم، به سوی خدا منقطع گردد (انقطاع الی الله پیدا کند)، در این هنگام است که خداوند می‌فرماید: این بنده خالص من است و به لطف و کرمش او را می‌پذیرد».

در عبادت خالص، انقطاع کلی و کامل از هر چه غیر خدا رخ می‌دهد. آنگاه که تعلقات و مظاهر دنیوی، که مهم‌ترین مانع و حجاب دریافت حقیقت است زوده گردد و وجود آدمی، مزین به خصال زیبای رفتار نیکو شود نور معرفت فطری بر قلب می‌تابد. عابد که در مسیر عبودیت گام می‌نهد، از همه جاذبه‌های مادی بریده می‌شود حجاب‌های فطرت به کنار زده شده، قلب فقط برای خدا خالی می‌گردد. در بخشی از مناجات شعبانیه می‌خوانیم:

«إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ».^۳

«خدایا، بالاترین مرتبه انقطاع به خود را به من عنایت فرما و دیده‌های دل ما را با روشنایی نظر آن، به سوی خودت نورانی نما، تا دیدگان قلب حجاب‌های نورانی را در

۱. وَ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَى عَبْدٍ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ أَنَّهُ لِيَتَقَرَّبَ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ (کلینی

محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۲).

۲. مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۷۰، ص ۱۱۱.

۳. همان، ج ۹۱، ص ۹۹ و مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

نوردد و ما را به معدن عظمت متصل نماید و جان‌هایمان به جایگاه با عزتِ قدس تو پیوند بخورد».

۴.۵. رفتارهای مثبت اخلاقی راه وصول به هدایت خاصه

خدای عالمیان هدایت خود را در دو مرحله نصیب انسان می‌کند. ۱. هدایت عامه ۲. هدایت خاصه. در مرحله نخست، هدایت الهی در اختیار عموم انسان‌ها قرار داده شده و عام بودن آن بدین جهت است که معرفت خدا قبل از ورود انسان به عالم خاک و در عوالم پیشین، به همگان عرضه شده و به گونه‌ای صریح و آشکار همه بر آن اعتراف نموده و بلی گفته‌اند، چه مؤمن و چه کافر.^۱ در این دنیا هم اسباب تکرار معرفت برای عموم فراهم می‌باشد؛ که مثلاً «این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود» برای هدایت همه خلق، به سوی خالق هستی است و هر که بخواهد در پی حقیقت باشد، با عقل همگانی خدا دادی به آن خواهد رسید و به خالق خویش اقرار خواهد نمود؛ یا اینکه فرستادگان الهی برای همه انسان‌ها مبعوث شده‌اند و طالبان حقیقی هدایت و معرفت، می‌توانند با دل‌سپاری به تذکرات آنان، به معرفت الله نائل شوند و هدایت یابند.

اما هدایت مرحله دوم، یعنی هدایت خاصه، فقط شامل کسانی می‌شود که با رفتارهای مثبت اخلاقی و اطاعت و بندگی شایستگی خویش را برای جذب این هدایت نشان داده باشند.^۲ اعطای این هدایت از جانب خدا مخصوص کسانی است که با تهذیب نفس و عمل به وظیفه بندگی، این آیه قرآن شامل حالشان می‌شود:

﴿يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^۳

«به رحمتش هر که را بخواهد مخصوص می‌گرداند و خدا دارای فضل عظیم است».

۱. فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ فَقَالَ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَفِيهِمُ الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِرُ (مجلسی، پیشین، ج ۳، ص ۲۷۸).

۲. چنانکه در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَأِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾ نور/ ۵۴.

۳. آل عمران / ۷۴.

بنابراین، آدمیان بعد از دریافت هدایت عامه، آمادگی رهیابی به مرحله دوم یعنی، هدایت خاصه را پیدا می‌کنند و به مقام عارف بالله نائل می‌شوند. جمع‌بندی این مطلب را اینگونه بیان می‌کنیم که:

«اولین مرتبه از هدایت که با عنوان "هدایت عامه" از آن یاد می‌کنیم، مرحله‌ای است که در آن معرفتی از خدا به عموم انسان‌ها داده می‌شود، که در پی آن انسان قلباً قادر به انکار آن نیست. اگر آدمی در این مرحله، به حقیقتی که دریافت و بر او متجلی شده، پشت کند و کفران ورزد، در طریق کمال متوقف می‌شود و حتی ممکن است از یادآوری همان معرفت ابتدایی نیز محروم گردد.

ولی در صورت تسلیم انسان در پیشگاه خدای رحمان، به میزان تسلیم و مجاهده، جلوه‌های بیشتری از معرفت فطری و پیشین، بر قلبش تابش می‌کند و معرفت الله شدت و نورانیت بیشتری می‌یابد. این تشدید معرفت که دارای مراحل بی‌شمار می‌باشد، به عنوان "هدایت خاصه" مطرح می‌گردد، زیرا برای عموم افراد بشر رخ نمی‌دهد، بلکه مختص ایمان آورندگان است.

تلاش و مجاهده مؤمنان در رفع تعلقات دنیوی و توجه به خدا و پرستش او را، می‌توان "انقطاع اختیاری" نامید. و حاصل آن تذکری بیشتر و شدیدتر نسبت به معارف فطری و الهی می‌باشد و به مراحل عالی‌تری از هدایت خاصه منجر می‌شود.^۱

بر این اساس، رفتارهای مثبت اخلاقی، به عنوان یک راه مؤثر در روشنی قلب و طریق استوار برای رسیدن به معرفت خدای جهان آفرین و به طور کلی، راه هدایت خاصه و شناخت عالی‌تر از خدا مطرح می‌باشد.

«قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): الْخُلُقُ الْحَسَنُ جَمَالٌ فِي الدُّنْيَا وَ زُھَّةٌ فِي الْآخِرَةِ وَ بِهِ كَمَالُ الدِّينِ وَ الْقُرْبَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا يَكُونُ حُسْنُ الْخُلُقِ إِلَّا فِي كُلِّ وَلِيٍّ وَ صَفِيٍّ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَبَى أَنْ يَتْرُكَ الْطَّافَةَ بِحُسْنِ الْخُلُقِ إِلَّا فِي مَطَايَا نُورِهِ الْأَعْلَى وَ جَمَالِهِ الْأَزْكَى لِأَنَّهَا خَصْلَةٌ يَخْصُ بِهَا الْأَعْرَفِينَ بِهِ وَ لَا يَعْلَمُ مَا فِي حَقِيقَةِ حُسْنِ الْخُلُقِ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ».^۲

«امام صادق (عليه السلام) فرمود: اخلاق نیکه زیبایی دنیا و شادابی آخرت است، به آن کمال دین و قرب الی الله ممکن می‌شود. حسن خلق مخصوص اولیای خدا و اوصیای او

۱. برنجکار، رضا، معرفت فطری خدا، چاپ دوم، قم، مؤسسه نبأ، سال ۱۳۷۹، ص ۸۰ و ۸۱.

۲. مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۶۸، ص ۳۹۳.

است. خدای متعال ایا دارد از اینکه، الطافش در بارهٔ خوش اخلاقی . که در زمرهٔ نور اعلی و جمال پاکیزهٔ اوست . ترک گردد، زیرا اخلاق نیکو، خصلتی مخصوص به بندگان معروف‌تر خداست و حقیقتِ حسن خُلق را جز خدای بزرگ کسی نمی‌داند».

۴.۶. نحوهٔ تأثیر رفتارهای مثبت اخلاقی بر معرفت به خدا

آموزه‌های دینی از آن حکایت دارد که، رفتارهای مثبت اخلاقی دارای اثرات فراوان و پیامدهای بسیاری می‌باشد. این رفتارها، نه تنها موجب دخول انسان در بهشت می‌شود، بلکه گسترهٔ اثر آن، تمامی زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اصلی‌ترین اثر اخلاق، در معرفت به طور عام و در معرفت خدا به طور خاص مشهود می‌باشد؛ بگونه‌ای که رفتارهای مثبت اخلاقی، به شدت در فرآیند شکل‌گیری معرفت به خدا مؤثر می‌افتد. خوب است بدانیم، نحوهٔ تأثیر رفتارهای مثبت اخلاقی بر معرفت به خدا چگونه است؟

از نظر آیات و روایات، رفتارهای مثبت اخلاقی به گونه‌های مختلفی در معرفت به خدا تأثیر دارند. به طور کلی این تأثیر گذاری را می‌توان در دو شکل مورد کنکاش قرار داد: ۱. مستقیم ۲. غیر مستقیم. در شکل مستقیم، بدون اینکه واسطه‌ای در کار باشد، عمل انسان، مستقیماً موجب بالا رفتن معرفت نسبت به خدا می‌گردد. در شکل دوم، یعنی غیر مستقیم، عمل صالح، عقل و قلب (یعنی دو ابزار اصلی دستیابی به معرفت) را متأثر ساخته، آنها را صیقل می‌دهد، آنگاه که عقل و قلب پاک و شفاف گشت، حقایق در آن منعکس می‌شود و از این طریق موجب معرفت افزایی انسان می‌گردد. در ادامه به بیان هر دو شکل خواهیم پرداخت.

۴.۶.۱. تأثیر مستقیم

همانگونه که قبلاً دانستیم، اصولاً رفتار و اخلاق نیکو مستقیماً وجود آدمی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و موجب معرفت افزایی و بصیرت بخشی او در همهٔ ابعاد می‌شود. این فزونی معرفت، در جنبهٔ شناخت خدای

عالمیان و حصول لقای الهی بسیار برجسته‌تر است. البته از نظر کتاب و سنت، شرط معرفت آفرینی رفتارها، این است که طبق آنچه قبلاً بیان شد، صالح باشد، یعنی دو ویژگی خالص بودن، و مورد رضای خدا بودن را به همراه داشته باشد.

لازم به ذکر است، هر عمل و رفتاری که از انسان سر می‌زند، دارای چندین اثر است. سه اثر مهم آن عبارت است از: ۱- اثر جزایی ۲- اثر الهی ۳- اثر طبیعی.

نویسنده دانشمند کتاب *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم* در این باره می‌گوید:

«و کلّ عملٍ صالحاً أو سيئاً، فله أثر طبيعي، و أثر جزائي و إلهي»^۱

هر عملی، چه نیک و چه بد، دارای اثری طبیعی، یا جزایی و یا الهی است.

۱. اثر جزایی فعل، همان کیفر یا پاداش دنیوی آن است، که متناسب با هر فعلی، در قانون جزایی هر مکتبی برایش حدی معین شده است. مثل جزای سارق، که قطع انگشت و یا جزای زنا، که ممکن است سنگسار باشد.

۲. اثر الهی فعل، که در قیامت ظاهر می‌شود. از نظر آموزه‌های دینی، هر یک از اعمال و کردار آدمی در روز قیامت، دارای کیفر مخصوصی می‌باشد. بعضی عمل‌ها انسان را مخلّد در بهشت و یا جهنم می‌سازد و برخی دیگر، موجب بدست آوردن یا از دست دادن نوع دیگری از نعمت‌ها و لذت‌ها در آخرت است.

۳. اثر طبیعی فعل، که موجب می‌شود جسم و روح تحت تأثیر قرار گیرد. یعنی رفتار انسان اثراتی طبیعی در ظاهر و باطن انسان می‌گذارد. در این حالت، برون آدمی و به خصوص درون او تحت تأثیر رفتار خوب و بدش به شدت تأثیر می‌پذیرد و زیبا یا زشت می‌گردد.

در این صورت، همانگونه که مثلاً هر کار حرامی، علاوه بر اثر ظاهری که در زندگی می‌گذارد، به طور نامرئی اثری هم در باطن گذاشته، آنرا تخریب می‌کند. همین‌طور هر عمل دیگری، علاوه بر آثار دنیوی و اخروی، مستقیماً انسان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. رفتار زشت، نور و بهاء را از انسان سلب می‌نماید و بر عکس، عمل پسندیده موجب روشنایی و بصیرت افزایی می‌گردد. امام باقر (علیه السلام) فرمود:

۱. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۶۰ ش، ج ۸، ص ۲۲۴.

۲. در قرآن آیات فراوانی داریم که اعمال انسان در تکوین اثر گذاشته، آنرا دگرگون می‌سازد. برای نمونه: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (روم / ۴۱)؛ ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ (شوری / ۳۰)؛ ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (اعراف / ۹۶).

«هر کس به دانسته‌های خود عمل کند، خداوند آنچه نمی‌داند به او یاد می‌دهد».^۱

با این حال، چون معرفت خدا عالی‌ترین معارف است، لذا تأثیر طبیعی و مستقیم عمل نیک بر آن، هرگز قابل انکار نمی‌باشد. این چیزی است که به صراحت آیات و روایات فراوانی بر آن دلالت دارد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ﴾^۲

«همانا کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل شایسته انجام داده‌اند، پروردگارشان آنان را به سبب ایمانشان هدایت می‌کند».

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾^۳

«هر که امید دارد که به لقای خدا نائل شود، باید عمل صالح پیشه سازد».

۴۶۲. تأثیر غیر مستقیم

در این حال، رفتار انسان، ابتدائاً عقل و قلب را تحت تأثیر قرار داده آنرا تعالی می‌دهد، آنگاه که این دو مرکز بزرگ حقیقت یابی و معرفت‌جویی، با انجام فضائل و ترک ردائیل رشد یافت، ترقی معرفت آدمی را در همه ابعاد معارفی، از جمله معرفت دلپذیر خدا، موجب می‌گردد. اصولاً رفتار و اخلاق نیکو عقل و قلب را جلا و شفافیت می‌بخشد؛^۴ وقتی که عقل و قلب پاک و صیقلی شد، حقایق را منعکس می‌کند و چه حقیقتی برتر از خالق هستی که هم عقل و هم قلب، بر آن سرشته شده‌اند. چنانکه از علی (علیه السلام) می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ خَلَقْتَ الْقُلُوبَ عَلَى إِرَادَتِكَ وَ فَطَرْتَ الْعُقُولَ عَلَى مَعْرِفَتِكَ».^۵

«خدایا! قلب‌ها را بر ارادت‌ورزی به خودت آفریدی و عقل‌ها را بر معرفت مفسطور نمودی».

۱. قال الباقر (عليه السلام): مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ عِلْمَهُ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْلَمْ. مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۷۵، ص ۱۸۹.

۲. یونس / ۹.

۳. کهف / ۱۱۰.

۴. درخت عقل در صورتی پایدار و برقرار است که اخلاق نیکو ثمره آن باشد. الْعَقْلُ شَجَرَةٌ ثَمَرُهَا الْحَيَاءُ وَالسَّخَاءُ (غررالحکم، پیشین، ص ۲۵۶).

۵. سید ابن طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، قم، ناشر: دار الذخائر، سال ۱۴۱۱ ق، چاپ: اول، ص ۱۲۰.

و یا از امام سجاد (علیه السلام) نقل است که فرمود:

«إِلَهِي بِكَ هَامَتِ الْقُلُوبُ الْوَالِهَةُ وَ عَلَى مَعْرِفَتِكَ جُمِعَتِ الْعُقُولُ الْمُتَبَايِنَةُ»^۱

«خدایا! قلب‌ها به سوی تو شیدایند و عقل‌های گوناگون بر معرفت تو جمعند».

معرفی خدا در عالم ذر، در مشهد عقل انجام شده و قلب هم حریم کبرایی اوست.^۲ این دو، آیینۀ خدا نمایند اما اگر بر آنها غبار رفتارهای ناپسند ننشیند و با رفتارهای مثبت، شفاف باقی بمانند. در غیر این صورت، از آنها نور معرفت خدا منعکس نخواهد شد. عقل و قلب، وقتی حق را نشان می‌دهند که گناهان و هواهای نفسانی آنها را نپوشانند. اصولاً عمل و رفتار سالم، عقل و قلب را سالم می‌کند. سلامت عقل و قلب، با تغذیه از اخلاق و رفتارهای پسندیده تأمین می‌شود. لذا، تأثیر شگفت‌انگیز پاکیزگی و تهذیب نفس، بر عقل و قلب از جمله مسائل آشکاری است که امروزه هم از نظر علم و هم از نظر شرع، مورد توجه خاص می‌باشد.

تأثیر غیر مستقیم رفتارهای اخلاقی بر معرفت به خدا را از طریق عقل و قلب، به گونه‌ای دیگر هم می‌توان بیان نمود و آن اینکه: همانگونه که در فصل سوم این تحقیق به آن پرداختیم، معرفت خدای متعال از دو راه کلی امکان‌پذیر است:

۱. معرفت بالآیه. این نوع معرفت که از راه تدبر و تفکر در آیات و نشانه‌های آفرینش به دست می‌آید، در واقع نوعی هستی‌شناسی است، که شناخت هستی به وسیله عقل، ما را به اقرار و اعتراف به خالق هستی رهنمون می‌گردد. لذا، ابزار معرفت خدا در این راه عقل می‌باشد، که از آن به تجلی عقلی خدا یاد کردیم.^۳
۲. معرفت بالله. این معرفت، معرفتی است قلبی و وجدانی که به عنایت الهی و تجلی خدا بر قلب حاصل می‌شود. رویت قلبی^۴ خدا که در بیانات امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده، در این موقف قابل تعریف است. در این حالت، قلب

۱. مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۹۱، ص ۱۵۱.

۲. قَالَ الصَّادِقُ (علیه السلام): الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ (مجلسی، پیشین، ج ۶۷، ص ۲۵). همچنین خدای متعال می‌فرماید: لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ. (کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۸).

۳. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) ... فَبِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ وَ أَنَّهُم مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ وَ أَنَّهُمُ الْمُدَبَّرُونَ وَ أَنَّهُ الْبَاقِي وَ هُمُ الْفَانُونَ وَ اسْتَدَلُّوا بِعُقُولِهِمْ عَلَى مَا رَأَوْا مِنْ خَلْقِهِ مِنْ سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ وَ شَمْسِهِ وَ قَمَرِهِ وَ لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ وَ بَانَ لَهُ وَ لَهُمْ خَلْقًا وَ مُدَبِّرًا (کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۱، ص ۲۸).

۴. لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ (کلینی، محمد بن یعقوب، ج ۱، ص ۹۷).

که حریم کبریایی خداوند است، خدای مفطور در فطرت را می‌یابد. معرفت بالله، معرفت خدای واقعی خارجی است، که شبه و طور ندارد و آدمی، با تمام وجود او را وجدان می‌کند و خود را در محضرش می‌یابد.

همانگونه که ملاحظه می‌شود، در معرفت بالآیه، عقل و در معرفت بالله، قلب راه‌گشا است. در متون دینی اصرار شده به اینکه، رفتار و اخلاق، عقل و قلب را روشن می‌کند و فروغ آنها را شدت می‌بخشد و بر تقویت عقل و قلب، به وسیله اخلاق، توصیه شده است؛ تا جایی که امام صادق (علیه السلام) در باره عقل می‌فرماید:

«أَكْمَلُ النَّاسِ عَقْلًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»^۱.

«کامل‌ترین انسان‌ها از نظر عقل، خوش خلق‌ترین آنها است».

در باره قلب و سالم سازی آن، به وسیله رفتار و کردار، سفارش‌های زیادی شده و بر نقش آن در نیل به حقایق، تأکید فراوان گشته است. تعبیر قرآن در باره جایگاه قلب در سرنوشت بشر، بسیار قابل دقت است.

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۲

«چرا در زمین سیر نمی‌کنند تا برایشان قلب‌هایی باشد که با آن تعقل کنند و گوش‌هایی که با آن بشنوند؟ آنان دیده سرشان کور نیست، ولیکن قلب‌های درون سینه‌شان کور است»^۳.

و در روایات چنین می‌خوانیم:

«قال أمير المؤمنين (عليه السلام): ما جفت الدموع إلا لقسوة القلب و ما قست القلوب إلا لكثرة الذنوب»^۴.

«أمير المؤمنين (عليه السلام) فرمود: اشک را نمی‌خشکاند، مگر قسّی شدن قلب و زیادی گناه، قلب را سنگ می‌کند».

۱. همان، ص ۲۳.

۲. حج / ۴۶.

۳. همچنین، ر. ک: توبه / ۱۲۵ و حج / ۵۳.

۴. فتال نیشابوری، محمد بن حسن، روضة الواعظین، قم، انتشارات رضی، ج ۲، ص ۴۲۰.

با این بیان، وقتی قلب و عقل با اخلاق و رفتار مثبت، تقویت شود تَلَأُلُو می‌یابد. آنگاه، ترقی و رشد عقل و قلب، سبب تعالی و تعمیق معرفت خدای سبحان می‌گردد و آدمی لَدَت بی‌نظیر و دل‌انگیز آن راه، با تمام وجود وجدان می‌نماید.

۴.۷. طریق عرفا در اخلاق و معرفت خدا

با وجود اینکه در اصل نظریه اخلاق و تهذیب نفس، بین راه انبیا و عرفا^۱ ظاهراً وحدت نظر وجود دارد، اما در چگونگی آراسته شدن به اخلاق و راه کسب کمالات و تهذیب نفس، همچنین، در نتیجه‌ای که از این راه حاصل می‌شود، یعنی: معرفت خدا، بین آنان تفاوت‌های جدی و آشکاری وجود دارد. بسیاری از عالمان اخلاق و تصوف بدون اینکه خود را مقید به دستورات انبیا سازند، روش‌های ساخته و پرداخته خودشان را ارائه می‌دهند. در حالی که برنامه تخلیه نفس از رذائل و تحلیه آن به فضائل، بایستی طبق دستور دین الهی باشد.

ما در این تحقیق، قصد بررسی تمام عیار عقاید عرفا را نداریم؛ که آن بحث مفصلی است و نوشته‌های زیادی در این زمینه موجود است، بلکه چون در این مشرب، تهذیب نفس و توحید (که یکی به عنوان طریقت و دیگری با عنوان حقیقت مطرح است)، با موضوع بحث ما مرتبط می‌باشد، به طور کوتاه به آن می‌پردازیم.

در کتاب و سنت تأکید شده که پیامبر برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث شده و خود نیز مطابق آنچه قرآن فرموده، دارای اخلاق کریمه عظیمی می‌باشد. وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ^۲.

بنابراین، کسی که برای تکمیل مکارم اخلاقی مبعوث شده و فرموده: بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ^۳، خود نیز الگوی عظیم اخلاقی است و ما باید برای کسب اخلاق کریمه و تزکیه نفس، حتماً به راه و روشی که او و جانشینان معصومش ارائه فرموده‌اند رجوع کنیم.

۱. «اهل عرفان هر گاه با عنوان فرهنگی یاد شوند، با عنوان "عرفا" و هرگاه با عنوان اجتماعی‌شان یاد شوند، غالباً با عنوان "متصوفه" یاد می‌شوند». مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، جلد ۲، (کلام و عرفان)، قم، انتشارات صدرا، بی تا، ص ۷۰.

۲. قلم / ۴.

۳. محدث نوری، حسین، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۸۷.

مهر تو اگر در دل ما لانه بگیرد کی دانش خود از در بیگانه بگیرد
گر تشنه چشد از خُم تو آب گوارا او کی قَدَح از خمره آلوده بگیرد^۱

راه انبیا و دین، شفاف و روشن است. گفتیم، همه تعالیم و دستورالعمل‌های اخلاقی در کتاب و سنت آمده و هر کس خواهان کمال و تعالی واقعی است، می‌تواند با عمل به آنها، به قلّه‌های وارستگی و معرفت نائل شود. اما روش‌هایی که در مشرب عرفا و متصوفه، برای دریافت حقایق مطرح است، هم در اصل روش و طریقه‌ای که پیشنهاد می‌کنند (عرفان عملی) و هم در خود مقصد و هدفی که برای آن تلاش می‌کنند (عرفان نظری)، اشکال وارد است و نتیجه بخش نیست.

البته، خود عرفا ادعا می‌کنند که راه آنها همان راه انبیا و شرع است^۲، ولی در عمل این ادعایشان درست نیست.^۳ آنها یافته‌های شخصی خود را یقینی می‌دانند، به ظواهر شریعت مقدسه مقید نیستند، راه تأویل را گشوده اندیشه‌های خود را به شرع تحمیل می‌کنند. به عبارتی دیگر، هیچ ضابطه‌ای برای تفسیر قائل نیستند و لذا هر مطلبی را بخواهند، می‌توانند از آیات استخراج کنند و در نتیجه، در کار خود مشکلی نمی‌بینند و با استفاده از القائات شیطانی و توجیهات ناروا و استفاده از تشابهات، همه مسائل را به خیال خود حل کرده، می‌گویند: شهود ما عین واقع و مطابق آیات و روایات است!^۴

برای پی بردن به متفاوت بودن این دو جریان الهی و بشری، با بررسی هر دو زمینه، یعنی: طریقه و غایتی که عرفا دنبال می‌کنند و تعارض آن با مکتب انبیا، به طور گذرا بحث را دنبال می‌کنیم.

۱. دیوان اشعار نویسنده.

۲. حتی برخی از عرفا خود را از پیامبر بالاتر می‌دانند، چنانکه به بایزید بسطامی گفتند: فردای قیامت مردمان در زیر لوای پیغمبر اکرم باشند. گفت: «لوائی اعظم من لواء محمد (صلی الله علیه و آله)». یعنی لوای من در آن روز از لوای محمد بزرگ‌تر است! (مکارم شیرازی، ناصر، جلوه حق، قم، انتشارات دارالفکر، سال ۱۳۳۹ ه. ش، ص ۷۳).

۳. مرحوم شهید مطهری، وقتی نظرات دیگران را در باره عرفا مطرح می‌کند، در مورد نظریه محدثان و فقه‌های اسلامی می‌گوید: «به عقیده این گروه، عرفا عملاً پای‌بند به اسلام نیستند و استناد آنها به کتاب و سنت، صرفاً عوام‌فریبی و برای جلب قلوب مسلمانان است و عرفان، اساساً ربطی به اسلام ندارد.» (مطهری، مرتضی، پیشین، ص ۷۸).

۴. برای نمونه، به توجیهات و تأویلات نامربوط محی الدین عربی و شاگردانش در تفاسیر قرآن مراجعه کنید. مثلاً، در کتاب فصوص/الحکم، می‌گوید: اعتراض حضرت موسی بر هارون، در بازگشت از کوه طور، برای این بود که، چرا نگذاشتی آنها گوساله را ببرستند؟! زیرا اگر هارون عارف بود، می‌دانست که: فإن العارف من یری الحق فی کل شیء، بل یراه کل شیء (محی الدین ابن عربی، فصوص/الحکم، انتشارات الزهراء (علیها السلام)، چاپ دوم، ۱۳۷۰ هجری شمسی، ص ۱۹۲).

۴.۷.۱. طریقه سیر سالکان سیل عرفان

اهل عرفان، برای آراستگی به اخلاق و سیر و سلوک نفسانی آداب و روش مخصوص به خود دارند. حتی بین خود آنها در این مورد، اتحاد نظر نیست و هریک از رهبران، برای دریافت حقیقت، دستورات خاصی را به مریدان آموزش می‌دهند.^۱ از نوع اذکار، تکالیف و ریاضت‌های خاصی که به سالکان پیشنهاد می‌کنند، تا مقاماتی که برای اقطاب و مرشدان قائلند و ... در همه این‌ها با چالش‌های جدی مواجه هستند. برای تنوع نمونه‌هایی ذکر می‌شود.

شیخ عطار در کتاب *تذکرة الاولیا* نقل می‌کند که، حسین بن منصور حلاج دلقی داشت که ۲۰ سال از بدنش بیرون نیاورده بود. روزی به زور از بدنش بیرون آوردند، دیدند که شپش زده، یکی از آنها را وزن کردند، نیم دانگ وزن داشت! باز در همان صفحه نقل می‌کند که: حسین بن منصور حلاج یک سال در مقابل کعبه در آفتاب ایستاد، تا روغن از اعضای او بر سنگ می‌ریخت!!^۲

ابوحامد غزالی می‌گوید: یکی از شیوخ در آغاز کار، چون از شب خیزی کسل می‌شد، بر خود الزام کرد که شب را تا به صبح بر روی سر بایستد، تا اینکه نفس او، از روی رغبت و میل به شب خیزی مبادرت کند! (به قول امروزی‌ها بالانس بزند). دیگری، برای اینکه دوستی مال را از دل بیرون کند، تمام اموالش را فروخته و در دریا ریخت، زیرا می‌ترسید اگر به مردم ببخشد، به ریا دچار شود!^۳

مرشد، سالک را مجبور به حصر فکر می‌نماید، تا او قدرت‌مند شود و از طریق اذکار و القای افکار خود، او را در جهت مورد نظر هدایت می‌کند. در طی اذکار، از سالک خواسته می‌شود که دائم صورتِ مُلکی مرشد را به خاطر داشته باشد و تلقین می‌کنند که اگر نوری و ناری دیدی، به صورت ملکوتی مرشد رسیده‌ای. در هر حال، در اثر فضا سازی و تمرکز، به تدریج مخیله فرد ریاضت کشیده قوی شده و آنچه به او القا می‌شود، به قوه مخیله‌اش

۱. روشن‌ترین راه سیر و سلوک عرفانی که ملا صدرا شیرازی به عنوان بهترین طریق تصوف و عرفان و راه کشف و شهود و وحی و الهام انبیا نام برده و آن را به دیده قبول پذیرفته، طریقی است که غزالی در کتاب *حیاء/العلوم* نقل کرده و ملا صدرا در کتاب *شرح/اصول کافی*، تصحیح محمد خواجوی، ج ۲، ص ۲۴۱ الی ۲۴۳، از قول غزالی آورده است.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، پیشین، ص ۷۳.

۳. همان، ص ۱۸۶.

۴. محتوای ذکر، چندان اثری در اصل سلوک ندارد. پیر دلیل شیعه، ذکر «یا علی» را به مرید خود تعلیم می‌دهد و قطب سنی، ذکر «یا عمر» را توصیه می‌کند. در این باب، ذکر «یا الله» یا لفظ «یا شیطانی» (مغلوب شیطان)، «علی» یا «عمر» بی تفاوت است.

ادراک می‌کند. در مراحل اول می‌پندارد که خدا تجلی کرده و همه چیز به او متکی است و در ید قدرت اوست و همه چیز فعل اوست (توحید افعالی)؛ سپس، کثرت صفات را تجلی یک حقیقت می‌یابد (توحید صفاتی) و در نهایت، غیریت (تباین بین خلق و خالق) را تلبیسی یافته و نفی خواهد کرد و همه چیز را خدا پنداشته و به خیال خود جز او را نمی‌بیند و به مرتبه «وحدت سعی اطلاق»^۱ می‌رسد (توحید ذاتی).

البته همه این‌ها القای شیطانی شیخ و پیر مراد است. در نهایت، معتقدند که وقتی سالک راه به هدف رسید و به حق واصل گشت، تکلیف از او ساقط می‌شود و به صراحت می‌گویند:

«لَوْ ظَهَرَتِ الْحَقَائِقُ بَطَلَتِ الشَّرَائِعُ»^۲.

«هنگامی که حقیقت آشکار شد، شرایع باطل می‌شود».

نظر آنها بر این است که کمال سه مرحله دارد: شریعت، طریقت و حقیقت. آنگاه که به وسیله احکام شریعت طریقت طی شد و حقیقت آشکار گشت، دیگر چنین انسانی کامل است و حقیقت را مغز، و آن دو دیگر را پوسته می‌دانند، که با وجود مغز، به پوسته (یعنی شریعت و طریقت) نیازی نیست. یا می‌گویند: حقیقت، کمال و شریعت و طریقت، نردبان کمال است وقتی کمال حاصل شد، دیگر به نردبان نیازی نیست.^۳

پیمودن راه تصوف و عرفان، بسیار دشوار و کار هر کس نیست؛ زمان زیادی از سالک می‌گیرد، گاهی خیلی هزینه بر و برای همگان ممکن نیست، وسایل و مقتضیاتی لازم دارد و عموم، توانایی بعضی ریاضت‌های شاق را ندارند. گاهی نا آشنایی به چگونگی انجام این ریاضت‌ها، به مریض شدن فرد می‌انجامد، عقل را تباه و تعادل روحی و بدنی را از میان می‌برد و مریدان را دچار اختلال مزاج و انحلال حواس می‌کند. چنانکه غزالی خودش در دشوار بودن این راه می‌گوید:

۱. یعنی: شهود وحدت وجود و موجود، که وحدتی عددی نیست.

۲. مولوی، مولانا جلال الدین بلخی، مثنوی معنوی، تهران، انتشارات پژوهش، سال ۱۳۷۵ ه.ق، دفتر پنجم، دیباچه دفتر پنجم، ص ۷۲۶. همچنین، مولوی می‌گوید: «شریعت همچو شمع است ره می‌نماید و بی آن که شمع به دست آوری راه رفته نشود و چون در ره آمدی آن رفتن تو طریقت است و چون رسیدی به مقصود آن حقیقت است، و جهت این گفته‌اند: که لَوْ ظَهَرَتِ الْحَقَائِقُ بَطَلَتِ الشَّرَائِعُ ... یا، مثال شریعت، همچو علم طب آموختن است و طریقت، پرهیز کردن به موجب طب و داروها خوردن. و حقیقت، صحت یافتن ابدی و از آن هر دو فارغ شدن». همان.

۳. ر.ک: جواد، تهرانی، عارف و صوفی چه می‌گویند، چاپ چهارم، تهران، کتابخانه بزرگ اسلامی، ۱۳۵۲ شمسی، ص ۳۷ الی ۴۷.

«صاحب نظران معتقدند این راه دشوار و میوه‌اش دیررس و اندک است و این شرایط، جمع شدنش بعید است و رسیدن به این مقصد، بسیار بسیار دشوار است. اگر هم حاصل بشود دوامش مشکل‌تر است؛ چرا که کوچک‌ترین وسواس و چیزی که به دل خطور کند، قلب را مشوّش می‌سازد».^۱

رونده این راه، با گوشه‌گیری و عزلت و پناه بردن به مغاره، از جامعه و مردم فاصله می‌گیرد و به عنصری بی‌فایده تبدیل می‌شود؛ که اگر همگان بخواهند از این راه نفس را تهذیب کنند، نظام اداره جامعه به هم ریخته امر زندگی مردم مختل می‌گردد.

این است گزارش بسیار فشرده، از طریقه و نسخه‌ای که عارف مسلکان، برای آماده‌سازی روحی سالکان طریق حق و تهذیب نفس شائقان کوی دوست طراحی کرده‌اند.

۴.۷.۲. غایت سیر و سلوک عرفانی

عرفا پس از رهایی از بند علایق و وابستگی‌ها، به سعه وجودی می‌رسند و خود را قادر بر هر کاری می‌یابند و با توجه به تلقینات قبلی، که همه خدایند، قبول می‌کنند که من خدا هستم. با وجود اینکه با آن ریاضت‌ها و ممارست‌ها که پیشه ساخته‌اند، تعداد کمی به مراد خویش نائل می‌شوند، آنها هم که نائل شدند، ادعاهای عجیب و غریبی می‌کنند. ضمن اینکه شرع را کنار می‌گذارند، ادعای خدایی می‌کنند و بی‌مهابا شطحیاتی مانند: «لیس فی الدار غیره دیار»^۲، «لا اله الا انا» و «لیس فی جبتی سوی الله»^۳ سر می‌دهند.^۱

۱. و لكن استوعروا هذا الطريق و استبطئوا ثمرته، و استبعدوا اجتماع شروطه، و زعموا أن محو العلائق إلى ذلك الحد كالمعتذر، و إن حصل في حال فثباته أبعد منه، إذ أدنى وسواس و خاطر يشوش القلب. (غزالی، ابو حامد، إحياء علوم الدين، دار الكتاب العربي، ج ۸، ص ۳۴).

۲. پارسا، خواجه محمد، شرح فصوص الحکم، چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶ هجری شمسی، ص ۱۹۱.

۳. مولوی در دفتر چهارم مثنوی در ابیات ۲۱۰۲ و ۲۱۰۳ و ۲۱۲۵، شطح «لا اله الا انا» و شطح «لیس فی جبتی سوی الله» را به بایزید بسطامی منتسب می‌کند.

معرفت خدایی که آنها به او می‌رسند، خیالی و غیر واقعی است و همه چیز را خدا می‌بینند. این عبارت از محی الدین عربی، که او را «ابو العرفان» نامیده‌اند، مشهور است که می‌گوید:

«منزه است آنکه همه اشیا را ظاهر ساخت و او عین همه چیز است».^۲

و یا می‌گوید:

«غیر از خدا چیزی پرستش نمی‌شود، چون غیری در وجود نیست».^۳

نیز قیصری در شرح گفتار محی الدین عربی می‌گوید:

«برای هر چیزی چه جماد، چه حیوان، حیات و علم و نطق و اراده و صفاتی مانند آن

می‌باشد، که آن صفات از خصایص ذات الهی است، زیرا خداوند است که به صورت جماد

و حیوان ظاهر شده است»!^۴

بنابراین، محتوا و منتهای کشف و شهود عرفا، پس از مراحل صعب ریاضت و تعلیمات نظری مقدماتی، که باید به دلالت و دستگیری شیخ و قطب طریق به سلامت سپری شود، این است که: سالک بالعیان شهود می‌کند که همه ممکنات خدایند. من خدایم، او خداست، درخت خداست، جانور خداست، کفر آن است که مقید شوید و سعه بینش نداشته باشید و فقط یکی، یا بعضی از ممکنات را خدا بدانید، بت را فقط خدا بدانید، آفتاب را خدا بدانید، ماه یا آب یا آتش را خدا بدانید؛ همه را خدا دانستن و از تشنات و تطورات وجودی خدا تلقی کردن، توحید واقعی است.^۵ به همین دلیل است که مدعی هستند، شیطان و حتی جهنم، خداوند و مرتبه‌ای از مراتب وجودی اوست. می‌گویند:

۱ . شیخ محمود شبستری در توجیه این اعترافات و نیز «انا الحق» گفتن منصور حلاج، دست به جعل زده و می‌گوید: روا باشد انالحق از درختی، چرا نبود روا از نیکبختی! (در صورتی که اصلاً در کوه طور درختی با موسی انالحق نگفته است!).

۲ . فسخان من أظهر الأشياء و هو عينها. (محی الدین ابن عربی، الفتوحات المکیة، ۴ جلدی، چاپ بیروت، دار صادر، ج ۲، ص ۴۵۹).

۳ . (فما عبد غیر الله في كل معبود) إذ لا غیر في الوجود. قیصری رومی، محمد داوود، شرح فصوص الحکم، به کوشش سید جلال الدین آشتیانی، چاپ اول، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ ه . ش، ص ۵۲۴.

۴ . هذا إشارة إلى أن لكل شيء، جماداً كان أو حيواناً، حياة و علماً و نطقاً و إرادة، و غيرها مما يلزم الذات الإلهية، لأنها هي الظاهرة بصور الجماد و الحيوان (همان، ص ۷۳۶).

۵ . محی الدین عربی در باره عارف کامل می‌گوید: و العارف المکمل من رأى كل معبود مجلى للحق يعبد فيه «و لذلك سموه كلهم إلهاً مع اسمه الخاص بحجر أو شجر أو حيوان أو إنسان أو كوكب أو ملك. هذا اسم الشخصية فيه. و الألوهية مرتبة تخيل

«اشقیا و ناپاکان پس از ورودشان به جهنم و با توجه به اینکه جهنم نیز نیست، مگر شأنی

از شئونات و در نتیجه خود او، شادمان گشته و می‌یابند که به لقاء الله پیوسته‌اند و عذاب

آنان به عذاب (شیرینی و گوارایی) مبدل می‌شود»^{۱، ۲}.

از دیگر شاهکارهای مُتَجَهَّ راه عرفا، نیل به «صلح کلی» است، که همه راه‌ها را حق می‌دانند، و معتقدند که:

حقیقت در یک دین نیست، بلکه همه ادیان و عقاید درست است.^۳ حتی کفر و بی دینی را هم حق می‌دانند، تا جایی که محمود شبستری در کتاب گلشن راز می‌گوید:

چو کفر و دین بود قائم به هستی بود توحید عین بت پرستی

مسلمان گر بدانستی که دین چیست یقین کردی که دین در بت پرستی است^۴

بنابراین، مشرب عرفا گرچه تهذیب و آراستگی به رفتار و اخلاق را در نیل به معرفت و وصول به حقیقت اصل می‌دانند، اما هم طریقی که طی می‌کنند غلط است و هم در مقصد و غایتی که انتخاب کرده‌اند، به نتیجه نمی‌رسند و در معرفت خدا، سر از بیراهه در می‌آورند. طریقی عرفا یک فن است، که با ریاضت طی می‌شود و در نهایت به بزرگ بینی و ادعای خدایی کردن منتهی می‌شود. حال آنکه، طریقی انبیا عمل بر مبنای دین در تمامی

العابد له أنها مرتبة معبوده، و هي على الحقيقة مجلى الحق لبصر هذا العابد المعتكف على هذا المعبود في هذا المجلى. (همان، ص ۱۹۵).

۱. صدرزاده، محمد، فلسفه و عرفان از نظر اسلام، چاپ دوم، مؤسسه فرهنگی رسا، سال ۱۳۷۷ ه. ش، ص ۵۶. عین یکی از عبارات محی الدین در کتاب فصوص در این باره چنین است: ستكون النار إذن برداً و سلاماً کنار إبراهیم، و سيكون عذابها عذوبة كما يقول، و سيكون حظ أهل النار نوعاً من أنواع النعيم (محی الدین ابن عربی، پیشین، ص ۹۶).

۲. آخرین مرحله سیر و سلوک عرفانی در این اشعار ابن عربی است: (قیصری رومی، محمد داوود، پیشین، ص ۷۰).

و إن قلت بالتشبيه كنت محدداً	فإن قلت بالتنزيه كنت مقيداً
و كنت إماماً في المعارف سيداً	و إن قلت بالأمرين كنت مسدداً
و من قال بالإفراد كان موحداً	فمن قال بالإشغاع كان مشركاً
و إياك و التنزيه إن كنت مفرداً	فإياك و التشبيه إن كنت ثانياً
في عين الأمور مسرّحاً و مقيداً	فما أنت هو: بل أنت هو و تراه

۳. ر.ک: مکارم شیرازی، ناصر، جلوۀ حق، قم، انتشارات دارالفکر، سال ۱۳۳۹ ه. ش، ص ۴۵ الی ۵۰.

۴. شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، به اهتمام صمد موحد، چاپ اول، تهران، کتابخانه طهوری، سال ۱۳۶۸ ه. ش، ص ۱۰۳.

عمر است و در نهایت، به بندگی و تذلل در برابر خدا منجر می‌گردد (أنا عبدك الضعيف الذليل الحقير المسكين المستكين). بنگر که تفاوت از کجا تا به کجاست!

- رفع یک شبهه

ممکن است گفته شود، اگر راهی که عرفا می‌روند اشتباه است، چرا از بعضی آنها کرامات و اعمال شگفت دیده می‌شود که آن امور شگفت، کار افراد عادی نیست؟

پاسخ: همانگونه که ورزش و تمرین و ممارست و آموزش‌های لازم، جسم را قوی می‌کند و کسی که جسمش قوی شد و آمادگی پیدا کرد، اعمال و حرکات شگفتی انجام می‌دهد که از دیگران ساخته نیست همین‌طور، اگر روح هم در اثر تمرین‌های خاصی که مرشد به مرید می‌دهد و با ریاضت‌های ویژه، تقویت شود می‌تواند کارهای خارق العاده‌ای انجام بدهد.

یک حقیقت قطعی در مورد انسان این است که، در اثر القائاتی که به او می‌شود، یا تلقیناتی به خود می‌کند حالتش تغییر می‌نماید؛ کم کردن تعلقات و ترک لذائذ، موجب نیرومندی انسان می‌شود، چه این علایق شرعی باشد، یا غیر شرعی! مثلاً با انجام مراقبت‌های مخصوص و انجام «چهار ترک»^۱ و روش‌های «حصر نفس»^۲ که به مریدان آموزش می‌دهند، زمینه را برای قوی شدن روح آنها آماده می‌سازند. مشرب عرفان یک فن و یک جادویی عملی است؛ کسی که پس از سال‌ها ریاضت و چله نشینی و تکرار منتریات^۳، روحش قوی شد، می‌تواند امور شگفتی انجام دهد، که دیگران از انجام آن ناتوانند.

همانگونه که بدن با ورزش قوی می‌شود و به مؤمن و کافر بودن و صادق و کاذب بودن و حق و باطل بودن افراد ربطی ندارد، روح هم با تمرکز، ریاضت و چله نشینی قوی شده و کارهای غیر عادی و شگفت انجام

۱. محور ریاضت‌ها چهار نوع ترک است: ترک خواب، ترک خوراک ترک شهوت و ترک معاشرت (اعتزال).

۲. حصر نفس، تمرکز نفس در یک موضوع خاص، همراه با ترک لذائذ و اجتناب از تشنگی خاطر، برای کسب قدرت‌های نفسانی است.

۳. جمع منتر، به معنی دعا و وردی که شخص را قادر به تصرف در اشیا و اشخاص می‌سازد. ذکر که مرتاضان برای رفع گزند گزندگان می‌سرایند. (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه).

می‌دهد، که این امور شگفت، الزاماً حق بودن و درست بودن راه کسی را نمی‌رساند. در اینجا صحبت شرعی بودن یا نبودن، مؤمن و منافق یا صالح و طالح بودن نیست، عقیده هر چه می‌خواهد باشد. وقتی ریاضت کشید و با محاصره نفس تعلقات کم شد، روح قوی می‌شود. چنانکه مرتاضان و سیک‌های هندی که تمرین و ممارست کرده‌اند، کارهایشان، توجه همگان را به خود جلب می‌کند. این حقیقتی است که، وقتی علائق کاملاً قطع شد اراده انسان در عالم ماده کارگر می‌شود و همان‌طور که دستش را تکان می‌دهد، خواهد توانست کوه را بلرزاند و به طرق مختلف در ماده تحول ایجاد کند. در سفر معراج از جمله نکاتی که خداوند تعالی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) مطرح نمود این بود که:

«يَا أَحْمَدُ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَجَاعَ بَطْنَهُ وَ حَفِظَ لِسَانَهُ عَلَّمَتْهُ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانَ كَافِرًا تَكُونُ حِكْمَتُهُ حُجَّةً عَلَيْهِ وَ وَبَالًا وَ إِنْ كَانَ مُؤْمِنًا تَكُونُ حِكْمَتُهُ لَهُ نُورًا وَ بُرْهَانًا وَ شِفَاءً وَ رَحْمَةً فَيَعْلَمُ مَا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ وَ يُبْصِرُ»^۱.

«ای پیامبر! آنگاه که بنده شکمش را (از حرام) نگه دارد و زبانش را حفظ نماید، به او تعلیم حکمت می‌دهم. پس اگر کافر باشد، حکمت برای او موجب اتمام حجت و مایه وبال خواهد بود و اگر مؤمن باشد، آن حکمت برایش نور و برهان و شفا و رحمت خواهد شد پس خواهد دانست، آنچه پیش از این نمی‌دانسته و بینا خواهد شد».

در این حدیث شریف وعده داده شده که، در اثر تحمل گرسنگی و حفظ زبان، حکمت بر قلب جاری می‌شود و حقایقی که ثابت و استوارند بر زبان آشکار می‌گردد؛ ولی الزاماً این امر، مستلزم صحیح بودن اعتقادات و مورد رضایت بودن مشی صاحب حکمت نیست. اگر او کافر باشد این حکمت علیه خودش حجت و وبال خواهد شد و اگر مؤمن باشد، در مسیر هدایت، راه‌نما و دلیل او می‌شود. بله، حکمت را هر چند از کافر باید گرفت! اما حجت در اعتقاد صحیح، عقل و وحی است و میزان تقرب، تقوا، خوف از خدا و عمل به شرایع. خواه تکالیف قلبی و خواه قالبی. می‌باشد.

بنابراین، ریاضت و تهذیب نفس باید از راه شرع و عمل به فرامین الهی باشد. هر کس حق ندارد طبق سلیقه و تشخیص خود، هر طور خواست عمل کند. البته راه بندگی و عمل به امر و نهی الهی هم، روح را بسیار قوی می‌کند، اما در این صورت، بنده خدا شطحیات و کلمات گمراه کننده نمی‌گوید و بر پای‌بندی او به دستورات

۱. مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۷۴، ص ۲۸.

شرعی افزوده می‌گردد و در پیشگاه خدا خاضع‌تر می‌شود. حال آنکه، عرفا در پایان راه ادعای خدایی می‌کنند و به نتایج غلط دست می‌یابند و خود و پیروانشان را به التباسات فکری و شهودات خیالی گرفتار مینمایند.

۴.۸. نمونه رفتارهای تأثیر گذار بر معرفت خدا

حال که چگونگی تأثیر رفتارهای مثبت اخلاقی را بر معرفت به خدا مورد بررسی قرار دادیم و معلوم شد که اخلاق و رفتار نیکو، عالی‌ترین مدارج معرفت نسبت به خدا را نصیب انسان می‌سازد، اینک و در ادامه لازم است قدری ریزتر و مشخص‌تر، به بیان این رفتارها بپردازیم و نمونه‌هایی از آنها را که در معرفت زایی نسبت به خدای متعال مؤثر هستند مورد بررسی قرار دهیم.

رفتارهای اخلاقی که مورد نظر است، مجموعه فرامینی هستند، که رابطه انسان را با چهار حوزه سامان می‌بخشند: ۱. با خدا ۲. با خود ۳. با اجتماع ۴. با طبیعت.

معرفت خدا، که گوهر معارف و هدف خلقت انسان قلمداد می‌گردد، در سایه برقراری درست همه این روابط حاصل می‌شود. یعنی: انسان باید بداند وظیفه‌اش در قبال خدا، خود، جامعه و طبیعت چیست و بدان عمل کند تا به معرفت دست یابد. تسلیم و پای‌بندی به دین و احکام شرع، متکفل تأمین این روابط است و تأمین این روابط چهارگانه، با انجام رفتارهای مثبت اخلاقی میسر بوده، در نهایت، متکفل تأمین معرفت به خدا در بهترین شکل آن می‌باشد.

رفتارهای اخلاقی که فراوان است و برشمردن و بحث از آنها بسیار گسترده است، گاهی به صورت تک تک و جزئی و به مناسبت‌های مختلف، در لابلای آیات و روایات آمده و گاهی هم، در ابواب معینی که بیشتر مربوط به دستورات اخلاقی است مندرج می‌باشد. برای نمونه: در کتاب *الکفر و الایمان*، از *الکافی*، مرحوم کلینی بسیاری از این رفتارها را . چه مثبت و چه منفی . آورده و روایاتی در ذیل هر یک بیان نموده است. یا آنکه بسیاری دیگر از این رفتارها را، در کتاب *العقل و الجهل* همین اثر، در قالب لشکر عقل و جهل، از قول امامان معصوم (علیهم السلام) می‌توان یافت. آیات قرآن که مربوط به اخلاق و رفتار می‌باشد در نوشته‌هایی به طور

مستقل جمع آوری شده و علاوه بر این، در کتاب‌های نوشته شده در باره اخلاق، به طور ویژه، می‌توان با این رفتارها آشنایی پیدا نمود.

نظر به اینکه، در آیات و روایات، رفتارهای اخلاقی و تأثیرگذار بر معرفت خدا معرفی شده و هر کسی هم به گونه‌ای وجدانی و فطری، گرایش به پاکی‌ها دارد و مصداق‌های فعل اخلاقی و نیکو را می‌شناسد، اما به طور گذرا، اشاره‌ای به این موضوع می‌نماییم. در این راستا، همانگونه که در فصل اول این پژوهش، آنگاه که رفتارها را تقسیم نمودیم، گفتیم که رفتارهای انسان شامل دو نوع است:

۱. رفتار اخس^۱ نفس، یعنی: همان اعمال و رفتار فیزیکی و خارجی که به وسیله اعضا و جوارح انسان انجام می‌شود.
۲. رفتار اشرف نفس، که مجموعه رفتارهای باطنی و داخلی اعم از، عقاید، افکار، خلق و خوی‌ها و صفات و نیت‌های درونی می‌باشند.

دامنه هر یک از این دو عرصه رفتار، بسیار متنوع و گسترده است و بعضی از رفتارها می‌تواند در زمره هر دو نوع رفتار به حساب آید؛ اما هر دو نوع این رفتارها، که از نفس انسان فرمان می‌گیرد، می‌تواند به دو حالت مثبت (صالح) یا منفی (طالح) ظاهر شود. آنگاه هر رفتار و عملی، اگر با دو ویژگی رضای خدا و خلوص انسان همراه گشت صالح و مثبت تلقی می‌شود و لاجرم، نتیجه‌بخش می‌گردد. چنین رفتاری ثمرات ثمینی به بار می‌آورد، مهم‌ترین ثمره شیرین آن، تابش معرفت گوهرین خدای متعال بر روح و جان آدمی می‌باشد.

رفتارهای مثبت اخلاقی مربوط به مقام اخس نفس، از قبیل: راست‌گویی و صداقت، راست شنوی، پاک چشمی، گشاده‌رویی، حلال خواری، پاک دامنی، انفاق، ذکر، دعا، حفظ لسان، اصلاح ذات‌البین، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و هر گفتار و کردار نیک دیگر خارجی.

همچنین، رفتارهای مثبت اخلاقی مربوط به مقام اشرف نفس، از قبیل: تقوا، یقین، ورع، حیا، شکر، کظم غیظ، عفو، رضا، خوف، رجا، حسن ظن، رفق، محبت، رأفت، لینت و نرم خوئی، وفای به عهد، غیرت، احسان خیراندیشی، بلند نظری، صبر، حلم، بردباری و ...

مثلاً، امام صادق (علیه السلام) در باره یکی از این خلایق زیبا و تأثیر عمیق آن در شناخت خدا می‌فرماید:

«الْحِلْمُ سِرَاجُ اللَّهِ يَسْتَضِيءُ بِهِ صَاحِبُهُ إِلَى جِوَارِهِ وَلَا يَكُونُ حَلِيمًا إِلَّا الْمُؤَيَّدُ بِأَنْوَارِ الْمَعْرِفَةِ وَ التَّوْحِيدِ»^۱.

۱. محدث نوری، حسین، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۸۹.

«حلم، چراغ خداست که صاحبش را نورانی می‌کند و حلیم نیست مگر کسی که به انوار معرفت و توحید یاری شده است».

در روایاتی که عالم‌ترین، عارف‌ترین، عاقل‌ترین و فقیه‌ترین مردمان را معرفی نموده‌اند، به روشنی می‌توان برخی رفتارهایی را که در معرفت خدا تأثیرگذار است را ملاحظه نمود. در ذیل به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

«امام صادق (علیه السلام): آگاه‌ترین مردم به خدا، خائف‌ترین آنها و خائف‌ترین آنها، آگاه‌ترین آنها به خدا است و عالم‌ترینشان کسی است که زاهدتر باشد».^۱

«امام صادق (علیه السلام): عالم‌ترین مردم به خدا، راضی‌ترینشان به قضای خدا است».^۲

«علی (علیه السلام): عارف‌ترین مردم به خدای سبحان کسی است که از مردم بیشتر عذر خواهی کند، اگر چه برای آنها عذری نیابد».^۳

«رسول اکرم (صلی الله علیه و آله): کسی که خدا و عظمت او را بشناسد، دهانش و شکمش را از طعام نگاه می‌دارد و با روزه و نماز خودش را پاک می‌کند».^۴

«امام صادق (علیه السلام): ما کسی را که عاقل، فهمیده، عمیق‌نگر، بردبار، اهل مدارا صبور، راستگو، وفادار باشد دوست داریم. همانا خدای بزرگ پیامبران را به مکارم اخلاق مخصوص گردانید. پس هر که این صفات در او باشد، خدا را بر آن شکر کند و هر که ندارد، به درگاه خدا زاری کند و از او طلب نماید. راوی گوید پرسیدم: فدایت شوم، آنها کدامند؟ فرمود: ورع، قناعت، صبر، شکر، حلم، حیا، سخاوت، شجاعت، غیرت، نیکی، راستگویی و ادای امانت».^۵

۱. إِنْ أَعْلَمَ النَّاسَ بِاللَّهِ أَخَوْفُهُمْ لِلَّهِ وَ أَخَوْفُهُمْ لَهُ أَعْلَمُهُمْ بِهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِهِ أَزْهَدُهُمْ فِيهَا (مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۲، ص ۲۷).

۲. إِنْ أَعْلَمَ النَّاسَ بِاللَّهِ أَرْضَاهُمْ بِقَضَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۲، ص ۶۰).

۳. أَعْرِفَ النَّاسَ بِاللَّهِ سَبْحَانَهُ أَعْذَرَهُمُ لِلنَّاسِ وَ إِنْ لَمْ يَجِدْ لَهُمْ عَذْرًا (آمدی، عبد الواحد، پیشین، ص ۲۰۷).

۴. مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ، وَ بَطَنَهُ مِنَ الطَّعَامِ، وَ عَفَا نَفْسَهُ بِالصِّيَامِ وَ الْقِيَامِ (کلینی، محمد، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۷).

۵. إِنَّا لَنُحِبُّ مَنْ كَانَ عَاقِلًا فَهِمًا فَفَقِيهَا حَلِيمًا مُدَارِيًا صَبُورًا صَدُوقًا وَفِيًّا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لْيَسْأَلْهُ إِيَّاهَا قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا هُنَّ الْوَرَعُ وَ الْقَنَاعَةُ وَ الصَّبْرُ وَ الشُّكْرُ وَ الْحِلْمُ وَ الْحَيَاءُ وَ السَّخَاءُ وَ الشَّجَاعَةُ وَ الْغَبِيرَةُ وَ الْبِرُّ وَ صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ آدَاءُ الْأَمَانَةِ (همان، ج ۲، ص ۵۶).

«امام سجاد (علیه السلام): کمال دین مسلمان در این است که دارای این صفات باشد:

ترک سخنی که نفعی برایش ندارد، کم گویی، بردباری، صبر و حسن خلق».^۱

در ادامه، با بیان نقش برخی از اعمال، مانند: تقوا، یاد خدا، دعا، اسما و صفات الهی و ولایت، که بر شناخت خدا تأثیر گذارند و موجب معرفت زایی در خداشناسی می‌باشند، بحث را دنبال می‌کنیم.

۴.۸.۱. نقش تقوا در معرفت به خدا

نقش تقوا در جذب علم اعطایی از جانب خدا قابل انکار نیست و هرگز نمی‌توان این نقش را به عنوان مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر معرفت خدا نادیده گرفت. در یکی از نصیحت‌های خضر (علیه السلام) به حضرت موسی (علیه السلام) بر نقش تقوا در کسب علم و معرفت بدین گونه تصریح شده است:

«بر قلبت جامه تقوا بپوشان تا به دانش نائل شوی».^۲

بر این مطلب کتاب خدا بیان ویژه دارد؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمَكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۳

«تقوا پیشه کنید تا خدا به شما علم بدهد و او بر هر کاری دانا است».

نیز قرآن، نقش غیر قابل انکار تقوا در ایجاد علم و معرفت را، با عبارت عمیق ﴿يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ تأکید می‌فرماید.^۴ فرقان، یعنی: جداکننده حق و باطل؛ تقوا به انسان نورانیت، معرفت و بصیرتی می‌دهد که می‌تواند حق را از باطل جدا کند.

۱. إِنَّ الْمَعْرِفَةَ بِكَمَالِ دِينِ الْمُسْلِمِ تَرْكُهُ الْكَلَامَ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ وَ قِلَّةُ مِرَائِهِ وَ حِلْمُهُ وَ صَبْرُهُ وَ حُسْنُ خُلُقِهِ (همان، ص ۲۴۰).

۲. أشعر قلبك التقوى تنل العلم. (شهید ثانی، شیخ زین الدین، منیة‌المريد، چاپ اول، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه عملیه قم، ۱۴۰۹ ه.ق، ص ۱۴۰).

۳. بقره / ۲۸۲.

۴. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ انفال / ۲۹.

در آیه دیگری تأثیر ایمان و تقوا بر شناخت و معرفت، با عبارت: ﴿يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾ به عنوان نوری فرا روی انسان قلمداد شده است.^۱ بدین سبب، در قرآن، تقوا مهم‌ترین وسیله جذب محبت خداوند باریتعالی می‌باشد و اهل تقوا در چند مورد، محبوب خدا به شمار آمده‌اند؛ آنجا که می‌خوانیم:

﴿بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾^۲

«آری! هر که به عهدش وفا کند و تقوا پیشه سازد، همانا متقین محبوب خدایند.

واژه تقوا که از ریشه وقی است، به معنی نگه داشتن و حفظ کردن می‌باشد. مرد با تقوا به کسی گویند که به وسیله عمل صالح، خودش را از عواقب گناهان حفظ می‌کند».^۳

خواجه نصیر الدین طوسی در باره تقوا می‌گوید:

«تقوی پرهیز باشد از معاصی از بیم خشم خدای تعالی و دوری از او و به حقیقت، تقوی

مرکب از سه چیز است: یکی خوف و دیگر تحاشی از معاصی و سیم طلب قربت».^۴

در آموزه‌های دینی، تقوا، به علت شدت تأثیرگذاری در رفتار و کردار انسان، خود نوعی عمل محسوب شده چنانکه، آنگاه که از امام صادق (علیه السلام) در باره تفسیر تقوا سؤال شد فرمود:

«تقوا این است که جایی که خدا تو را امر نموده حاضر باشی و آنجا که تو را نهی کرده حاضر نباشی».^۵

بنابراین، تقوا، که بدون عمل معنا ندارد (و عبارت است از: رعایت بایدها و نبایدهای اخلاقی) و خود، عملی درونی و قلبی است، ضمن تأثیر مستقیم در معرفت به خدا، به نوعی رفتار ساز و اخلاق‌زا می‌باشد، که این رفتارهای حاصل از تقوا هم، در معرفت به خدا مؤثر می‌افتد.

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾ حدید / ۲۸.

۲. آل عمران / ۷۶؛ همچنین در آیات ۴ و ۷ سوره توبه، عبارت: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ تکرار شده است، که نشان تأکید می‌باشد

۳. محمد بن مکرم، ابن منظور، لسان العرب، ذیل وقی.

۴. طوسی، خواجه نصیر، أوصاف الأشراف، چاپ سوم، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳ ش، ص ۴۰ و ۴۱.

۵. وَ سَأَلَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنْ تَفْسِيرِ التَّقْوَى فَقَالَ: أَنْ لَا يَفْقِدَكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَكَ وَلَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ. (محمد باقر، مجلسی،

پیشین، ج ۶۷، ص ۲۸۵).

۴.۸.۲. نقش یاد خدا در معرفت به خدا

ذکر و یاد خدا یکی دیگر از عوامل مهم معرفت زایی است. قرآن مهمترین وظیفه انبیا را ذکر و یادآوری خدای عالمیان می‌داند و با عباراتی چون: فذکر (یادآوری کن) و مذكر^۱ (یادآوری کننده) بر این نقش آنان تأکید نموده است، که این خود حاکی از اهمیت یادآوری خدا و تأثیر جدی آن بر همه شئون انسان، از جمله معرفت به خدا است. یاد خدا قلب را تحت تأثیر قرار می‌دهد و موجب اطمینان آن می‌شود.

﴿الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾^۲

«آنان که وقتی یاد خدا می‌شود، قلبشان می‌ترسد».

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۳

«ایمان آورندگان، قلبشان به یاد خدا مطمئن شود. آری، قلب با یاد خدا آرام می‌گیرد».

آری، کسی که دل به مهر خدا بندد، هماره با رفتار خداپسندانه، در قول و فعل، به یاد پروردگار رحیم خویش می‌باشد، آن خالق رئوف هم او را فراموش نمی‌کند، که فرمود:

«مرا یاد کنید تا من هم به یاد شما باشم».^۴

این آیه، به خوبی نقش ذکر را در جلب توجه خدا به بندگان بیان می‌کند. یاد خدا با پرهیز از رفتار ناشایسته و انجام نیکی‌ها عملی می‌شود. آنکه رفتاری شایسته ندارد چگونه یاد خدا می‌کند؟ لذا تا آن هنگام که بنده به انجام رفتار نیک ظاهری و باطنی می‌پردازد، در حال ذکر است و به یاد خدا به سر می‌برد و مرتکب گناه نمی‌شود. گناه و معصیت هنگامی رخ می‌دهد که خدا فراموش می‌شود، در این صورت روح ایمان از آدمی سلب شده و به خود رها می‌گردد.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: أَيُّمَا عَبْدٍ أَطَاعَنِي لَمْ أَكُلْهُ إِلَى غَيْرِي وَ أَيُّمَا عَبْدٍ عَصَانِي وَ كَلَّتْهُ إِلَى نَفْسِهِ
ثُمَّ لَمْ أَبَالَ فِيَّ أَيٍّ وَادٍ هَلَكَ.^۵

۱. ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴾. غاشیه / ۲۱ و ﴿فَذَكِّرْ إِن نَفَعَتِ الذِّكْرَى﴾. اعلی / ۹.

۲. حج / ۳۵.

۳. رعد / ۲۸.

۴. ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾. بقره / ۱۵۲.

۵. عاملی، شیخ حر، وسائل/الشیعہ، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، سال ۱۴۰۹، ج ۱۵، ص ۲۳۵.

«خدای تعالی می‌فرماید: هرگاه بنده‌ای مرا اطاعت کند، او را به غیر خودم و نمی‌گذارم و هرگاه بنده‌ای از من نافرمانی نماید، او را به خودش و می‌گذارم؛ پس در این صورت، باکی ندارم که در کدام وادی هلاک گردد».

به موازات توصیه به یاد خدا، بر پرهیز از نقطه مقابل آن، یعنی: غفلت و بی توجهی از پروردگار عالم سخت پافشاری شده است:

﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا﴾^۱

«از آنکه قلبش از یاد ما غافل است پیروی مکن».

﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَخَيْفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾^۲

«و یاد کن پروردگار خود را در دل خود از روی زاری و ترس و غیر آشکار، صبحگاهان و شامگاهان و از غافلان مباش».

آنکه در غفلت از خود و داشته‌های خویش به سر می‌برد، کجا به تابش نور تابان فطرت که در وجودش روشن است نظر می‌کند؟ رفتارهای مثبت اخلاقی، مهم‌ترین عامل غفلت زدایی و در نتیجه، توجه به معرفت فطری است. اصولاً غافلان به حقیقت اعتنایی ندارند و تحت تأثیر هوای نفس، از آن باز می‌مانند.

«غفلت، راه‌های معرفتی که خداوند برای انسان قرار داده است مسدود و آنها را غیر قابل استفاده می‌کند. خداوند چشم و گوش و دل در اختیار انسان قرار داده تا در مسیر شناخت و معرفت از آنها استفاده کند، ولی شخص غافل، در تشخیص درست از نادرست، از آنها استفاده نمی‌کند، بلکه سرش را پایین انداخته، به مقتضای غریزه کور و بدون آنکه توجه کند حق و باطلی هم هست، عمل خواهد کرد».^۳

قرآن این گروه را در حکم چهارپایان و بلکه بدتر از چهار پایان می‌داند که راه شناخت بر آنها بسته است^۴ و

۱. کهف / ۲۸.

۲. الأعراف / ۲۰۵.

۳. مصباح یزدی، محمد تقی، پیشین، ص ۱۶۵.

۴. ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ اعراف / ۱۷۹.

آنان را ظاهر بین و دور از حقیقت هستی قلمداد می‌نماید.^۱

یاد خدا، علاوه بر نقشی که در معرفت یافتن به خدا دارد، به گونه‌ای می‌توان آن را ضامن اجرای فرامین مکتب اخلاقی اسلام دانست، زیرا عدم غفلت از خدا و به یاد او بودن، ضمن اینکه نور معرفت را همواره در دل زنده نگاه می‌دارد، موجب انجام خوبی‌ها و پرهیز از پلیدی‌ها می‌شود. چون کسی که به یاد خداست، پیوسته آنچه را که او می‌پسندد انجام می‌دهد و از رفتاری که مورد رضای او نیست می‌پرهیزد.

۴.۸.۳. نقش دعا در معرفت به خدا

یکی از اعمال معرفت آفرین و تأثیرگذار در شناخت خدا، دعا و نیایش با خدای هستی آفرین است. دعا علاوه بر اینکه به طور شگفتی موجب معرفت افزایی و ترقی فرهنگ دینی و معنوی است، تأثیر آن در معرفت الهی چند جانبه، متنوع و حیات‌بخش می‌باشد.^۲ خدای متعال پذیرش دعا را خود ضمانت نموده و از بندگان خواهش کرده و می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ﴾^۳

«بگو! اگر دعایتان نبود، خدا به شما توجه نمی‌نمود».

در رابطه با معرفت خدا، نقش دعا بسیار کلیدی و حساس است. دعا غیر از معرفت زایی، زمینه بسیار عالی برای شکوفایی سایر ابزارهای معرفت ایجاد می‌کند. معرفت زایی دعا، چون سایر اعمال و رفتار، به دو گونه مستقیم و غیر مستقیم ظاهر می‌شود. تأثیر مستقیم آن به نحوی است که، علاوه بر اینکه خواندن دعاها ارتباط بی واسطه با خداست، تکرار عبارات و مفاهیم زیبای موجود در آنها، مهمترین مشق در کلاس درس توحید و خداشناسی می‌باشد. نیز به طور غیر مستقیم، دعا به عنوان «مخ العباده»^۴، فکر و عقل و قلب را درخشان می‌کند

۱. ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾ روم / ۷.

۲. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ) انفال / ۲۴.

۳. ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ غافر / ۶.

۴. فراقان / ۷۷.

۵. (الدعاء مخ العبادة). عاملی، شیخ حر، پیشین، ج ۷، ص ۲۸.

و همه معارف الهی را در روح و جان فروزان می‌سازد؛ به ویژه دریچه‌هایی از معرفت الله را به روی آدمی می‌گشاید، که سراسر وجود را غرق در نور می‌نماید. جذبۀ دل‌انگیز و وصف ناپذیر دعا، چنان آدمی را در بر می‌گیرد و نور معرفت ربّ آنگونه او را بی‌تاب می‌گرداند، که جدایی از آن، او را به دردی جانکاه مبتلا می‌سازد و فریاد بر می‌آورد:

«أَنْتَ لَا غَيْرُكَ مُرَادِي وَلَكَ لَا لِسِوَاكَ سَهْرِي وَ سُهَادِي وَ لِقَائُكَ قُرَّةُ عَيْنِي وَ وَصْلُكَ مَنِي نَفْسِي وَ إِلَيْكَ شَوْقِي وَ فِي مَحَبَّتِكَ وَلَهِي ...»^۱

«خدایا! مراد من تویی نه غیر تو، بیداری و بی‌خوابی برای توست نه برای غیر تو، لقای

تو روشنی چشمم، و وصال تو آرزوی من است، مشتاق تو و بی‌قرار محبت توأم».

چون بیشتر فقرات دعاها وارد در کتب ادعیه را نام‌ها و صفات خدای متعال تشکیل می‌دهد که ما با آن اسامی و اوصاف، خدا را می‌خوانیم و با او به راز و نیاز می‌پردازیم، بنابراین مناسب است تا در اینجا، برای اینکه بهتر به نقش کلیدی دعا در معرفت الله پی ببریم، اشاره مختصری به نقش اسما و صفات الهی (که بخش نسبتاً معظمی از ادعیه مأثوره را تشکیل می‌دهد) داشته باشیم.

همانگونه که اسامی تمام اشیای این عالم، وسیله و نشانه شناسایی آن اشیاء هستند و مثلاً وقتی بر یک چیزی نامی می‌گذاریم و می‌گوییم: آب، ماء، سو، وائر و ... همه اینها یک قراردادی و علامتی است، برای چیزی که بین این الفاظ و آن چیز، هیچ ارتباط و سنخیت وجودی نیست و فقط لفظی است قراردادی، برای شناسائی آن چیز. همینطور اسامی و نامهای الهی هم به وسیله خدای متعال تعیین شده که بدینوسیله او را عبادت کنند و معرفت پیدا نمایند. تعالی و کمال راستین انسان، در گرو ستایش و پرستش خداوند است. بندگان خدا به ابزار و وسایلی نیاز دارند، که با خالق خویش ارتباط برقرار سازند، با او سخن بگویند، راز دل خویش را با او نجوا کنند مشکلاتشان را در میان گذارند و با عبادت پروردگار، او را به بزرگی بخوانند، تا خود به بزرگی نائل آیند و عزت یابند. امام باقر (علیه السلام) در باره حکمت و فایده اسامی الهی می‌فرماید:

«كَانَ اللَّهُ وَ لَا خَلْقَ ثُمَّ خَلَقَهَا وَ سَيَلَّةً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ يَتَضَرَّعُونَ بِهَا إِلَيْهِ وَ يَعْبُدُونَهُ»^۲

«خدا بود و خلقی نداشت، آنگاه آنها را آفرید (اسماء و صفات را) تا بین او و خلقش وسیله-

ای باشد، که با آن، بسوی خدا تضرع و عبادت کنند».

۱. مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۹۱، ص ۱۴۷، (مناجات المریدین).

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۶؛ صدوق، محمد بن بابویه، پیشین، ص ۱۹۳.

بنابراین، در مدرسه قرآن و عترت، بحث اسما و صفات، رفع نیازهای روحی و قلبی انسان و تعالی دادن به حیات دنیوی و اخروی و عروج معرفتی او را در پی دارد. قبل از خلقت عالم و آدم، برای خدا هیچ اسمی و صفتی نبوده، او بوده و خودش. چنانکه امام رضا (علیه السلام) در پاسخ به سوالی فرمود:

«هُوَ نَفْسُهُ وَ نَفْسُهُ هُوَ قُدْرَتُهُ نَافِذَةٌ فَلَيْسَ يَحْتَاجُ أَنْ يُسَمِّيَ نَفْسَهُ وَ لَكِنَّهُ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَسْمَاءً لِيُغَيِّرَ يَدْعُوهُ بِهَا لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَدْعَ بِاسْمِهِ لَمْ يُعْرِفْ».^۱

«او قبل از اینکه خلق را بیافریند، خودش بود و بس، قدرتش نافذ بود و احتیاج نبود که به اسم نامیده شود (چون کسی غیر از او نبود)، ولکن هنگامیکه خلق را آفرید، برای خودش اسم‌هایی اختیار نمود که خلق به آن اسامی او را بخوانند، زیرا اگر با اسمش خوانده نشود شناخته نمی‌شود (مردم دهانشان بسته می‌شود و نمی‌دانند او را چگونه بخوانند)».

همانگونه که ملاحظه می‌شود، در قسمت اخیر این حدیث شریف، تصریح شده که دعا و خواندن خدا به اسما و صفاتش، موجب معرفت خدا می‌شود. بنابراین، اسما و صفات خدا، کلیدهای معرفت خداوند و خدا با نشانه‌ها و علامت‌ها شناخته می‌شود.

«عن الحسين (عليه السلام): أَصِفُ إِلَهِي بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ أَعْرِفُهُ بِمَا عَرَفَ بِهِ نَفْسَهُ... مَعْرُوفٌ بِالْآيَاتِ مَوْصُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ».^۲

«خدایم را وصف می‌کنم به آنچه خود وصف کرده خودش را و او را می‌شناسم به آنچه خودش معرفی کرده خودش را... خدا به آیات و علامات شناخته می‌شود».

این ویژگی برای هر دو اسما و لفظی و کونی خداوند^۳ صادق است، اگر اسما و لفظی خدا نبودند، دهان به ذکر او باز نمی‌شد و همین‌طور اگر اسما و تکوینی خدا هم نبودند، عظمت و جلال خدا آشکار نمی‌گشت و آیه و نشانه-

۱. همان، ص ۱۱۳.

۲. صدوق، محمد بن بابویه، پیشین، ص ۷۹.

۳. اسم‌های لفظی خدا، همان کلمات و الفاظی است، که خدا را به آن می‌خوانیم. مثل لفظ رحیم، سمیع، غفور و ... اسم‌های کونی خدا، که همه مخلوقات عالم را شامل می‌شود، از ذرات تا کرات. که هریک اسم کونی و نشانه تکوینی خداوند.

ای بر وجود او نبود. موجودات این عالم، هر یک به اندازه مرتبه و ظرفیت وجودی خود، با هستی‌شان خدا را معرفی می‌کنند.^۱

بنابراین ذات مقدس حق، صرف نظر از اوصاف و اسماء، لایُعرف است. او خود را به اسماء و صفات معرفی می‌کند و این‌ها، موجب شناسایی اویند و از این راه خدا شناخته می‌شود. بنا بر مشرب اهل بیت (علیهم السلام) قبل از خلق، چون اسمی و وصفی در کار نیست و ذات اقدس الهی لایُسمی و لایوصف است، از این روی شناخته نمی‌شود. او ایجاد علامت و اسم نموده، تا معروف شود. چنانکه در حدیث قدسی می‌خوانیم:

«كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا وَ أَحَبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لَكِي أُعْرَفَ».^۲

«من گنج پنهانی بودم و خواستم شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم».

بندگان خدا با خواندن ادعیه و تکرار اسمی و صفات الهی که در آنها مندرج است، با خدای واقعی آشنا می‌شوند و پیوسته ارتباط خویش را با خدای خالق هستی، آنگونه که خودش معرفی نموده، بر قرار می‌سازند و بدینوسیله دانش آنها در خداشناسی، همانگونه که خدا خواسته شکل می‌گیرد. بدین‌سان فکر و اندیشه آنان از اینکه خدای جسمی، یا معبود ساخته شده ذهن خودشان را عبادت کنند، مصون می‌ماند.

نیز، اسما و صفات خدا از بعد اخلاقی و تربیتی نقش مهمی در معرفت الهی ایفا می‌کند. خواندن این اسما و نام‌ها خود سازنده است و روح آدمی را تهذیب و تربیت نموده، اخلاق را کامل می‌سازد و بدینوسیله سبب معرفت زایی بشر می‌شود. از این بُعد، تأثیر اسما و صفات بر معرفت خدا را می‌توان در دو جنبه مورد دقت قرار داد:

الف) آنگاه که انسان خدای خویش را با صفات جمال و جلالش^۳ شناخت و دانست که خالق او قهار و جبار و ذواتقام است، از غضب او می‌هراسد و دلوپسی عذاب شدید الهی، به او فرصت سرکشی و عصیان و فساد نمی‌دهد. بدینوسیله، رفتار و اخلاق خود را اصلاح می‌کند. آگاهی یافتن و اعتقاد پیدا نمودن به صفات جلال، نقش تربیتی و سازندگی عجیبی در اخلاق فردی و اجتماعی ایفا می‌کند. انسان خائف از عذاب الهی، گرد گناه نمی‌گردد و آنگاه که در اثر غفلت و جهالت، گناهی از او سر زد، صفات جمال و لطف و رحمت خدا را در نظر

۱. امامان (علیهم السلام) که از مصادیق کامل اسماء کونی‌اند، بهترین نشانه قدرت و شوکت الهی‌اند، چنانکه امام صادق (علیه السلام) فرمود: بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ نَحْنُ الْأَدْلَاءُ عَلَى اللَّهِ وَ لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ (صدوق، محمدبن بابویه، پیشین، ص ۱۵۲).

۲. مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۸۴، ص ۱۹۸.

۳. صفات جمال، صفات مهر و رحمت خدا و صفات جلال، صفات قهر و غضب خداست. هنگام خواندن خدا به صفات جمال، انسان رجا پیدا می‌کند و راجی می‌شود و هنگام خواندن صفات جلال، خوف می‌یابد و خائف می‌گردد.

می آورد و خدای خویش را توباب می بیند و از بخشش او مأیوس نمی گردد و با او آشتی می کند. بنده وقتی می بیند خدای مهربان، به پیامبرش می فرماید:

﴿نَبِيَّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۱

«به بندگانم خبر ده که من غفور و رحیم هستم».

در این حال، شعله های شوق و امید در دلش فروزان می گردد و بسوی خالق بخشنده جذب می شود و در صد جبران جرم خویش برمی آید.

صفات قهر الهی، بزرگترین مانع ظلم و فساد و صفات مهر او، شورانگیزترین عامل جذب شدن فرد و جامعه به سوی اخلاق و پاکی است. از اعتقاد و بکارگیری این دو دسته اسماء و صفات (صفات جمال و جلال، مهر و قهر، خوف و رجا) در وجود آدمی نورانیت ایجاد می شود، ظلمت گناه به کنار می رود و نور طاعت و سازندگی سراسر وجودش را روشن ساخته، او را به معرفت خدا واصل می کند.

ب) خدا را با اسما و صفات شناختن و خواندن او به آنها، ما را خواهان خوبی ها و پاکی ها و طرفدار سرسخت ارزش های والا، تربیت می کند. چون خدای مهربان خویش را واجد آن همه زیبایی و جمال و جلال می بینیم سعی می کنیم این صفات حسنی را در خودمان پیاده کنیم و خویش را به صفات نیکو و پسندیده آراسته سازیم. قداست و صفائی که بیان اسما و صفات الهی در هر کس بوجود می آورد، گفتنی نیست. انس و الفت با این اسماء و بکارگیری آن در هر صبح و شام، بذل خصلت های پاکیزه را در روح و جان می پاشد و بکارگیری این الفاظ و عبارات مقدس، تمرین نیکی و شعار زیبایی و پاکی سردادن است.

إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ النِّعْمَةِ عَلَى عَبْدِهِ^۲

همانا خدا جمیل است و زیبایی را دوست دارد، او می خواهد اثر نعمت را بر بنده اش ببیند. انسان می بیند جایی که خالق او، با آن جلال و شوکت بی منتهی شکور است، چرا من در زندگی صفت شکرگزاری را در خود نداشته باشم؟ جایکه او صبور است، حلیم و رحیم و رئوف و عطوف است، من ضعیف چرا اینگونه نباشم و خود را با اخلاق الهی آراسته نگردانم؟ همانگونه که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»^۳.

۱. الحجر / ۴۹.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۶، ص ۴۳۸.

۳. مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۵۸، ص ۱۲۹.

«به اخلاق خدایی آراسته شوید».

از این منظر، به صفات الهی نگریستن، موجب کمال اخلاقی و قرب الی الله می‌شود و ما را به صفات و رفتار حمیده متخلّق می‌سازد. بهترین دست‌آورد و برترین نتیجه این آراستگی به اخلاق الهی، که در اثر خواندن خدا به اسامی و صفات او حاصل می‌شود، این است که نور معرفت خدا را در جان انسان تابان می‌کند.^۱

۴.۸.۴. نقش نماز در معرفت به خدا

یکی از پرشکوه‌ترین نمونه‌های قولی و عملی معرفت و یاد خدا نماز است. نماز تأثیر عجیبی در معرفت به خدا دارد، به طوری که در بین همه اعمال و رفتار عبادی، بسیار ممتاز است و به لحاظ ویژگی خاص آن، جا دارد به گونه اختصاصی، نقش آن در معرفت به خدا تبیین گردد. این رفتار پر بها و زیبا دریچه‌های معرفت خدا را به روی آدمی می‌گشاید و اوج جلوه عبودیت در مقابل آفریدگار جهان را آشکار می‌سازد.

نماز چنان روشنی و صفای قلب می‌آورد، که برای مصلی غیر قابل انکار است. در روشنی بخشی این فعل زیبایی عبادی کسی شک ندارد و همگان به تجربه، تأثیر آن را در معرفت به خدا و تقرب به ذات اقدس الهی، به خوبی و کم و بیش، تجربه کرده‌اند. رسول عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«لِلْمُصَلِّي حُبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ هُدًى وَ إِيمَانٌ وَ نُورُ الْمَعْرِفَةِ»^۲.

«برای نمازگزار حب ملائکه هدایت، ایمان و نور معرفت قرار داده شده است».

آنگاه که مصلی در حال راز و نیاز با خالق مهربان خویش است، چنان شعله‌های اتصال با کمال مطلق هستی تمام وجودش را فرا می‌گیرد که از همه چیز غیر از او بریده می‌شود و به سوی عظمت و لذت بی انتها پرواز می‌کند. در این حال، بنده با تمام وجود، خالق خویش را وجدان می‌نماید و بلا واسطه و رو در رو، با معبودش سخن می‌گوید. این اتصال بی مثال، که شخصی است و باید هر کس خود آنرا تجربه کند تا بتواند لذتش را بچشد دریافتی وجودی و نافذ می‌باشد که در آن وضعیت، خدا به گونه‌ای وصف ناکردنی، نمایانده و شناسانده می‌شود و

۱. این است یکی از رمزهای تکرار اسما و صفات الهی در قرآن و ادعیه مأثوره و علت ثواب‌های زیادی که برای تکرار و توجه به آن در نظر گرفته شده است.

۲. صدوق، محمد بن علی، /الخصال، مصحح علی اکبر غفاری، قم ناشر جامعه مدرسین، سال ۱۳۶۲ ش، ج ۲، ص ۵۲۲.

معرفتش شهود می‌گردد. نماز خالص، ارتباط انسان را با خدا «کَمَا هُوَ»، برقرار می‌سازد، که این دریافت بی‌نظیر و نشاط‌بخش با هیچ چیز دیگر قابل مقایسه و وصف نیست.

نماز با دو ویژگی نفی و اثباتی مخصوص به خود، از یک طرف، عمیق‌ترین تأثیر را بر معرفت به خدا می‌گذارد. به این معنی که: در جنبه نفی، نماز موجب بازدارندگی و پرهیز از گناه و معصیت می‌شود، که گناه و معصیت خود، مانع بزرگ در راه معرفت خدا است. چنانکه در قرآن می‌خوانیم:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۱

«نماز را به پای دار که همانا نماز از فحشا و زشتی باز می‌دارد».

از طرفی دیگر، در جنبه ایجابی و اثباتی، نماز عالی‌ترین عامل و محرک رفتارهای نیکوی اخلاقی و کارسازترین عملی است که موجب تهذیب نفس و نورانی شدن روح می‌گردد. در این حال، نور معرفت در قلب می‌تابد و معراج مؤمن صادق می‌آید (الصلاة معراج المؤمن).

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾^۲

«به راستی مؤمنین رستگارند، آنان که در نمازشان خشوع می‌ورزند».

نیز اگر بخواهیم نحوه تأثیر نماز را در معرفت خدا بیان نماییم، می‌توانیم از روایت زیبایی بهره بگیریم که نماز را به عنوان «حمام روح» معرفی می‌نماید، که اگر روزی پنج نوبت خود را در چشمه‌سار عبودیت از راه نماز شستشو دهیم، دیگر آلودگی‌های روحی دامنگیرمان نمی‌شود و قلب برای تابش نور معرفت ربّ آلوده و کدر نمی‌ماند. بدین‌سان، عقل و روح، شفاف و نورانی می‌گردد و آدمی خدای خویش را وجدان می‌نماید و به معرفت راستین از او دست می‌یابد.

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) لَوْ كَانَ عَلَى بَابِ دَارٍ أَحَدِكُمْ نَهْرٌ فَاغْتَسَلَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْهُ خَمْسَ مَرَّاتٍ أَوْ كَانَ يَبْقَى فِي جَسَدِهِ مِنَ الدَّرَنِ شَيْءٌ قُلْنَا لَا قَالَ فَإِنَّ مَثَلَ الصَّلَاةِ كَمَثَلِ نَهْرِ الْجَارِي كُلَّمَا صَلَّى صَلَاةً كَفَّرَتْ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الذُّنُوبِ»^۳.

۱. عنکبوت / ۴۵.

۲. مؤمنون / ۱ و ۲.

۳. فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، اصفهان، ناشر: کتابخانه امیر المؤمنین (علیه السلام)، سال ۱۴۰۶ ق، ج ۷، ص ۳۱.

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هرگاه بر در خانه یکی از شما نهر آبی باشد و هر روز پنج بار خود را در آن بشوید، آیا در بدنش چرکی می ماند؟ گفتیم نه! فرمود: نماز مثل همان نهر جاری است که هر کس آنرا به جای آورد، تمامی کردار زشت او از بین می رود». همچنین، در روایاتی که از پیش بر شمردیم، گفتیم که: «العلم نور» و از طرفی می خوانیم: «الصلوة نور»؛ از مقایسه این دو تعبیر زیبا، در می یابیم که: اگر علم نور است و معرفت آور، «صلاة» هم که نور است، معرفت می آفریند.

بدین سبب، نماز در فرهنگ دینی جایگاه بلند و ممتازی دارد و نردبان عروج انسان به ملکوت معرفت خدا به شمار می آید. لذا نباید از این گوهر ثمین و تابناک غافل ماند و از آن، برای رسیدن به چشمه زیبایی و کمال، بهره کافی کسب ننمود.

۴.۸.۵. نقش ولایت در معرفت به خدا

اگر اخلاق و عمل صالح، آنگونه که گفته شد، تأثیر انکار ناکردنی در معرفت به خدای متعال ایفا می کند، باید اذعان نمود که طبق آیات و روایات رسیده، ولایت و محبت اوصیای بر حق رسول گرامی اسلام، برترین فعل اخلاقی و ارزشمندترین «عمل صالح» بندگان خدا محسوب می شود. چنانکه در کتاب الکافی آمده که، امام صادق (علیه السلام) در توضیح آیه: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۱ فرمودند: «منظور ولایت ماست». و آنگاه با اشاره دست به سینه شان فرمود:

«هرکس ولایت ما را ندارد، خدا هیچ عملی را از او بالا نمی برد».^۲

همین طور، طبق فرمایش امام ششم (علیه السلام) در ذیل آیه ۱۱۰ سورة کهف، عمل صالح، معرفت ائمه (الْعَمَلُ الصَّالِحُ الْمَعْرِفَةُ بِالْأَئِمَّةِ) و شرط مشرک نبودن، تسلیم امام بودن دانسته شده است.^۳

۱. کلام پاک به سوی خدا بالا می رود و عمل صالح بلندش می کند (فاطر / ۱۰).

۲. پیشین، ص ۴۳۰.

۳. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تحقیق سید هاشم رسولی، تهران، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ ه. ق، ج ۲، ص ۳۵۳.

در فراگیری اخلاق و بکارگیری آن، که خود، جان‌مایهٔ بندگی خداست، باید زمام کار را به هدایت‌گران دلسوزی بسپاریم، که صد البته، راه تحقق آمالِ متعالی بشرند و نتیجه بخشی رفتارهای مثبت، در راستای بندگی و معرفت به خدا، جز از طریق بودن با آن «راستگویان» و آموختن از آنها که «اهل ذکر» اند، میسر نمی‌باشد.^۱

ولایت امامان معصوم و پای‌بندی بر محبت و اطاعت آن قدسی صفتان بی‌همتا، اساس دین اسلام شمرده شده^۲ و محبتشان بالاترین عبادت محسوب می‌شود.^۳ بی آن، نه رفتارهایمان دارای بار ارزشی مثبت است^۴ و نه معرفتمان از خدای سبحان، معرفتی راستین و دل‌نشین خواهد بود.^۵ بدون اعتقاد به آن پاک مردان آسمانی خدای هیچ عملی را از بندگان نمی‌پذیرد^۶ و نتیجهٔ هر چیزی، گمراهی محض است. چنانکه می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي».^۷

«خدایا خود را به من بشناسان، که اگر تو خود را به من نشناسانی، رسول تو را نخواهم شناخت؛ خدایا رسول خویش را به من بشناسان، زیرا اگر تو رسولت را به من نشناسانی، ولی تو را نخواهم شناخت؛ خدایا ولی خود را به من بشناسان، زیرا اگر تو ولی خود را به من نشناسانی، از دینم گمراه خواهم شد».

این موضوع باید مورد دقت قرار گیرد، که چشیدن حلاوت ایمان جز با ادای حق امامان و معرفت به آنان ممکن نیست، تا لذتی که از دین‌داری و رفتارهای مثبت اخلاقی حاصل می‌شود وجدان شود. پیشوای بزرگ مذهب، امام صادق (علیه السلام) فرمود:

۱. که فرمود: با راستگویان باشید ﴿كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (توبه/ ۱۱) و از اهل ذکر بپرسید ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾ (نحل/ ۴۳).

۲. لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. (کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۲، ص ۴۶).

۳. إن فوق كل عبادة عبادة و حبنا أهل البيت أفضل عبادة. (برقی، احمد بن محمد، پیشین، ج ۱، ۱۵۰).

۴. وَ اللَّهُ لَوْ سَجَدَ حَتَّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ مَا قَبِلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْهُ إِلَّا بِوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. (پیشین، ج ۲، ص ۴۵۶).

۵. بِنَا عَرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا عِبَدَ اللَّهُ نَحْنُ الْأَدْلَاءُ عَلَى اللَّهِ وَ لَوْلَانَا مَا عِبَدَ اللَّهُ. (شیخ صدوق، محمد، پیشین، ۱۵۲).

۶. لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا. (کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۱، ص ۱۴).

۷. همان، ص ۳۳۷.

«فَمَنْ عَرَفَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَ وَاجِبَ حَقِّ إِمَامِهِ وَجَدَ طَعْمَ حَلَاوَةِ إِيْمَانِهِ»^۱

«از امت محمد (صلی الله علیه و آله)، هر کس که حق واجب امامش را شناخت، طعم

شیرینی ایمانش را خواهد چشید».

این نور امام است، که صحنه زندگی بندگان را از ظلمت و تاریکی پلیدی‌ها می‌رهاند و پرتو معارف حقیقی را در قلب‌ها می‌تاباند. گزارش دل‌نشین یکی از یاران امام باقر (علیه السلام)، به زیبایی تمام، حاکی از این حقیقت است، آنگاه که ابو خالد کابلی می‌گوید: از امام باقر (علیه السلام) در باره آیه ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾^۲ پرسیدم، حضرت فرمود:

«ای ابا خالد! به خدا که نور در این آیه، امامان از آل محمد (صلی الله علیه و آله) هستند، تا روز قیامت. به خدا قسم! آنها نور نازل شده خدایند و آنها نور آسمان‌ها و زمین هستند. ای ابا خالد! به یقین، نور امام در قلوب مؤمنین، تابان‌تر از نور خورشید در وسط روز است. به خدا! آنان قلوب مؤمنین را نورانی می‌کنند و خداوند نور آنها را از هر که بخواهد پنهان می‌دارد، که این افراد قلبشان تاریک می‌شود. به خدا ای ابا خالد! به ما محبت نمی‌ورزد و از ما پیروی نمی‌کند، مگر بنده‌ای که خدا قلبش را پاک کرده باشد و خدا قلب بنده‌ای را پاک نمی‌کند، مگر تسلیم ما باشد، آنگاه که تسلیم ما شد خدای او را از حساب قیامت حفظ می‌کند و از سختی بزرگ روز قیامت در امان می‌سازد».^۳

اگر اعتقاد صحیح به امامان در دل جای گیرد، بزرگ‌ترین پشتوانه رفتار و عمل صالح بندگان خواهد بود، چرا که یک ولایتمدار راستین، شرط صدق دعوی خویش را در اعتقاد به امامش، پرهیز از ردیلت‌ها و آراستگی به فضیلت‌ها می‌داند و همواره برای بودن در سلک یاران امام خویش، بر خودسازی و انجام تکالیف، در تکاپو خواهد بود. امامان معصوم ما هم، بر آراستگی و اخلاق خوش پیروان خویش تأکید ویژه داشته‌اند. همانگونه که امام علی (علیه السلام) فرمود:

۱. پیشین، ص ۲۰۳.

۲. اعراف / ۱۵۷.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۴.

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ مَحَاسِنَ الْأَخْلَاقِ وَصَلَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِهِ فَنَجِبٌ أَحَدَكُمْ أَنْ يَمْسِكَ بِخُلُقٍ مَتَّصِلٍ بِاللَّهِ»^۱.

«خداوند محاسن اخلاق را وسیله ارتباط بین خود و بندگان قرار داد، پس ما هم دوست داریم که هر یک از شما به اخلاقیاتی تمسک جوید که او را به خدا متصل کند».

از امام باقر (علیه السلام) در باره معنی آیه، «وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (اگر در راه استقامت نشان دهند، حتماً آنها را با آب فراوانی سیراب می‌سازیم) چنین گزارش شده، که فرمود: یعنی هرگاه بر ولایت علی (علیه السلام) و اوصیای از فرزندان او استقامت ورزند، و در امر و نهیشان از آنها اطاعت کنند، آب فراوانی به آنان می‌نوشانیم و قلب‌هایشان را از ایمان سیراب می‌سازیم. «طریقه»، ایمان به ولایت علی (علیه السلام) و اوصیای صادق او است.^۲ هنگامی که از امام صادق (علیه السلام) هم در توضیح همین آیه پرسیده می‌شود، ایشان می‌فرماید:

«يَعْنِي لَأَمْدَدْنَاهُمْ عِلْمًا كَيْ يَتَعَلَّمُونَهُ مِنَ الْأَنْمَةِ»^۳.

«یعنی: آنها را با علومی که از انمه می‌آموزند یاری می‌دهیم».

این علم و دانشی که آب حیات و عذب فرات شمرده شده و ثمره و نتیجه اعتقاد و پای‌بندی بر ولایت دانسته شده، به یقین، مهم‌ترین و نشاط‌آورترین این دانش، معرفت به خدای عالم می‌باشد. این مطلب در فرمایشات آن رهبران پاک اندیش به گونه‌های مختلف بیان شده، که راه معرفت خدا ما هستیم و به ما خدا شناخته می‌شود و اگر ما نبودیم، خدا شناخته نمی‌شد.^۴

پایداری در اعتقاد به ولایت و استقامت در راه پر عزت امامت، چون هر عمل مثبت دیگر، نقشی مهم و تأثیرگذار بر همه معارف و شناخت‌های انسان‌ها دارد. به طور قطع این تأثیر گذاری، در رفتار و اخلاقیات و نیز در معرفت به خدا، که اعلی‌المعارف است، اولی‌تر خواهد بود.

آنکه دل در گرو مهر مهربان امامانی دارد، که خود اسوه بی‌نظیر خلقیات زیبا بوده و به پیروانشان بر تخلّق به آن صفات زیبا تأکید ورزیده‌اند و شرط صدق دوستی رهروانشان را در خلّق نیکو دانسته‌اند، این بزرگ‌ترین

۱. محدث نوری، حسین، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۹۲.

۲. ... وَ الطَّرِيقَةُ هِيَ الْإِيمَانُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ الْأَوْصِيَاءِ. کلینی، محمد، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۰.

۳. مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۲۴، ص ۲۸.

۴. وَ لَوْلَاهُمْ مَا عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ بِهِمْ احْتَجَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ. (پیشین، ج ۱، ص ۱۹۳).

مشوق کسانی است که آن پاکمردانِ نیکو صفت را الگوی خود ساخته‌اند. محبت ورزیدن به چنین امامانی که مظهر پاکی و اخلاق بوده‌اند، شور و شوق رفتار مثبت اخلاقی را در همگان زنده می‌کند و آنها را طرفدار خصال پسندیده بار می‌آورد. آنگاه که یک پیرو راستین می‌شنود که امامش او را آراسته به فضیلت‌های اخلاقی می‌خواهد و می‌فرماید:

«مَنْ سُرَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَ لْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَ مَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ»^۱

«هر کس شادمان است که از یاران حضرت قائم (علیه السلام) باشد، پس باید انتظار داشته باشد و به ورع و محاسن اخلاق رفتار نماید».

در این حال، او کی به وضع موجود اکتفا می‌کند و در اصلاح نفس و تهذیب روح خویش و تکمیل شایستگی- هایش کاهلی می‌کند؟ طبیعی است، که وقتی محبت و ولایت اهل بیت (علیهم السلام) در رفتار و اخلاق مردمان مؤثر افتاد و موجب تهذیب نفس و ترقی اخلاقیات آنان شد، نتیجه این پاکی و قداست، آمادگی عقل و قلب، برای تابش نور معرفت خدای رحمان خواهد بود. علاوه بر این، خود محبت و دوست داشتنِ امام معصوم (علیهم السلام) . اگر صادقانه و راستین باشد . به طور مستقیم، هم موجب دگرگونی اخلاق و رفتار محب می‌شود و هم معرفت او را به خدا بالا می‌برد. بدین جهت، معرفت امام همسنگ معرفت خدا قلمداد گشته است.

گزارشی آگاهی بخش و خردپذیر که در ذیل می‌آید، بر این مهم حکایت دارد:

«روزی حسین بن علی (علیه السلام) نزد اصحاب خود آمد و فرمود: ای مردم! خدای بلند مرتبه، بندگان را نیافرید مگر برای این که به او معرفت پیدا کنند، پس وقتی به او معرفت یافتند، عبادتش کنند و با عبادت او از بندگی غیر او بی‌نیاز شوند. آنگاه مردی از ایشان پرسید: ای پسر رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد، معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمودند: معرفت اهل هر زمانی، امام خودشان را، که اطاعتش بر ایشان واجب است»^۲.

۱ . مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۵۲، ص ۱۴۰.

۲. خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ فَإِذَا عَبْدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا بَنِي آتَمْتُ وَأُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ (مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۲).

ملاحظه می‌شود که در این فرمایش گهربار، معرفت خدا، جز به معرفت امام هر زمانی میسر نیست؛ بدین سبب، امام حسین (علیه السلام) معرفت خدا را، به معرفت امام زمان (علیه السلام) تفسیر کرده‌اند.^۱ این بدان معنی است که:

«اگر کسی امام خود را آنچنان که باید، بشناسد و تسلیم او گردد، برترین چیزی که به هدایت‌گری امام (علیه السلام) نصیب او می‌شود، حفظ شدن در مسیر معرفتِ خدای متعال و رسیدن به درجات بالاتر آن می‌باشد که این خود، سرچشمه همه فضائل است».^۲

آری، امامان (علیهم السلام) همان صراط مستقیمی هستند، که جز به آنها وصول به عزت و کمال محال است، که خود فرموده‌اند:

«تَحْنُ وَ اللَّهُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ».^۳

در حقیقت باید گفت: امامت فصل عظیمی از معارف و دانش‌هاست، که کُنه معرفت خداوند و تحقق معنای واقعی عبودیت، در گرو دستیابی به آن خواهد بود.

«مَنْ أَرَادَ اللَّهَ بَدَأَ بِكُم، وَمَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عَنكُم، وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُم».^۴

«هر که آهنگ خدا کند از شما (باید) شروع کند و آنکس که خدا را به یکتائی شناسد (طریقه‌اش را) باید از شما بپذیرد و هر که قصد او کند ناگزیر است به شما رو کند».

۱. نباید تصور شود که این همه تأکید بر اهمیت معرفت امام، برای این است که معرفت امام «طریقت» دارد، یعنی صرفاً برای این است که از طریق آن، احکام شریعت بدست می‌آید. بلکه معرفت امام خود «موضوعیت» دارد. به طوری که اصلاً حقیقت دین در معرفت امام خلاصه می‌شود. بیش از آنچه که خدا به وسیله نماز و روزه و سایر عبادات عبادت شود، این عبادت، به معرفت امام صورت می‌پذیرد. نفس اعتقاد به امامت و اطاعت از امام، بالاترین بندگی و روح همه اعمال است و خداوند بیش از هر چیز به همین اعتقاد و قبول ولایت، بندگی می‌شود. البته، معرفت امام نسبت به معرفت الله طریقت دارد و طریقت آن منحصر به فرد نیز می‌باشد، به طوری که جانشینی برای آن نمی‌توان داشت. اما همین معرفت امام فی نفسه، موضوعیت دارد، به طوری که همه دستورات دین، تا شخص را به تسلیم و خضوع در برابر امام و ولایت او نکشاند، مقبول نخواهد بود. بنابراین، بندگی خدا منحصر می‌شود در اینکه شخص به معرفت امام تسلیم گردد و وظایف خود را در قبال ایشان به انجام رساند. (بنی هاشمی، سید محمد، شناخت امام، چاپ اول، تهران، انتشاراتی منیر، ۱۳۸۸ ش، ص ۱۳۱).

۲. همان، ص ۱۳۲.

۳. مجلسی، محمد باقر، پیشین، ج ۲۴، ص ۱۴.

۴. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

با امید به روزی که نخل پرثمر و سرفراز معرفت خدا، به دست ابر مردی از تبار طهارت و پاکی به بار نشیند و
مشام جانمان را نشاط بخشد. این وعده قطعی و مضمون الهی است، که در فرجام روزگار، ندای دل‌انگیز
«يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»^۱ بر بام گیتی طنین افکن شود.
چنین است که، قلب هستی به انتظار شنیدن گلبانگ دل‌گشای «يا اهل العالم انا بقية الله» می‌تپد.
اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ.

فصل پنجم: نتیجه‌گیری و پیشنهاد

خلاصه و نتیجه گیری:

اهم نتایج حاصل از این تحقیق، به طور فشرده، طی چند فراز گزارش می‌شود.

۱. در این تحقیق، ضرورت و اهمیت تأثیر رفتار و اخلاق بر معرفت به خدا روشن می‌شود و آشنایی با معنا و مفهوم واژه‌های کاربردی مرتبط با آن چون: رفتار، اخلاق و معرفت حاصل می‌گردد. نیز لزوم همگامی و تکیه بر کتاب و سنت در همه معارف دینی، از جمله، پژوهش حاضر از نتایج این بحث است.

۲. دیدگاه وحی، در باره رفتارهای مثبت اخلاقی و ذکر مهم‌ترین اصول اخلاقی اسلام و مقایسه آن با مکتب‌های بشری و جامعیت تعالیم اخلاقی مکتب اهل بیت (علیهم السلام) مطرح می‌شود. همچنین ابتدای معیارهای اخلاقی در کتاب و سنت بر عقلانیت و تفوق منطقی دیدگاه وحی، در مقایسه با دیدگاه‌های مختلف نتیجه‌گیری می‌گردد.

۳. تعالی و رشد حقیقی انسان به فربه شدن روح و نفس او وابستگی تام دارد. نفس آدمی خاستگاه اعمال و رفتارهای اوست. معرفت نفس و متغیرهای ایمان و علم، به عنوان دو بال برای پرواز روح، بسیار مهم و نقش آفرین می‌باشند.

۴. محوریت معرفت خدا که عالی‌ترین معارف است و هدف خلقت به آن محقق می‌گردد، با لذت بخشی غیر قابل وصف، کلید قبولی طاعات و اخلاق محسوب می‌شود و موجب معنی بخشی به زندگی انسان‌ها است.

۵. مکاتب فکری بشری خدا را مشکوک و مجهول تصور می‌کنند و آنگاه به کمک اصطلاحات و عبارات فنی و علوم تصویری و تصدیقی به اثبات خدا می‌پردازند، که محصول آن خدای ذهنی است. بر خلاف این مکاتب، در راه انبیا خدا معروف و معلوم است، هرگز قابل انکار نیست. معرفت او در فطرت انسان‌ها نهاده شده، باید موانع و جباب‌های سر راه آن بر داشته شود تا وجدان گردد.

۶. جایگاه عقل در خداشناسی بسیار حساس است. وظیفه اصلی عقل، اقرار به خدا و ادای حق بندگی اوست و نه ابزاری برای شناخت ذات خدا. خدای عقلی، خدای واقعی نیست. شناخت واقعی از خدا، قلبی است و نه عقلی. معرفت الله بسیار دقیق‌تر و ظریف‌تر از آن است که بتوان تنها با پیمودن مسیرهای منطقی و استدلالی و مبانی عقل‌گرایانه به آن نائل شد.

۷. معرفت خدا صنع خداست، موقف و جایگاه اصلی این معرفت عالم ذر می‌باشد. نقش انبیا در این راستا، تذکر به خدای معروف است و وظیفه بشر انقیاد و پذیرش این معروف فطری است که در لسان وحی، به عنوان «نعمت منسی» از آن یاد شده است. بنابراین، سه رکن از ارکان اصلی هدایت دینی در مکتب وحی عبارت است از: ۱. تعریف (فعل خدا) ۲. تذکر (وظیفه انبیا) ۳. تسلیم (وظیفه انسان).

۸. تمامی مباحث مربوط به خداشناسی را می‌توان در دو راه معرفت بالآیه و معرفت بالله خلاصه نمود، به گونه‌ای که منطبق با کتاب و سنت باشد و معرفت به خدا، از شائبه‌ها و رأی‌پردازی‌های شخصی و برداشت‌های اشتباه بشری در امان بماند.

۹. معرفت بالآیه، گام ابتدائی در خداشناسی است، که با تعقل در آفاق و انفس، به عنوان آیات الله و به وسیله عقل حاصل می‌شود. در این مرحله، جایگاه معرفت عقلی خدا معنی پیدا می‌کند. تجلی‌گاه این معرفت عقل است. نهایت سیر عقلانی بشر، به اقرار خدایی منجر می‌شود که به عقل در نمی‌آید. در این موقف، قضاوت و دریافت عقل، تنزیه خدای عالمیان است از دو حد تعطیل و تشبیه، همین و بس.

۱۰. معرفت بالله، معرفت واقعی و راستین از خداست. این معرفت صنع و ساخت خدای رحمان است، ولی قبول و پذیرش آن به اختیار بشر نهاده شده و به کسانی اعطا می‌شود که با اطاعت و بندگی، آمادگی دریافت آن را در خود ایجاد کرده باشند. تجلی‌گاه اصلی این شناخت قلب است، چگونگی و طور ندارد، امری وجدانی است. این معرفت که در قرآن همان لقاءالله معرفی شده، عالی‌ترین درجه اعطائی خدا به بندگان است که ایمان و عمل را پیشه ساخته‌اند.

۱۱. معرفت خدا از راه رفتارهای مثبت اخلاقی با ویژگی‌های زرین آن، منحصر در کتاب و سنت می‌باشد و هیچ سابقه در مکتب‌های سابق و لاحق ندارد. در این راستا، ارتباط اخلاق و رفتار، با معرفت به خدا قابل تعریف می‌باشد. اخلاق نه به عنوان مقرراتی خشک و محدود کننده، بلکه راه و مسیری روشن، عملی و کاربردی، برای چشیدن شهد دل‌پذیر معرفت خدا مطرح است.

۱۲. نحوه تأثیر رفتارهای مثبت اخلاقی بر معرفت به خدا به دو گونه مستقیم و غیر مستقیم، قابل طرح می‌باشد. در حالت اول، عمل اخلاقی به خواست الهی، مستقیماً معرفت انسان را تعالی می‌بخشد و خداوند بدون هیچ واسطه‌ای نتیجه و ثمره رفتارهای اخلاقی بندگان را در به صورت جوانه‌های دانش و معرفت در روح آدمی شکوفا می‌کند. اما در حالت دوم، رفتارهای مثبت، ابزارهای کسب معرفت، یعنی: عقل و قلب را جلا و صفا می‌دهد. عقل و قلب جلا یافته و تقویت شده با عمل و اخلاق، موجب تابش و زایش معرفت در انسان می‌باشد.

۱۳. عوامل گوناگونی در رفتار و عمل انسان نقش دارد و بر آن تأثیر می‌گذارد. از قبیل: وراثت، محیط و تربیت. ولی هیچیک از این عوامل و شرایط، در انسان جبر ایجاد نمی‌کند. زیرا با فرض همه تأثیر و تأثرات و مقتضیات موجود، استطاعت و اختیار اعطائی خداوند، بر همه شرایط مذکور غالب است. همه عوامل تأثیرگذار بر فعل، مقهور قوه قاهره هستند به نام اختیار و آن عوامل در صورتی وارد عمل می‌شوند که خود انسان بخواهد.

۱۴. انبیا و عرفا گرچه ظاهراً در تأکید بر رفتار و تهذیب نفس اشتراک دارند، اما از نظر طریقی که برای آراستگی اخلاقی مطرح می‌کنند و نیز از جهت نتیجه‌ای که هریک به آن دست می‌یابند، متفاوتند. طریق انبیا در معرفت خدا، بندگی از راه شرع است و نهایتاً به تذلل و بندگی شدیدتر منجر می‌شود. در صورتی که راه عرفا ریاضت‌های شاق و تعلیمی مرشد و نتیجه این راه، بیکار کردن شریعت و لباس خدایی پوشیدن سالک است.

۱۵. عقیده به امامت و ولایت، دارای نقش بنیادی و محوری در اخلاق و معرفت به خدا است. بدون آن، نه اخلاق و رفتارهای مثبت شناخته و الگوبرداری می‌شود و نه معرفت به خدا حاصل می‌گردد. امامان اُسوه‌هایی هستند، که هر رفتاری، در صورت انطباق با قول و عمل آنها، قبول می‌شود و بالا می‌رود. نیز معرفت به خدا جز به راهنمایی آنان غیر ممکن است. امام صراط مستقیمی است، که با آن به توحید و خداشناسی می‌رسیم.

۱۶. مهم‌ترین نتیجه حاصل از این تحقیق، پی بردن به این حقیقت است که: کتاب و سنت اقیانوس جوشانی از دانش و بینش است، که گستره و ژرفای آن بی انتهاست. این اقیانوس بی‌کرانه، دارای نکته‌های معارفی بی‌شماری است، که همچنان نامکشوف باقی مانده است. بر فرهیختگان و دلسوزان آگاه فرهنگی فرض است تا رسالت خویش را دریابند و عرصه‌های ناب و نشاط بخش دو ثقل جوشان رسول اعظم (صلی الله علیه و آله) را شناسایی کنند و جان‌های تشنه نسل حاضر را از آب گوارای معارف وحیانی سیراب سازند. در روزگاری که بشر از جنگ‌های سخت و خانمان برانداز به فرهنگ و شیوه‌های نرم روی آورده و تیز اندیشان بشر مشتاق شنیدن حرف نو هستند، چه خوب است، از یکسو نگرانی‌های شخصی و مزج و التقاط احکام نورانی مکتب پرهیز شود و عرصه‌های گسترده و عمیق دانش‌ها در کتاب و سنت شناسایی، کشف و به جهانیان عرضه گردد.

۱۷. در باب معرفت خدا که عالی‌ترین معارف است و دارای درخشان‌ترین اثرات سازنده در زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها می‌باشد، متأسفانه کار شایان و درخوری صورت نگرفته است. بیشتر آثار نوشته شده و گفته شده در این باب، موضوع معرفت خدا را به صورت خشک استدلالی و به صورت لفظ و عبارات گاهاً نامأنوس با روح انسان، مطرح ساخته‌اند. اگر چه این شیوه عقل آدمی را تا حدودی قانع می‌سازد، ولی روح همچنان تشنه می‌ماند. زیرا اعتقاد به خدا و دریافت معرفت او، بیش از آنکه عقلی باشد روحی و قلبی است. توقف در مرحله

شناخت عقلی، برای چشیدن شهد معرفت خدا کفایت نمی‌کند، باید قلب را سیراب نمود. بدین جهت، در بین عموم مردم، خدانشناسی آنان، تأثیر لازم را در درون و برون آنها نمی‌گذارد و در رفتار و اعمال آنان کم تأثیر می‌باشد. آری اگر خدانشناسی مردمان بر مبنای درست و متینی، منطبق بر کتاب و سنت، بنا شده باشد، بزرگترین پشتوانه رفتار آنان و عالی‌ترین عامل دگرگونی و تحول مثبت در زندگی انسان‌ها خواهد بود.

۱۸. با توجه به تأثیر عمیق و گسترده رفتارهای اخلاقی در معرفت به خدا، و اینکه از بین راه‌های تقرب و معرفت به ذات لایزال الهی، اخلاق و تهذیب نفس، اثرگذارترین این راه‌ها است، وظیفه سنگین مربیان و متولیان امر تعلیم و تربیت جامعه و نیز رسالت سنگین حکومت اسلامی، در رابطه با اصلاح اخلاق و رفتار اجتماع آشکار می‌شود. در این راستا نقش افراد یا مؤسسات فرهنگ‌نهاد و گویندگان و مبلغین دینی سنگین‌تر می‌نماید. لازم است رویکرد اخلاقی به شئون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، فردی و اجتماعی جامعه سرایت داده شود و برنامه ریزی‌های کاربردی و اثرگذار اخلاقی به اجرا گذاشته شود. صرف فکر و سرمایه در این راه و طرح یک ساختار راهگشای عملی - نه تئوری و سطحی - نگاه جوامع بشری را نسبت به زندگی دگرگون می‌کند و زمینه‌ساز مدینه فاضله موعود می‌گردد.

و السلام

فهرست منابع

منابع فارسی

۱. قرآن، ترجمه فولادوند.
۲. اسپنسر ا، راتوس، روان‌شناسی عمومی، ترجمه حمزه گنجی، چاپ دوم، تهران، مؤسسه نشر و ویرایش تاریخ ۱۳۷۷ ش.
۳. بنی هاشمی، سید محمد، شناخت امام، چاپ اول، تهران، انتشاراتی منیر، ۱۳۸۸ ش.
۴. _____ گوهر قدسی معرفت، چاپ اول، تهران، انتشارات منیر، ۱۳۷۸ ش.
۵. برقی، سید یحیی، چکیده اندیشه‌ها، چاپ ششم، قم، چاپ حکمت، سال ۱۳۶۷ شمسی.
۶. برنجکار، رضا، مبانی خدا شناسی در فلسفه یونان و ادیان الهی، قم، چاپ اول، مؤسسه الهادی سال ۱۳۷۱ ش.
۷. _____ معرفت فطری خدا، چاپ دوم، قم، مؤسسه نبأ، سال ۱۳۷۹ ش.
۸. پارسا، خواجه محمد، شرح فصوص الحکم، چاپ اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶ هجری شمسی.
۹. تهرانی، میرزا جواد، عارف و صوفی چه می‌گویند، چاپ چهارم، تهران، کتابخانه بزرگ اسلامی سال ۱۳۵۲ شمسی.
۱۰. تفلیمی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم، وجوه قرآن، تحقیق مهدی محقق، چاپ چهارم، تهران، بنیاد قرآن، سال ۱۳۶۰ ش.
۱۱. جانکلور مونسما، اثبات وجود خدا، ترجمه احمد آرام، چاپ چهارم، تهران، انتشارات حقیقت، ۱۳۵۵ ش.
۱۲. حرانی، ابن شعبه، تحف العقول، به تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۸ ق.
۱۳. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنا عشری، ج ۱۲، چاپ اول، تهران، انتشارات میقات سال ۱۳۶۴ ش.
۱۴. حسینی بهشتی، سید محمد، خدا از دیدگاه قرآن، تهران، انتشارات بعثت، سال ۱۳۵۷ ش.
۱۵. حکیمی، محمد رضا و محمد و علی، الحیة، ج ۱، چاپ سوم، قم، جامعه مدرسین، سال ۱۳۶۰ ش.

۱۶. حنیف نیا، ابراهیم، گامی به سوی خدا، چاپ اول، گرگان، انتشارات نوروزی، سال ۱۳۸۹ ش.
۱۷. _____ دیوان اشعار، نسخه خطی، محفوظ در کتابخانه نویسنده.
۱۸. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، چاپ دوم، تهران، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
۱۹. دیلمی، احمد و آذربایجانی، مسعود، اخلاق/اسلامی، قم، چاپ ۶۴، دفتر نشر معارف، سال ۱۳۸۸ ش.
۲۰. سادات، محمد علی، اخلاق/اسلامی، چاپ ۲۷، تهران، چاپ سمت، سال ۱۳۸۰ ش.
۲۱. سبحانی، جعفر، سیستم اخلاقی/اسلام، قم، مرکز مطبوعاتی دارالتبلیغ اسلامی، ۱۳۴۹ ش.
۲۲. شبّر، سید عبد الله، الاُخلاق، مترجم محمدرضا جباران، چاپ چهارم، تهران، انتشارات هجرت، سال ۱۳۷۸ ش.
۲۳. شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، به اهتمام صمد موحد، چاپ اول، تهران، کتابخانه طهوری، سال ۱۳۶۸ ش.
۲۴. شریعتی، محمد تقی، فائده و لزوم دین، چاپ پنجم، مشهد، کانون نشر کتاب، بی تا.
۲۵. شفیعی، سید محمد، فطرت مذهبی، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، سال ۱۳۶۷ ش.
۲۶. شیرازی، سید محمد، چهره اگزیستانسیالیسم، ترجمه علی کاظمی، چاپ دوم، تهران، انتشارات اعلمی، ۱۳۵۴ ش.
۲۷. صادقی، هادی، عقلانیت/ایمان، چاپ اول، کتاب طه، سال ۱۳۸۶ ش.
۲۸. صدرزاده، محمد، فلسفه و عرفان از نظر اسلام، چاپ دوم، مؤسسه فرهنگی رسا، سال ۱۳۷۷ ش.
۲۹. طوسی، خواجه نصیر، أوصاف الأشراف، چاپ سوم، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سال ۱۳۷۳ ش.
۳۰. عزیزی لیلا سادات، روانشناسی عمومی، چاپ دوم، ناشر دانشگاه آزاد اسلامی گرگان، ۱۳۹۰ ش.
۳۱. عمید، حسن، فرهنگ عمید، چاپ ۱۱، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۶ ش.
۳۲. فروغی، محمد علی، سیر حکمت در اروپا، چاپ دوم، تهران، انتشارات زوآر، سال ۱۳۴۴ ش.
۳۳. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ ش.
۳۴. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، ج ۱، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، بی تا.

۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب، *اصول کافی*، ترجمه سید هاشم رسولی، ج ۴، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة بی تا.

۳۷. سترام، اسدورو، *روانشناسی*، ترجمه جهانبخش صادقی، چاپ اول، تهران، سازمان چاپ و انتشارات سال ۱۳۸۴ ش.

۳۸. مجتبوی، سید جلال الدین، *علم/اخلاق/اسلامی*، چاپ چهارم، انتشارات حکمت، سال ۱۳۷۷ ش.
۳۹. محمدی ری شهری، محمد، *جزوه درس/اخلاق*، ویراست دوم، انتشارات دانشکده مجازی علوم حدیث آذر ۱۳۸۸.

۴۰. _____ *مبانی شناخت*، چاپ چهارم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، بهار ۱۳۷۲ ش.
۴۱. مصباح یزدی، محمد تقی، *اخلاق در قرآن*، تحقیق محمد حسین اسکندری، جلد اول، چاپ نهم مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، سال ۱۳۸۳ ش.

۴۲. مطهری، مرتضی، *آشنایی با علوم اسلامی*، ج ۱، قم، صدرا، ۱۳۵۸ ش.
۴۳. _____ *فلسفه/اخلاق*، چاپ ۲۶، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۳ ش.
۴۴. _____ *انسان و ایمان*، چاپ هشتم، انتشارات صدرا، سال ۱۳۷۱ ش.
۴۵. _____ *شناخت*، تهران، انتشارات شریعت، سال ۱۳۶۱ ش.

۴۶. _____ *آشنایی با علوم اسلامی*، جلد ۲، (کلام و عرفان)، قم، انتشارات صدرا، بی تا.
۴۷. مکارم شیرازی، ناصر، *زندگی در پرتو/اخلاق*، قم، انتشارات نسل جوان، سال ۱۳۵۲ ش.
۴۸. _____ ناصر، *جلوه حق*، قم، انتشارات دارالفکر، سال ۱۳۳۹ ش.

۴۹. معین، محمد، *فرهنگ فارسی معین*، چاپ هشتم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۱ ش.
۵۰. مولوی، مولانا جلال الدین بلخی، *مثنوی معنوی*، تهران، انتشارات پژوهش، سال ۱۳۷۵ ق.
۵۱. مهدوی کنی، محمد رضا، *نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی*، چاپ هفتم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، سال ۱۳۷۶ ش.

۵۲. نراقی، ملا احمد، *معراج السعاده*، انتشارات هجرت، چاپ پنجم، سال ۱۳۷۷ ش.
۵۳. ویل دورانت، *لذات فلسفه*، ترجمه عباس زریاب خویی، چاپ چهارم، تهران، نشر اندیشه، ۱۳۵۷ ش.

منابع عربی

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، نشر دار صادر، سال ۱۳۸۸ ق.
۲. ابن فارس، احمد، *معجم مقاییس اللغة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۹ ق.
۳. ابن حنبل، احمد، *مسند*، ج ۴، تحقیق صدیقی محمد جمیل العطار، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۲ ق.
۴. ابن ابی جمهور احسائی، محمد بن علی، *عوالي اللآلی*، ج ۴، چاپ اول، قم، انتشارات سید الشهداء، سال ۱۴۰۵ ق.
۵. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیة، منشورات محمدعلی بیضون، سال ۱۴۱۹ ق.
۶. الفراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرای، طبعه الثانيه، قم، ۱۴۰۹ ق.
۷. آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی، *غررالحکم*، چاپ اول، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، سال ۱۳۶۶.
۸. برقی، احمد بن محمد، *المحاسن*، چاپ دوم، قم، دارالکتب الاسلامیه، سال ۱۳۷۱ ش.
۹. جعفر بن محمد (علیه السلام)، *مصباح الشریعه*، منسوب به امام صادق (علیه السلام)، چاپ اول، مؤسسه الأعلمی، سال ۱۴۰۰ هجری.
۱۰. جوهری، *الصحاح*، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۰۷ ق.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، ج ۱۶، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، سال ۱۴۰۹ ق.
۱۲. دیلمی، حسن بن ابی الحسن، *إرشاد القلوب*، ج ۱، چاپ اول، انتشارات شریف رضی، سال ۱۴۱۲ ق.
۱۳. راغب اصفهانی، *مفردات الالفاظ القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دمشق، دار القلم، ۱۴۱۶ ق.
۱۴. سید رضی، محمد بن حسین، *نهج البلاغه*، تحقیق: صبحی صالح، قم، انتشارات دار الهجره، ۱۴۱۴ ق.
۱۵. سید رضی الدین، علی بن موسی بن جعفر بن طاووس، *مهج الدعوات و منهج العبادات*، چاپ اول، قم، انتشارات دار الذخائر، ۱۴۱۱ ق.
۱۶. شهید ثانی، شیخ زین الدین، *منیة المريد*، چاپ اول، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۹ ق.
۱۷. صدوق، محمد بن بابویه، *علل الشریع*، قم، انتشارات مکتبه الداوری، سال ۱۳۸۶ هجری.

۱۸. _____ /التوحيد، چاپ دوم، قم، انتشارات جامعه مدرسين، سال ۱۳۵۷ ش.
۱۹. _____ عيون اخبار الرضا، چاپ انتشارات جهان، سال ۱۳۷۸ ق.
۲۰. _____ من لا يحضره الفقيه، چاپ سوم، قم، جامعه مدرسين، سال ۱۴۱۳ ق.
۲۱. _____ الخصال، مصحح على اكبر غفارى، قم، جامعه مدرسين، سال ۱۳۶۲ ش.
۲۲. طريحي، فخرالدين، مجمع البحرين، تحقيق احمد حسيني، چاپ سوم، تهران، المكتبة المرتضوية ۱۳۶۵ ش.
۲۳. طبرسى، رضى الدين حسن بن فضل، مكارم الأخلاق، چاپ ششم، انتشارات شريف رضى، قم سال ۱۳۹۲ ق.
۲۴. طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۶، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۲۵. طوسى، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام، چاپ چهارم، تهران، دار الكتب الإسلامية، سال ۱۳۶۵ ش.
۲۶. _____ التبيان في تفسير القرآن، چاپ: بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.
۲۷. عياشى، محمد بن مسعود، تفسير العياشى، تحقيق هاشم رسولى محلاتى، تهران، چاپخانه علميه، سال ۱۳۸۰ ق.
۲۸. غزالى، ابو حامد، إحياء علوم الدين، بيروت، دار الكتاب العربى، بى تا.
۲۹. فيض كاشانى، محمد محسن، الوافى، اصفهان، ناشر كتابخانه امام أمير المؤمنين على عليه السلام، سال ۱۴۰۶ ق.
۳۰. فتال نيشابورى، محمد بن حسن، روضة الواعظين، قم، انتشارات رضى، سال ۱۳۷۵ ش.
۳۱. قمى، على بن ابراهيم، تفسير القمى، چاپ سوم، قم، مؤسسه دار المتب، سال ۱۴۰۴ ق.
۳۲. قمى مشهدى، محمد بن محمد رضا، كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۹، مصحح: حسين درگاهى، تهران، ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، سازمان چاپ و انتشارات، سال ۱۳۶۸ ش.
۳۳. قيصرى رومى، محمد داوود، شرح فصوص الحکم، به كوشش سيد جلال الدين آشتيانى، چاپ اول شركت انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۷۵ ش.
۳۴. مجلسى، محمد باقر، بحار الانوار، بيروت، الوفا، سال ۱۴۰۴ ق.
۳۵. محمدى رى شهرى، محمد، ميزان الحكمه، ويرايش دوم، قم، دار الحديث، سال ۱۳۸۵ ش.
۳۶. مراغى، احمد بن مصطفى، تفسير المراغى، ج ۲۷، بيروت، ناشر: دار احياء التراث العربى، بى تا.

۳۷. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۶۰ ش.
۳۸. محی الدین ابن عربی، *فصوص الحکم*، چاپ دوم، انتشارات الزهراء (علیها السلام)، ۱۳۷۰ ش.
۳۹. _____ *الفتوحات المکیة*، ۴ جلدی، ج ۲، چاپ بیروت، دار صادر، بی تا.
۴۰. نوری، میرزا حسین، *مستدرک الوسائل*، ج ۱۱، چاپ اول، قم، موسسه آل البيت لإحياء التراث، سال ۱۴۰۸ ق.
۴۱. ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، *مجموعه ورام (تنبيه الخواطر و نزهة النواظر)*؛ قم، چاپ مکتبه الفقیه، سال ۱۴۱۰ ق، از روی نسخه دارصعب و دار التعارف بیروت.



كلية علوم الحديث

رسالة لنيل درجة الماجستير

فرع علوم الحديث

تخصص تفسير الأثرى

عنوان الرسالة

تأثيرُ سلوكيات الأخلاقية الإيجابية في معرفة الله

علي ضوء الكتاب و السنة

الأستاذ المشرف

الدكتور علي افضلي

الأستاذ المساعد

الدكتور هادي صادقي

الطالب

ابراهيم حنيف نيا

موعد المناقشة

شعبان ١٤٣٣

المخلص

عنوان «تأثير سلوكيات الأخلاقية الإيجابية في معرفة الله على ضوء الكتاب و السنة» هو موضوع البحث لدينا أسس على مقولتين هامتين أساسيتين جداً، «الأخلاق» و «معرفة الله». من جهة يعرف هدف الرسالة الرسول الأعظم (صلى الله عليه و آله) هو تتميم مكارم الأخلاق و في ضوءها تتشكل الهوية الإنسانية و شخصيتها و من جانب آخر معرفة الله هي الهدف الغائي للكون و القضية المقدسة للرسول الإهيئة الصادقين. مضمون البحث الحاضر بمعونة الحق ينوي أن يفسر أثر السلوك و الأخلاق على معرفة الله، على حد استطاعتها و مع قراءة جديدة بعد البحث عن سلوك الأخلاق الإيجابي و استطلاع المواضيع المتعلقة به. كانت النقطة المركزة في البيان و التبيين حول عناوين هذه التحقيق على القرآن و سنة المعصومين (عليهم السلام). و استفدنا من أقوال العلماء و المدققين عند ما دعت إلى الضرورة. تامة البحث إنعقدت في أربعة فصول لإيصال إلى هذه النية.

في الفصل الأول «الكليات»، قمنا بالتعريف و الإيضاح حول الكلمات الدلالية للسلوك و الأخلاق و المعرفة بعد تبين الموضوع، خلفياته و لزومه. قد ألمح في مواصلة هذا الفصل إلى دليل الركون إلى الكتاب و السنة. في الفصل الثاني «السلوك الأخلاقي الإيجابي»، أقيم بشرح منزلي السلوك الأخلاقي في الكتاب و السنة و أيضاً في المدارس الفكرية القديمة و الحديثة. ألححت على معرفة النفس و دورها في الأخلاق و السلوك. لأن النفس و الروح هي المطار و المركز الرئيس للسلوك و الأخلاق. ثم أدلى بالكلام مناط الأعمال الأخلاقية الإيجابية و وجهة نظرات مختلفة حولها. الفصل الثالث قد اختصنا إلى موضوع معرفة الله ثم قيل: أن الله في الشرايع السماوية غير مرتاب فيه. بل هو معروف و معلوم لا دليل على إنكارها بعد أن اختتم البيان حول محورية معرفة الله. ثم حشدت على سبيلين رئيسين إلى معرفة الله هما «معرفة بالآية» و «معرفة بالله» مع التعريف للشأن الصحيح للعقل و مهمته هذا الجوهر العرشى في معرفة الله. في النهاية في الفصل الأخير «اثر السلوك و الأخلاق على معرفة الله» هو أحلى سبيل لأخذ الفطرة التوحيدية يكون محور المحادثة. في هذا الفصل قد نوقشت كيفية الحصول على معرفة الله من طريق السلوك و تزكية النفس. ثم إنتهى البحث مع بيان دور نماذج من السلوك في معرفة الله بعد الإيضاح حول تفاوت مسير الأنبياء و العرفاء في السلوك و العمل.

الكلمات الدلالية: السلوك، الأخلاق، المعرفة، الأعمال الأخلاقية الإيجابية، معرفة الله.

Abstract

The title of the present article is “The effect of good behaviours on Theology (God Knowing) in the Holy Book of Quran and The Prophet’s manners(Sunnah)” and it is based on two important and basic topics, “behaviour and Theology”. On one hand , The Holy Prophet of Islam was sent for “making ethics perfect”, under which form mankind’s character and personality, and on the other hand , “Theology” is the final aim of creation and the last desire of The Holy Honest Prophets.

God helping us, in this article we are to study and analyse “the effect of behaviours on Theology” from the new point of view, after studying the good behaviours and then some important discussions about Theology. We have relied most on the Book(Quran) and The Prophet’s and His Successors’ manners(sunnah) in this article and when needed we have used some scientists’ statements. In order to achieve this goal, the whole subject is arranged in four chapters.

In the first chapter ,general topics, we have explained the key words of “behaviour”, “manner”, and “Knowledge”. Then it is pointed to the reason for our relying on “Quran” and “sunnah”. In the second chapter , “the good behaviours”, it is stated the importance of “behaviour and manner” in “Quran”and “Sunnah” and also in the old and new schools of thought. Since spirit and soul are the main center of behaviour and manner, we have focused on soul recognition and its role in the behaviour and manner. Then it is brought up criterion of good behaviours and different point of views about it.

Third chapter is devoted to “Theology”, and after making known its centrality, we have stated that God is not doubtful in Divine religious, but He is known and famed for every one and we can not present an evidence for denying Him. Afterwards the article has related true place of wisdom and its duty in Theology by explaining “Divine guidance bases”, statement, reminding and absolute obedience of God. Then it has focused on two methods for Theology, “knowing God through His signs” and “knowing God by Himself”. Finally ,it is explained at the last chapter “the effect of behaviour and manner on Theology”,as the best way for gaining monotheistic nature. This chapter has studied the method of gaining Theology through behaviour and purifying their souls. we have finished the words by stating the role of some behavior examples on Theology, after explaining the difference between Prophets’ way and mystics’ way in the behaviour.

Hot Key: “behaviour”, “manner”, “Knowledge” , “Theology” , “the good behaviours”



Úlūm - e Hadīth Faculty

A Thesis

Presented for

Master degree in Hadith Sciences Supervisor

Title

**The effect of the good behaviour on the divine knowledge
in the sight of the Holy book (Quran) and the traditions of
the Prophet and Ahl-ol-bait.**

Supervisor

Dr. Ali Afzali

Advisor

Dr. Hadi Sadeqi

By

Ebrahim hanifnia

Month and year

JUL 2012